

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228239

UNIVERSAL
LIBRARY

OSMANIA UNIVERSITY LIBRARY

Call No.

915

Accession No.

18442

Author

ن-س

ن-س

18664

Title

مقامه البوعين حميد الدين ماعري

This book should be returned on or before the date last marked below.

سفرنامه

ابو معین حمیدالدین ناصر بن خسرو

قبادیانی مروزی

باحواشی و تعلیقات و فهارس اعلام و شرح لغات

بکوشش

محمد دبیرسیاقی

چاپ دوم

از انتشارات کتابفروشی زوار

تهران

درباره دانشمند پرمایه و سخنور فرزانه ابومعین حمیدالدین ناصر بن خسرو قبادیانی مروزی، حجت خراسان، متولد ذی القعدة سال ۳۹۴ هجری قمری در قبادیان بلخ و متوفی سال ۴۸۱ در میکان بدخشان، گفتنی بسیارست تا آنجا که از احوال و اقوال وی، بجوانی روزتا پیرانه سری، کتابی عزیز و پر ارج که هر طالب علمی را بکار آید توان پرداخت، وهم بدان شرط که شامل همه آثار ممتع و پر ارج حکیم باشد و چیزی فروگذار نشود، چون آن در میان آثار یگانه تازان میدان سخن و شعر و حکمت کمتر توان یافت.

درین مختصر سخن بر سر مردیست دبیر پیشه، متصرف در اعمال و احوال سلطانی که میل حقیقت جوئی و استعداد جبائی وی، بسبب خوابی، دری پیش چشمش بفرآیند روشن بینی گشوده و مبدأ انتباه و سلسله جنبان درک حقایق بزرگ گشته و کوششی او را در مقام کوششی در آورده است تا بحدی که بر آنش داشته که از شغل دیوان و نعمت الوان کناره جوید، سفر گزیند تا قدر پدید آرد، گرم و سرد روزگار بکشد و شیرین و تلخ دهر بچشد، نرم و درشت ببیند و تن در آسیای زمان هر چه تنگتر بساید، بر جان بلرزد و بجان شیفته گردد، از امن و راحت و آبادی و نعمت گشاده خاطر و از جور و ستم و ویرانی و فقر بسته خاطر شود. نیک و بد بسنجد و شادی و سوک ببیند تا از کوره روزگار زرتی زده و سیمی سره بر آید، مردی شود کامل، با خردی تمام و ذوقی سرشار و دمی گرم و زبانی گشاده. در فضل و کمال آنجا رسد که تواند گفت:

نماند از هیچگون دانش که من زان

نکردم استفادت بیش و کمتر

چون شعر سراید چنانکه دانی بر مغز و نادره، و چون نکته گوید چنین که

بینی نغز و تازه.

در نوشتن این مقال خویشتمن را نیازمند آن ندیدم که بجزئیات احوال و اشعار ناصر خسرو بپردازم، آنکه جویای اطلاع بر تولد و وفات و جوانی و پیری و تحصیلات و مسافرتها و انقلاب درون و آرامش برون و بازگشت بوطن و تبعید از زادبوم و تألیفات و مقام شاعری و پایه نویسنده‌گی اوست بمقدمه دیوان و متن آثار او که خوشبختانه غالب آنها طبع و نشر شده است مراجعه کند و آنکه خواستار آگاهی از رؤس مطالب سفرنامه است بمقدمه چاپ برلین بنگرد، اما پژوهنده و صف دلکش و شرح سودمند بخشی از دنیای آباد قرن پنجم هجری، با تمامی احوال اجتماعیه و سیاسی و طبیعی آن، و تشنه رشحه قلم توانای ناصر خسرو، باید بخواهش دل و نیاز درون از زبان کلام خود ناصر جواب گوید، چه من در شناساندن این کتاب کاری بس دشوار و بس آسان بگردن دارم: دشوار بدانجهت که عصاره و آسان از آن روی که متاع مشک بویا دارم.

آنچه توانم گفت اینکه سفرنامه از اهمیت کتب نشر فارسی است که از تطاول زمان رسته و پرمایگی زبان شیرین فارسی را بدست ما رسیده است، این کتاب را آورد سفر شاعر است بلند پایه و ادیبی متفکر و دینداری راسخ عزم و مسافری بصیر و کنجکاو و قاضی از جانبداری دور و بیننده بی به کزین و ژرف بینی بیان دیده ها و شنیده های خود قادر و وسعت مشاهده و قدرت استنباط و قوت درک و توانایی بیان و شیرینی وصف ناصر خسرو مایه شگفتی و تحسین است، شرحی که در توصیف مصر و قاهره نگاشته است و وصفی که از فتح خلیج دارد یا آنجا که از مکه و مراسم حج گفتگو میکند و از بیت المقدس سخن می‌دارد در حد اعتدای فصاحت و قدرت است. توجه بظواهر حیات و زیباییهای مصنوع دست بشر، اجتماع عصر و روابط مردمان و زندگی افراد و اقوام و قبایل و آداب و سنن و رسوم متفاوت آنان، سرمایه سمع و بصر تیز و اندوخته حافظه و نیرومند ناصر خسرو است. استادی ترسیم دیده و شنیده بر صفحه و فصاحت و شیوایی کلمات و عبارات چندانست که خواننده می‌پندارد که منظره را پیش چشم دارد و حظ بصر میبرد، یا نکته‌ها را بگوش می‌شنود و فریبی می‌یابد.

کوتاهترین عبارت در شناساندن این کتاب و نویسنده آن اینکه جهان دیده بی

دور از آنچه جهان‌دیدگان را صفتست، آینه تمام‌نمایی از جهانی که دیده ساخته است.



اما اساس کار من در تصحیح و تنقیح چاپ حاضر بر آن بوده است که نخست چاپ‌های گوناگون این کتاب را گردآورم و آنان را با یکدیگر بسنجم و براساس نسخه های چاپ پاریس و هند و دو چاپ طهران و چاپ برلین به گزینی ترتیب دهم، ضمن مراجعه بمراجع و مآخذ متقن، صحیح را از سقیم باز شناسم و بمواضع مشکوک اشارت کنم تا راه تحقیق خوانندگان باز باشد و تصحیحات و توضیحات چاپ انتقادی برلین را بعینه نقل و در صورت لزوم نقد کنم تا رعایت امانت شده باشد. چنین کردم و چاپ برلین را که توسط یکی از فضلا (که نامش معلوم نگشت) مرتب و تصحیح گشته و بضمیمه روشنایی نامه و سعادت نامه و مقدمه بی‌منتع در شرح حال و آثار و کیفیت تصحیح کتاب و نسخه چاپ پاریس و طهران، از مرحوم غنی زاده در مطبعه کاپویانی بسال ۱۳۴۱ هجری قمری بطبع رسیده است بعلامت «ب» نه‌ودم و حواشی و توضیحات بیرون از متن آنرا پس از نقل بعلامت (حاشیه ب) از حواشی و توضیحات خود ممتاز ساختم، چاپ هند را علامت «ه» و چاپ اول طهران ضمیمه دیوان سال ۱۳۱۲ را نشانی «ط» دادم و چاپ دوم طهران سال ۱۳۱۲ را که مبتنی بر چاپ نخست بود فروگذاردم و چون تکیه کار بر چاپ برلین بود از نشانیهای اختصاری قرار دادی آن بعینه پیروی کردم بدین معنی که نشانی «متن مطبوع» را برای چاپ پاریس که مستشرق شهیر شفر (Schefer) در ۱۸۸۱ میلادی در ۹۷ صفحه طبع و بآثر جمعه فرانسه و تعلیقات و فهرس منتشر ساخته است و نشانی «ب» را برای نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس برجای گذاردم اما از ذکر این نکته ناگزیرم که نسخه «ب» در بسیاری موارد نسبت بنسخه انتخابی چاپ برلین و چاپ پاریس و جز آن برتری دارد و بسا که ضبط آن نسخه را بمتن آورده و ضبط نسخه های دیگر را بحاشیه برده ام. و بالاینکه امتیاز به گزین حاضر را بر چاپ های دیگری هیچ خود نمایی نادیده نمیتوان گرفت اقرار دارم که هنوز از موارد مشکوک خالی نیست و جز پیداشدن نسخی قدیم و صحیح از سفرنامه نیز راهی برای تنقیح کامل آن نمی شناسم.

بدنبال این مقال مقدمه متمتع چاپ برلین و مقدمه چاپ نخست و هم چاپ دوم

طهران، و منقولات آغاز و انجام مانند چاپ هند را افزوده‌ام، که با در دست بودن نسخه حاضر از آن چهارچاپ بی‌نیازی حاصل آید. در پایان کتاب فهرستی از اعلام تاریخی و جغرافیایی و نسبتها و کتابها و فرقه‌ها و نیز فهرست دیگری از لغات و ترکیبات افزوده‌ام که مفید فایده بیشتر باشد.

نکته گفتنی اینکه در فاصله چاپ سفرنامه برلین تا کنون دیوان ناصر خسرو با اهتمام مرحوم حاج سید نصرالله تقوی و امان نظر دانشمند ارجمند محبتی مینوی و مقدمه فاضلانه و ممتنع جناب آقای تقی زاده و حواشی و تعلیقات سودمند استاددهخدا با ضاممی در طهران بسال ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۷ چاپ و درین اوان نیز بعینه تجدید شده است و نیز آثار دیگری از حکیم چون: گشایش و رهایش، توسط استاد نفیسی در هند، و خوان اخوان توسط دانشمند مصری یحیی الخشاب در مصر و جامع الحکمتین توسط آقایان دکتر محمد معین و هانری کربن در تهران و جز آن بزیور طبع در آمده. باز پسین سخن گفتنی آنکه متن سفرنامه را فرزانه مصری یحیی الخشاب بعربی ترجمه و در مصر بچاپ رسانیده است.

تهران. آبان ماه ۱۳۳۵ خورشیدی.

محمد دبیر سیاقی

۱ = مقدمه چاپ برلین

حکیم ناصر خسرو که در ابتدای سفرنامه اسم خود را ابو معین [الدین] ناصر بن خسرو القبادیانی المروزی مینویسد یکی از پیشروان ادبیات فارسی و از جمله متکلمین و شعرای متقدم ایرانست که شخص و آثار او بغایت شایان دقت و تتبع میباشد. ولی جای خیلی افسوس است که تا کنون از طرف فضلا و نویسندگان ایرانی نه اینکه راجع بهویت و مصنفات او چیزی که آنها را بدرستی معرفی نماید نوشته نشده، بلکه بواسطه بی مبالائی و اهمالکاری بعضی از صاحبان تذاکر شعرا، حکایات و روایاتی افسانه مانند بشرح زندگانی او داخل شده است که بهیچوجه مقارن واقع نبوده و جویندگان حقایق را کفایت نمیدهد که سهلست، بلکه آنها را براه نامستقیمه‌ی دلالت مینماید.

گرچه اخیراً بواسطه جمعی از علما و فضلاء مستشرقین فرنگی کیفیت زندگانی و همچنین بعضی از مصنفات ناصر خسرو بمعرض مذاقه در آمده و تا يك اندازه هم حلاجی شده است، ولی صرفنظر از اینکه تدقیقات و تتبعات ایشان در بعضی موارد با همدیگر مطابقت نداشته و خصوصاً بعضی نقاط هنوز بطور کامل بوضوح نییوسته است، چون این مباحث همه بزبانهای فرانسوی و انگلیسی و آلمانی و غیره نوشته شده‌اند لهذا برای فارسی زبانان که بیش از همه اولویت فهم و درك آنها را دارند فایده آنها بغایت محدود و تنها منحصر بیک شریذۀ قلیلی است که يك یا بیشتر از زبان های مذکور را بلد بوده و دارای ذوق علمی و ادبی میباشد.

۱ - از جمله استاد فاضل آقای « ادوارد برون - E. G. Browne » انگلیسی در کتاب موسوم به « تاریخ ادبیات ایران - Literary History of Persia » جلد ۲ صفحه ۲۲۲ - ۲۶۶ و علامه متوفی « هرمان اته - Herman - Ette » آلمانی در کتاب موسوم به « اساس فقه اللغة ایرانی - Grundriss der Iranischen Philologie » جلد ۲ صفحه ۲۷۸ - ۲۸۲ شرحی بغایت مدققانه در خصوص شرح حال و آثار ناصر خسرو نوشته‌اند که خیلی جامعتر و مفصلتر از آن سایرین است، هر کس بخواهد بکتابهای مذکور رجوع کند.

ولی این اوقات که مطبعه شریفه «کاوای» که بواسطه هیئتی از منسوبین و هواخواهان علم و ادب در شهر برلین پایتخت دولت آلمان برای ترویج و احیای علوم و خصوصاً ادبیات فارسی تأسیس یافته و بنشر یک سلسله از مصنفات ناصر خسرو همت گماشته و ابتدائاً بطبع سه کتاب از مومی الیه که عبارت از «سفرنامه» و «روشنائی نامه» و «سعادتنامه» باشند مبادرت نموده است، این بنده بی مقدار بامر و اشاره مؤسسین این مطبعه و ادار بدان شدم که در موضوع شرح حال صاحب ترجمه و آنچه متعلق باوست تدقیقی نموده و مختصری در این باب برشته تحریر آورده برای ازدیاد بصیرت خوانندگان بطور مقدمه بسفرنامه ناصر خسرو بیفزایم.

گرچه من این مایه ندارم و خود را بهیچوجه شایسته این کارسترگ نمیپندارم و خصوصاً وقت مساعد و فرصت کافی که برای تتبع و استقصاء و رجوع بآخذ و تحری و ثائق و غور در دقائق این کار را درخورست برای بنده میسر و مقدور نیست ولی علاوه بر ضرورت امثال امر و تشویق و تشجیع دوستان عزیز، دو چیز دیگر بر آنم واداشت که قدمی فراتر گذاشته و باندازه وسع و اقتدار خویش در این موضوع کار کنم: یکی از آن دو امید بسیار ضعیف یک خدمت ناچیز است نسبت بعالم علم و ادبیات فارسی؛ و دومی در دست بودن قسمتی از مصنفات ناصر خسرو که عبارت از «سفرنامه» و «روشنائی نامه» و «سعادتنامه» و «زادالمسافرین» و یک مطالعه سطحی «دیوان اشعار» مومی الیه که در این اواخر یک وسیله مستحسنه نگارنده را اتفاق افتاد زیرا که یقین است هیچ چیز مانند مؤلفات خود صاحب ترجمه هویت و شرح زندگانی او را نمیتواند معرفی کرده و برای ما روشن نماید.

از تطویل بی لزوم و نقل بیفایده روایات بی اصل و اساس که در شرح زندگانی ناصر خسرو وارد آمده و تفصیل اختلافات نظری که در بعضی نقاط آن میانه فضایل و رنگی موجود است حتی الامکان صرفنظر مینمایم و آنچه را که اساتذ مومی الیه و از آنجماله استاد فاضل ادوارد برون دامت توفیقاته و استاد «اته» نوشته و استقصاء نموده و در واقع نیز جامعترین اثری از آنچه تا حال درخصوص ناصر خسرو نوشته شده است از خود بیادگار گذاشته و ایرانیان را رهین امتنان فرموده اند بمرتبه

تالی میگذارم الا باستثناء که تدقیقات و تتبعات فاضلانه ایشان را مستند قرار میدهم و گرنه در کلیه استناد این سطور بآثار خود صاحب ترجمه است که نقداً در دست میباشند و اینست بیاری خدا شروع بمقصد مینمایم ومن الله التوفیق .



چنانکه مقدمتاً ذکر شد ناصر خسرو خودش در ابتدای سفرنامه اسم خود را ابومعین [الدین] ناصر بن خسرو القبادیانی المروزی مینویسد ، مشارالیه یکی از بزرگترین مفاخر ایرانیان و در عداد حکما و شعراى درجه اول دوره بعد از تسلط اعراب بایران میباشد . اندازه تسلط و تبحر او را خصوصاً در حکمت الهیات کتاب موسوم به « زادالمسافرین » او که چاپش در مطبعه « کویانی » قریب باتمامست برای ما روشن ومدلل میدارد . پایه بلندی که در شعر دارد هیچیک از شعرا و سخن سرايان سلف را حاصل نبوده ، طرز و اسلوب بدیع و ممتاز او که اختصاص بخود او دارد بهیچ وجه تقلید بردار نیست و از اینروست که شاید میشود گفت دیوان اشعار ناصر خسرو مانند سایرین مخلوط نبوده و آن غیر بدان داخل نشده است .

نسب ناصر خسرو ، اینکه مینویسند در هشتم پشت بامام علی بن موسی الرضا علیه آلال التحیه والثناء میرسد مدلل نیست واضافت « علوی » در حق او که مشهورست پایه محکمی ندارد و خود او هیچوقت بشرافت حسب و نسب خویش نمیبالد سببست بلکه خودش را مایه شرف وافتخار خانواده خود میشمارد چنانکه درجایی خطاب بیکى از معارضین خود کرده گوید :

من مفخر گوهر تبارم .^۱

گر تو بتبار فخر داری

هم گوید :

گر دگری را شرف بآل و تبارست .^۲

من شرف و فخر آل خویش و تبارم

و از کسی مثل ناصر خسرو که اینهمه اخلاص و ارادت نسبت بخانواده عصمت و طهارت دارد گمان نمیرود که خود منسوب بآن خانواده بوده و بعد خود را مفخر

۱- در چاپ حاضر: حمیدالدین . ۲- دیوان ص ۲۰۸ چاپ طهران ظاهرأ سنة ۱۳۰۴ (صحیح ۱۳۱۲)

(و ص ۲۸۷ چاپ مجدد تهران سال ۱۳۰۴-۱۳۰۷) . ۳- دیوان چاپ طهران ص ۳۶ (و چاپ مجدد ص ۵) .

آن توصیف کند و بلکه او خود را « بنده‌ای از بندگان رسول خدا » میخواند^۱ بدوستی و تبعیت خود بآل پیغمبر افتخار میکند ولی بهیچوجه خود را ادنی نسبتی با آنها نمیدهد و علاوه بر این ناصر خسرو در اشعار خویش از آنجائی که دشمنان و معارضین زیاد داشته است اغلب بعلم و فضل حتی مصنفات خود می بالد و از آن جمله گوید :

ز تصنیفات من زاد المسافر که معقولات را اصل است و قانون
اگر بر خاک افلاطون بخوانند ثنا خواند مرا خاك فلاطون^۲.

ناصر خسرو بنا بقول خود از که در ابتدای « سفرنامه » بدان اشارت میکند از قبادیان می باشد که قصه ایست در حوالی مرو شاهجان^۳ از توابع خراسان ولی با وجود این نمیشود حکم کرد که مسقط الرأس او مطلقاً قبادیان بوده است زیرا که سند قطعی در این باب در دست نداریم و در تصانیف او هم راجع باین مسئله صراحتی نیست ، بعضی از عامای فرنگ و از آن جمله استاد « آته » بر آنند که ناصر خسرو از بلخ بوده است^۴ و مبنای این عقیده گویا بر آن باشد که موهی الیه در بلخ سکنی داشته است ، لیکن این بنده نتوانستم تصمیم قطعی در این باب بگیرم ، بهر صورت خراسانی بودن او گویا محل تردید نباشد و بدین معنی در آثار و اشعار او صراحة و کنایه بسیارست از آن جمله در یک قصیده غرائی که مطلعش :

گشتن این گنبد نیلوفری گر نه همی خواهد گشت اسپری
است ، گوید :

گرچه مرا اصل خراسانیست از پس پیری و مہی و سری
دوستی عترت و خانہ رسول کرد مرا یمگی و مازندری.

و نیز شکمی نیست در اینکه نشو و نمای او در خراسان بوده و دوره جوانی و تحصیل خود را در آنجا گذرانده و پس از مراجعت از سفر مکه مجبور بجای وطن و ترک دار و دیار خود گشته است ، خصوصاً هنگام انزوای خود در « یمکان » همیشه در

۱ - رجوع کنید بزاد المسافرین ص ۲۲۸ چاپ کالیانی ۲ - دیوان چاپ طهران ص ۳۳۷ (و چاپ مجدد تهران ص ۳۳۰).

۳ - اصل شاهجهان. (م. د.).

۴ - اساس فقہ اللغة ایرانی ص ۲۷۸ Grundriss der Iranischen Philologie S. 278.

مفارقت خراسان بیقرار بوده و درین معنی شعرهای مؤثر و غمناک سروده است که حاکی از شدت آرزو و اشتیاق او نسبت به خراسان میباشد از آن جمله است :

که پرسد زین غریب خوار محزون خراسان را که بی من حال تو چون
 مرا باری دگر گونست احوال اگر تو نیستی بی من دگرگون^۱
 همچنین :

بگذر ای باد دل افروز خراسانی بر یکی مانده بیمگان دره زندانی
 اندرین تنگی بپراحت بنشسته خالی از نعمت و از ضیعت دهقانی^۲
 و نیز :

سلام کن ز من ای باد مر خراسانرا مرا هل فضل و هنر را نه عام و نادانرا^۳
 مجملًا ناصر خسرو در سال سیصد و نود و چهار (۳۹۴) تولد یافته چنانکه گوید:
 بگذشت ز هجرت پس سیصد نود و چار بگذاشت مرا مادر بر مرکز اغبر^۴
 و این تاریخ مطابقت تام دارد با تاریخ مسافرت او بطرف مکه در ششم جمادی
 الآخره سال چهارصد و سی و هفت (۴۳۷) چنانکه در جای دیگر از دیرین در قصیده مطولیه
 که با مطلع :

« ای خواننده بسی علم و جهان گشته سراسر

شروع کرده و با بیت فوق الذکر از تولد خود گرفته و با تفصیلی طی مدارج سن تارسیدن
 بحد کمال و میل ذرک حقایق که باعث مسافرت او شده و کیفیت پیدا کردن مرشد
 و مراد خویش که بدون ذکر صریح نام او مثل سایر معانی قصیده مذکور اغلب بر رمز
 و کنایه میگذرد ، اشاره بخوابی که مبدأ انتخاب او بوده و کسی او را در عالم رؤیا
 وادار بترك خوردن شراب و جستجوی حقیقت و مسافرت مکه نموده است^۵ کرده و
 می گوید :

۱ - شاید : بی تو (۱) (حاشیه ب) (نسخه بدل چاپ مجدد تهران نیز بی تو است م. د. م.).

۲ - دیوان ص ۲۳۶ چاپ طهران (ص ۳۲۸ چاپ مجدد).

۳ - (در متن صنعت چاپ شده است اصلاح شد م. د. م.).

۴ - دیوان ص ۳۰۹ (ص ۴۲۹ چاپ مجدد).

۵ - دیوان ص چاپ طهران (ص ۸ چاپ مجدد تهران) ۶ - دیوان ص ۱۳۴ (ص ۱۷۲ چاپ مجدد تهران).

۷ - رجوع کنید سفر نامه ص ۳ چاپ کابوینی (ص ۲۱ چاپ حاضر).

پیموده شد از گنبد بر من چهل و دو

جویای خرد گشت مرا نفس سخنور^۱

و اینکه در سفرنامه در این موقع می گوید: « با خود گفتم که از خواب دوشین بیدار شدم باید که از خواب چهل ساله نیز بیدار گردم » ظاهراً با عدد چهل خواسته است عدد کاملی بیان کند، چنانکه معمول و متداولست که در این گونه موارد اغلب آحاد را انداخته و بذکر عشرات و اعداد کامل اکتفا میکنند.

کیفیت تحصیل ناصر خسرو و اینکه کجا و پیش که بوده است از تصانیف او درست استنباط نمیشود ولی از مطالعه « زاد المسافرین » معلوم میگردد که توغل زیاد با فلسفه داشتند و اغلب کتب فلاسفه یونانی را مثل سقراط و افلاطون و ارسطاطالیس و فلس و غیرهم با دقت تتبع نموده^۲ و خود « زاد المسافرین » که تقریباً شاهکار ست مبرساند که ید طولای در فلسفه داشته و خود از بزرگان فلاسفه آن عصر بشمار میرفته و حکیم نامیده میشده است ولی در اینکه صحبت ابوعلی سینا^۳ را دریافته است درست محقق نیست. همچنین در علوم هندسه و فلکیات بطوریکه خواه از « سفرنامه » و خواه از « زاد المسافرین » مستفاد میشود تبحری بسزا داشته است، ولی در این دو موضوع اخیر کتابی از مومی الیه بنظر این بیمقدار تا بحال نرسیده است.

ناصر خسرو قبل از مسافرت مکه در عهد امارت ابوسلیمان جغریک^۴ داود بن میکائیل بخراسان مدتی بکارهای دیوانی مشغول بوده و میان اقران شهرتی بسزا داشته است^۵ و بعضی اشعار او میرساند که خیلی هم صاحب عزت و احترام بوده و با سبب تجمل زندگانی کرده، چنانکه گوید:

در مجلس ملوک و سلاطینم

گویی که از نژاده تنیتم^۶

طاوس زشت پیش نمذ زینم^۷

یکچند پیشگاه همیدیدی

آزرده این و آن بحدز از من

آهو خجل ز مرکب رهوارم

۱ - دیوان ص ۱۳۴ چاپ طهران (ص ۱۷۳ چاپ مجدد).

۲ - رجوع کنید به زاد المسافرین چاپ کابانی ص ۲۵۴ و ۲۵۸ و ۳۱۸.

۳ - ابوعلی حسن بن عبدالله بن سینا متولد ۳۷۰ و متوفی ۴۲۸ هجری.

۴ - برادر طغرل بیگ معروف مؤسس سلطنت سلاجقه در ایران.

۵ - سفرنامه چاپ کابانی ص ۲ (ص ۱ چاپ حاضر).

۶ - (اصل تنیتم اصلاح شد. م. د.) ۸ - دیوان چاپ طهران ص ۱۹۱ (و ص ۲۷۰ چاپ مجدد).

و نیز :

زخواجه جنیل و زمر جر

بسی دیدم اعزاز و اجلالها

همچنین :

زمن مجلس مبروحد در روزی

همان ناصر من که خالی نبود

و همچنین :

عز و ناز و ایمنی دنیا بسی دیدم کنون

رنج و بیم و سختی اندر دین بینم يك ندب^۱.

تا در سال چهار صد و سی و هفت (۴۳۷) چنانکه خود می نویسد در جوزجانان خوابی دیده است که کسی او را از خوردن شراب که بدان مداومت داشته است منع کرده و بطلب چیزی که خرد و هوش را بیفزاید وادار و او را بسفر مکه تشویق نموده است ، در اثر این خواب انتباهی بروی عارض شده و بترک شراب گفته و روز پنجشنبه ششم جمادی الآخره سال ۴۳۷ نیمه دی ماه چهار صد و ده یزدجردی^۲ عزم مسافرت کرده و نخست بمر و شده و از شغل دیوانی که در عهده داشته است استعفاء نموده و بجز اندکی ضروری از تمام دار و ندار خود دست برداشته و بیست و سوم شعبان سال مذکور از مرو حرکت نموده و در یازدهم شوال وارد نیشابور شده است ، بعد از بیست روز اقامت در آنجا دوم ذی القعدة بانفاق خواجه موفق^۳ بیرون آمده و بشرحی که در سفرنامه مذکورست براه سمنان و ری و قزوین بآذربایجان رفته و در

۱ - دیوان چاپ طهران س ۱۷۹۷ (چاپ مجدد س ۲۵۰)

۲ - اصل بدب (م. د.) .

۳ - دیوان چاپ طهران س ۲۶ (س ۳۶ چاپ مجدد) .

۴ - رجوع کنید سفرنامه چاپ کاویانی س ۳ (چاپ حاضر س ۲) . ولی این تاریخ یعنی چهار صد و ده یزدجردی ظاهراً غلطست زیرا که آنرا مطابقه میدهد با هشتم جمادی الآخره ۴۳۷ هجری در صورتیکه در صفحه ۵ از سفرنامه (چاپ حاضر س ۴) پنجم محرم سال ۴۳۸ را مطابقه میدهد با دهم مرداد ماه چهارصد و پانزده یزدجردی و در همین سال که به جیل رسیده (س ۱۹) (س ۱۵ چاپ حاضر) . باز می گوید که پنجم اسفندارمذ ماه قدیم سال بر چهارصد و پانزده از تاریخ عجم بود^۴ . پس تاریخ چهارصد و ده در صفحه ۳ (س ۲ چاپ حاضر) لابد غلطست و باید چهارصد و چهارده باشد . (ما در چاپ حاضر چهارصد و چهارده را در مورد اول انتخاب کردیم و این انتخاب مبتنی بر تطبیق سالهای یزدجردی و هجری است . م. د.)

۵ - امام موفق نیشابوری ، بنا بر معروف معلم عمر خیام بوده است

تبریز قطران شاعر را دیده است، پس از آنجا براه مرند و خوی شهر وان و ازوان براه اخلاط و بطلیس و میافارقین و آمد و حرّان و سروج بشامات شده و در موقعیکه هنوز ابوالعلاء معری^۱ زنده بوده است بمعرة النعمان رسیده و اگر چه شرحی از وی تعریف و تمجید میکند ولی ظاهراً با او ملاقی نشده است، از معرة النعمان براه طرابلس و صیدا بفلسطین رفته و در پنجم ماه رمضان ۴۳۸ وارد بیت المقدس شده و بعد از دو ماه و اندی اقامت در آنجا نیمه ذی القعدة حرکت نموده و بمکه رفته و پس از ادای حج دوباره بقدس برگشته و در پنجم محرم ۴۳۹ وارد آنجا شده است. مدتی بعد خواسته است براه دریا بمصر و از آنجا باز بمکه برود ولی بواسطه باد معکوس مجبور شده است که براه خشکی به طینه و از آنجا با کشتی بتونس و از تونس بمصر برود.

شکوه و عظمت مصر و دبدبه و احتشام خلیفه فاطمی المستنصر بالله^۲ و انتظام لشکر و امنیت کشور او را بکلی مجلوب ساخته و بتقریبی مجلس خلیفه را که بجهت عید فطر آراسته بوده اند دیده، وای خیلی جالب دقتست که در تمام سفرنامه خواه در ضمن شرح مشبعی راجع بتعریف و توصیف از مصر و تفصیل اداره فاطمیون که باتمام تقرّعاتش می انگارد و خواه در جاهای دیگر این کتاب باستثنای يك موقع آنهم بطور غیر مستقیم^۳ از خلیفه المستنصر بالله که در « زاد المسافرین » او را « خداوند زمان » خود نامیده و يك قسمت عمده اشعار خودش را باسم او ساخته است ابدأ اسمی نمیبرد و با وجود این محققست که هم در مصر طریقه فاطمیون را که مذهب شیعه اسمعیلیه باشد اختیار کرده و امر بدعوت بطریقه مذکور را در ایران بعهده گرفته است.

غرة ذی القعدة سال چهار صد و سی و نه (۴۳۹) مرتبه دوم بعزم زیارت مکه براه مدینه از مصر حرکت نموده و بعد از زیارت مدینه در ششم ذی الحجه بمکه رسیده و بمناسبت قحطی که آن سال در مکه بوده است چندان توقف نکرده و بلافاصله

۱ - ابوالعلاء احمد بن عبدالله المری (۳۶۳ - ۴۴۹ هجری) .

۲ - ابو تمیم معد بن علی ، مدت خلافتش از سال ۴۲۸ تا ۴۸۷ است .

۳ - سفرنامه چاپ کابوایی ص ۱۴۰ (ص ۱۲۶ چاپ حلضر) .

۴ - رجوع کنید بزاد المسافرین چاپ کابوایی ص ۴

پس از ادای حج راه مصر را پیش گرفته و بعد از دو ماه و نیم تمام یعنی هفتاد و پنج روزه بمصر رسیده است. در سال (۴۴۰) که خلیفه مصر باز بواسطه قحطی در حجاز رفتن حجاج را مناسب ندیده است، باز او بهمراهی قاضی عبدالله که از طرف خلیفه فاطمی حامل پوشش حرم بوده است مرتبه سوم بمکه رفته و پس از موسم حج باز بمصر برگشته و سال چهارصد و چهل و یک را به حج نرفته یعنی آخرین مرتبه در ۱۴ ذی الحجه آن سال (۴۴۱) مصر را وداع گفته و در سلخ جمادی الآخره سال دیگر مرتبه چهارم بمکه وارد شده و قریب شش ماه در حرم مجاور بوده تا اینکه پس از آخرین مرتبه ادای حج در نوزدهم ذی الحجه سال چهارصد و چهل و دو (۴۴۲) بطائف رفته و از آنجا براه تهامه و یمن بلحساء شده و ترتیبات قرامطه را که هنوز در تحت اداره اخلاف ابوسعید قرمطی^۱ بروی کار بوده است مشاهده کرده و پس از کمی توقف از آنجا حرکت کرده و در بیستم شعبان سال چهارصد و چهل و سه (۴۴۳) وارد بصره شده و قریب دو ماه یعنی تا نیمه شوال سال مذکور در همانجا اقامت نموده بعد با کشتی به مهربان و از آنجا به ارجان رفته و اول محرم سال چهارصد و چهل و چهار (۴۴۴) از آنجا حرکت کرده، هشتم صفر باصفهان رسیده و بیست روز هم در آنجا مانده بعد براه نائین و تون و قامن و سرخس در بیست و ششم جمادی الآخره با برادرش ابوسعید وارد بلخ و برادر دیگرش ابو الفتح عبدالجلیل راملاقی شده است.

ناصر خسرو در این سفر گرفتار متاعب و مصائب فوق العاده شده و سختی بسیار کشیده و در آن بیابانهای بی آب و علف میان اعراب بادیه نشین همیشه در مخاطره و بیم بوده و از خوردن سوسمار بیار درختان که شیهه دانه ماش بوده است پناه برده و در موقعی فلج نام در وسط بیابانی که از هر طرف دوینست فرسنگ دور از آبادانی بوده است چهار ماه لنک نموده و این مدت را بخوردن خرما زیسته و راهها پیموده که مردم آنجا ها سالی یکمرتبه روی آب نمیدیده اند، خلاصه بوضع بسیار غریبی ببصره رسیده چنانکه خود مینویسد: « چون بآنجا رسیدیم از برهنگی و عاجزی بدیوانگان مانده بودیم و سه ماه بود که موی سر باز نکرده بودیم و خواستم که در گرو ایه روم

۱- اسمش حسن بن بهرام جنابی از اهل موقیست موسوم به جناب در ساحل بحر عمان- در سال

باشد که گرم شوم که هوا سرد بود و جامه نبود من و برادرم هریک بلنگی کهنه پوشیده بودیم و پلاس پاره‌ای در پشت بسته از سرما، گفتم اکنون ما را که در حمام گذارد؟ خرجینکی بود که کتاب در آن می نهادم بفروختم و از بهای آن درمکی چند سیاه در کاغذی کردم که بگرما به بان دهم تا باشد که ما رادمکی زیادت تر در گرما به بگذارد که شوخ از خود باز کنیم، چون آن درمکها پیش او نهادم درنگریست پنداشت که ما دیوانه ایم گفت بروید که هم اکنون مردم از گرما به بیرون می آیند و نگذاشت که بگرما به بدر رویم، از آنجا با خجالت بیرون آمدیم و بشتاب برفتیم کودکان بر در گرما به بازی میکردند پنداشتند که ما دیوانگانیم، در پی ما افتادند و سنگ میانداختند و بانگ میکردند ما بگوشه‌ای باز شدیم و بتعجب بر کاردنیا مینگرستم^۱.

ظاهراً رنج و مشقت این مسافرت که هفت سال تمام طول داشته است اثر بسیار غریبی در مزاج ناصر خسرو کرده و اینست که این مرتبه او را در وطن خود بکلی جور دیگر می یابیم یعنی مثل اینکه از تمام دنیا قطع علاقه نموده و خویشتن را بکلی وقف مجادلات مذهبی کرده و يك داعی و مبلغ آتشین خلفای فاطمی مصر شده است ولی مشارالیه در تصانیف خودش تا آنجا که بنظر این بی مقدار رسیده بهیچوجه اسمی از اسمعیلیه نبرده بلکه همیشه خود را «فاطمی» و «حجت مستنصری» یا «حجت خراسان» یا اینکه تنها «حجت» مینامد و گوید:

فاطمیم فاطمیم فاطمی	تا تو بگیری ز غم ای ظاهری ^۲
.....
مرعقلا را بخراسان منم	بر سفها حجت مستنصری ^۳

همچنین:

ای حجت زمین خراسان، تو	هر چند قهر کرده غوغایی ^۴
هم گوید:	

۱ - سفرنامه چاپ کابانی س ۱۲۹ (س ۱۱۵ و ۱۱۴ چاپ حاضر).

۲ - اصل: طاهری (م. د.). ۳ - دیوان س ۲۹۳ چاپ طهران (س ۴۱۲ و

۴۱۳ چاپ مجدد). ۴ - دیوان چاپ طهران س ۲۸۳ (س ۴۰۲ چاپ مجدد).

ای حجت علم و حکمت لقمان
بگذار 'بلفظ خوب حسانی'
نیز گوید :

وانکه می گوید که حجت گر حکیمستی چرا
در درهٔ یمگان نشسته مفلس و تنه‌استی
نیست آگه زانکه گر من فتنهٔ دنیی بدم
پشت من چون پشت او پیش شپان دوتاستی.^۱
و از این قبیل اشعار او زیاد است.

بهر صورت پس از مراجعت ناصر خسرو بوطن خودش عقیدهٔ جدید او که با
يك حرارت فوق‌العاده شروع بترویج و انتشار آن کرد اصلاً برخلاف میل و مصلحت
امرای خراسان و برضد عقاید طایفهٔ علمای اهل سنت بود. و بدین جهت در انتظار
خوش ننمود و امرای خراسان که متابع ظاهری خلفای بغداد بودند و خود را هنوز
موالی امیرالمؤمنین مینامیدند از پیشرفت نفوذ و رواج امر فاطمیون مصر که هم‌آن
اوقات در حوالی عمان و بصره و سوادکم کم بالا میگرفت خیلی اندیشه داشتند و
همین سبب شد که ناصر خسرو بعد از مدت بسیار کمی مجبور بترك دارو دیار خود
گردید یعنی تبعیدش کردند^۲ و شاید تبعید او بامروا اشارهٔ خایفهٔ بغداد بوده است چنانکه
در یکی از شعرهایش اشاره بدان کرده و گوید:

ای خداوند این کبود خراس
برتو از بنده صد هزار سپاس

داد من بیگمان بحق بدهی
روز حشر از نیبرهٔ عباس
وز گروهی که با رسول و کتاب
فتنه گشتند بر یکی فرناس.^۳

و آنچه معلوم میشود و تا حال هم هیچ‌یک از فضایل فرنگی متعرض آن نشده‌اند
اینست که ناصر خسرو بعد از سفر مکه و مهاجرت از خراسان مدتی در هازندران

۱- اصل: بگذار. ۲- دیوان چاپ طهران س ۲۹۶ (س ۱۵۴ چاپ مجدد). ۳- دیوان چاپ طهران

ص ۳۲۱ (س ۴۴۱ چاپ مجدد). ۴- رجوع کنید بزاد المسافرین چاپ کاپویانی ص ۴۰۲

۵- دیوان چاپ طهران س ۱۴۶ (س ۲۰۶ چاپ مجدد).

متواری یا مقیم اجباری بوده است چنانکه در دو جای دیوان خود باین اشاره کرده و گوید :

برگیر دل ز بلخ و بنه تن ز بهر دین
چون من غریب و زار بمازندران درون
همچنین :

دوستی عترت و خانه رسول
کردم رایمگی و مازندری^۱
و بقول بی سمد شمس الدین سامی مؤلف قاموس الاعلام ترکی اقامتگاه او در قریه رسته دارگیلان بوده است و از آنجاییکه محققاً آخرین مسکن اویمگان است لهذا باید گفت اقامت او در مازندران بهر صورت قبل از اقامت دریمگان بوده و طولی هم نداشته است ولی دریمگان بهمه حال بیش از پانزده سال اقامت داشته و این صریحست چنانکه خود گوید :

پانزده سال برآمد که بیمگانم
چون و از بهر چه، زیرا که بزندانم^۲
و این شعر آخرین تاریخست از زندگی او که از اشعارش بدست میآید یعنی وقتی که این شعر را گفته اقلابیش از شصت و پنج سال داشته است چه وقتی که او از سفرمکه بایران برگشت محققاً چهل و نه یا پنجاه ساله بوده و این در صورتیست که اقامت مختصر او را در وطن خود و در مازندران اصلاً داخل حساب نکرده و تصور کنیم که بلافاصله بهیمگان رفته باشد ولی آنچه در اشعار خویش صراحتاً اشاره بسن خود میکند هیچوقت بالاتر از شصت و دو نمیرود و گوید :

شصت و دو سالست که کوبدمی
روز و شبان در فلکی هاونم^۳
هم گوید :

گر برآیم ز بن چاه چه باکست که من

شصت و دو سال برآمد که درین ژرف گوم^۴

و آنچه شصت سالگی خود را که شاید اغلب باز عدد کامل یا بنا بر ضرورت شعر آورده است، در اشعار او بیشتر از پانزده جااست.

۱ ب دیوان چاپ طهران س ۱۶۴ (ظاهر از قصیده س ۳۶۳ - ۳۶۴ چاپ مجدد و قافیه شعر «دیوان» است).
۲ - دیوان چاپ طهران س ۲۰۲ (س ۳۱۴ چاپ مجدد). ۳ - دیوان چاپ طهران س ۲۰۲ (س ۲۸۱ چاپ مجدد). ۴ - دیوان س ۲۰۲ (س ۲۸۱ چاپ مجدد).
س ۲۰۹ (س ۲۸۷ چاپ مجدد).

در تاریخ وفات ناصر خسرو اختلاف خیلی زیاد است و بنا بر معروف او یکصد و چهل سال زندگی کرده که بی شبهه از قبیل همان افسانه هاست، و کوتاهترین مدتی که برای زندگی او نوشته اند آن تقویم التواریخ است که وفات او را در چهارصد و هشتاد و یک مینویسد و ازین قرار ناصر خسرو هشتاد و هفت سال عمر داشته است ولی آنچه ذهن نگارنده را میزند اینست که ناصر خسرو تا شصت و دو سالگی خود که قریب پانزده مرتبه سن و سال خود را در اشعار خود ذکر میکند چطور میشود که تا هشتاد و هفت سالگی خود یعنی بیست و پنج سال تمام بهیچوجه دو مرتبه ذکر از آن نکرده باشد الا اینکه باید تصور کنیم که بعد از شصت و دو یا اقل شصت و پنج سالگی اصلاً شعری نساخته و با اینکه قسمت عمده ای از دیوان اشعار او از میان رفته و بکلی مفقود شده باشد.

ناصر خسرو دوره اخیر زندگانی خود را کاملاً وقف مجادلات مذهبی نموده و ایام انزوای او در یمکان فعالترین دوره زندگانی او میباشد، مشارالیه یک قسمت عمده تصنیفات خود را در آن گوشه تنهایی بوجود آورده، زادالمسافرین که از حیث حجم بزرگترین آثار اوست در تاریخ چهار صد و پنجاه سه^۱ نوشته شده و مثنوی روشنایی نامه نیز محصول همان دوره انزوا میباشد و خود در همین مثنوی باین معنی اشاره کرده و گوید:

ز حجت این سخن را یاد میدار که در یمکان نشسته پادشه وار^۲

همچنین قسمت غالب اشعار او بنظر می آید که در یمکان و لامعاله بعد از چهل و دو سالگی برشته نظم کشیده شده، باین معنی که قبل از این تاریخ یعنی حصول انتباه در وی و مسافرت مکه با وجود اینکه تا آنوقت پیوسته شراب میخورده است باز مثل اغلب شعرای فلاسی زبان قدیم و جدید اشعار جوانی در موضوع عشق و شراب و امثال آن که دلیل باشد باینکه آن را قبل از چهل و دو سالگی ساخته است در دیوان او دیده نمیشود.

از مصنفات ناصر خسرو آنها که تا کنون معلوم و محقق میباشند عبارتند از کتاب:

۱ - زادالمسافرین چاپ کویانی س ۲۸۰.

۲ - روشنایی نامه چاپ کویانی س ۱۵.

«سفرنامه» و «روشنائی نامه» و «سعادت نامه» و «زادالمسافرین» و «دیوان اشعار» و «وجه دین»^۱ و «بستان العقول»^۲ و «خوان اخوان»^۳ و «دلیل المتحرین» و جز اینها. صاحبان تذاکر چندین کتابهای دیگر بمشارایه نسبت میدهند که تا حال معروف نمیشاند از آنجمله است رساله «اکسیر اعظم» در منطق، و بقول آتشکده در فلسفه، رساله «قانون اعظم» در سحر و علوم فوق الطبیعه، رساله «المستوفی» در فقه، رساله «در علم یونان» رساله موسوم به «دستور اعظم» رساله موسوم به «کنز الحقایق» و یک تفسیر قرآن از نقطه نظر ملاحده باطنیه. و آنچه از بعضی اشعار او مستفاد میشود ناصر خسرو بحر بی نیز انشاد شعر مینموده است چنانکه گوید:

اشعار بیپارسی و تازی برخوان و بدار یاد گارم^۴.

ولی شعر عربی از مشارایه تا حال معروف نیست و یا اینکه بنظر این بنده نرسیده. از تصنیفات ناصر خسرو آنچه تا حال بچاپ رسیده ازین قرار است:

یکمی سفرنامه که اولاً در پاریس سال ۱۲۹۸ (۱۸۸۱ میلادی) بواسطه ماسوف

۱ - قدیمترین نسخه اشعار ناصر خسرو در کتابخانه ایندیا اوفیس و تاریخ استنساخ

۷۱۲ است ولی افسوس که این نسخه ناقص و بعضی ورقهای آن افتاده است.

۲ - این کتاب که استاد «اته» آن را با یک کتابی دیگر ناصر خسرو موسوم به -

«دلیل المتعبرین» مفقود الاثر می شمارد اخیراً بواسطه یک نفر از مستشرقین روس در ناحیه

«شمکان» از بخارای کهنه با یک عده دیگر از کتب اسماعیلیه بدست آمده و بکتابخانه موزه

خانه شهر پترسبورگ داده شده است. کتاب مذکور دارای پنجاه و یک گفتار است که بعضی از

آنها ذیلاً نگاشته میشود. «... اندر اثبات حجت خدای تعالی»، «... اندر پیدا کردن

خداوند حق از جمله دعوی کنندگان»، «... اندر اثبات قرآن و تأویل آن»، «... اندر

تأویل اعوذ بالله من الشیطان الرجیم»، «... اندر تأویل بانگ نماز که جفتگان جفتگان است»

«... اندر اختلاف رکعات نماز که در میان امت است»، «... اندر تأویل عید گوسپندکشان و

نماز آن»، «... اندر زکوة زر و سیم و تأویل آن»، «... اندر واجب روزه داشتن و تأویل آن...»

«... اندر حد زدن و رجم و واجب آن بر زانی و تأویل آن»، «... اندر کشتن خطا و دیت بر عاقل و عاقله و

تأویل آن»، «... اندر آمدن دجال و فتنه آن و تأویل آن»، «... اندر بیان لاحول و لا قوه الا بالله العظیم».

۳ - خود مصنف در «زادالمسافرین» (چاپ کاویانی ص ۳۳۹) بتقریبی صحبت از

این کتاب میکند ولی خود کتاب گویا مفقود الاثر است.

۴ - یک نسخه از این کتاب که ظاهر آن منحصراً بفرد می باشد در استانبول کتابخانه «ایاصوفیه»

علامت ۱۷۷۸ موجود است و در سال ۸۶۲ استنساخ شده.

۵ - دیوان ص ۳۰۸ (چاپ مجدد ص ۲۸۷).

علیه شفر^۱ مدیر سابق مدرسه السنه شرقیه و ثانیاً در طهران ۱۳۱۴^۲، و دیگری دیوان اشعار او که اولاً در تبریز سال ۱۲۸۰ و ثانیاً در طهران در همان سال ۱۳۱۴^۳ بانضمام سفر نامه او، و سومی دو مثنوی «روشنایی نامه» و «سعادتنامه» بواسطه استاد «اته» آلمانی^۴ سال ۱۲۹۶ (۱۸۷۹ میلادی) در «مجله انجمن مستشرقین آلمانی»^۵ در شهر «لایپزیک» و جز این چهار کتاب مابقی آثار مشارالیه متأسفانه هنوز چاپ نشده و هر یک در گوشه ایست خارج از دسترس عامه مگر «زادالمسافرین» او که بهمت مردانه و خستگی ناپذیر استاد فاضل برون انگلیسی و تصحیح آقای پروفیسور محمد بذل الرحمن هندی در چاپخانه کویانی در تحت طبعست و تا آخر همین سال میلادی رونق افزای عالم مطبوعات فارسی میگردد.^۶

اما سفر نامه، آنکه چاپ طهران است گر چه با بودن چاپ سنگی تا یک اندازه هم بد چاپ نشده است ولی چون از روی نسخه چاپ پاریس بطبع رسیده است از حیث صحت و سقم بعینه با آن مطابق است، و آنکه چاپ پاریس است هر چند که بتوسط «شفر»، ناشر آن، از روی دو نسخه خطی موجود در کتابخانه ملی پاریس نوشته شده است ولی یکی بواسطه مغلوط بودن اصل نسخ خطی و دیگر بواسطه عدم تعمق کافی و گاهی تصرفات علی العمیا که ناشی از عدم اطلاع کافی ناشر بزبان فارسی است خالی از اغلاط و اشتباهات و تصحیفات و تحریفات نیست، معذک نسخه این هر دو نیز بغایت کمیابست، تا اینکه چندی قبل یکی از فضلاء ایرانی که چندی پیش در پاریس اقامت داشت نسخه چاپ «شفر» را با یکی از دو نسخه کتابخانه ملی پاریس که اصح نسخه تین است (و احیاناً با هر دو نسخه) با دقت تمام مقابله کرده، و هر چند بواسطه ضیق مجال فرصت تصحیح اغلاط اصل نسخ خطی بخصوص اسماء اعلام که مستلزم صرف اوقات و تبعات عمیق در سایر کتب و مظان آن بود نداشت، ولی تصحیفات و تحریفات را که در متن چاپی بعمل آمده بود حتی المقدور از آن دور نموده و پس از

۱ - Schefer ۲ - کذا و ظاهراً: ۱۳۱۲ - ۳ - Hermann Ette

۴ - Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft.

۵ - (البته این تحقیق و اظهار اطلاع مربوط بسال تحریر این مقدمه است و گرنه از آن

پس تاکنون بسیاری از آثار حکیم ناصر خسرو بچاپ رسیده است. م. د.)

تأسیس مطبعه کلاویانی فاضل مشارالیه نسخه مقابله کرده خود را برحسب خواہش مؤسسين مطبعه مذکورہ بایشان تقدیم نمود و اینک بحمدالله کتاب مذکور کہ بمراتب از چاپ پاریس صحیحترست بحلیه طبع آراسته شد، و بعلاوه اصل متن دو فهرست یکی فهرست اسماء الرجال و یکی فهرست اسماء الامکنه نیز بدان اضافه شد تا برای فضلا و علماء بحث و کاوش در آن آسان تر بعمل آید.

سفر نامه بطور ساده و بی آلاشی نوشته شده و از نقطه نظر ادبی موقع خیلی ممتاز و بلندی را دارد و با وجود اینکه خود در عداد اولین کتابهایست کہ پس از استیلای عرب بایران در زبان فارسی نوشته شده و با وصف مغایرت لهجه آن زمان یعنی درست نهصد سال پیش، با لهجه امروزی فارسی از حیث ترکیب الفاظ و تلفیق عبارات و نسج جمل، طرز نگارش آن بقدری دلچسب و شیرینست کہ ماها یعنی خوانندگان این دوره را از مطالعه آن اصلاً غرابتی احساس نمیشود و بارزترین صفتی کہ سفرنامه و بالجمله سایر آثار ناصر خسرو را امتیاز مخصوص داده و آنها را از مصنفات دیگر نویسندگان آن عهد جدا میکند اینست کہ مشارالیه الفاظ عربی را بقدری کم در نوشته های خود بکار برده است کہ حتی نویسندگان دوره حاضر را نیز شاید کمتر میسر تواند شد.

ولی همانطوریکہ مصحح فاضل در موقع خود بحواشی متعرض شده اند از دو جای سفرنامه چنین استنباط میشود کہ شاید این سفرنامه کہ در دست داریم اصلش مفصل تر بوده و بعدها کسی آنرا مختصر کرده است. یکی از این دو موقع (ص ۴) چاپ برلین (ص ۲ چاپ حاضر) عبارتست از دیباچه بایسنقری شاهنامه کہ عیناً از سفرنامه ناصر خسرو نقل کرده و میگوید: «حکیم ناصر خسرو در سفرنامه آورده است کہ در تاریخ چهارصد و سی و هشت از هجری براه طوس رسیدم رباطی بزرگ نوساخته بودند. پرسیدم کہ این رباط کہ ساخته است؟ گفتند این رباط از وجه صله فردوسی است کہ سلطان محمود از برای او فرستاده و چون خبر او پرسیدم گفتند او وفات یافته و وارث او قبول نکرد

۱- این تاریخ با متن حاضر مطابقت ندارد یعنی نظر بمن حاضر ناصر خسرو سال چهارصد و سی و هفت در آن حوالی بوده است نه چهارصد و سی و هشت.

و عرضه داشت بسططان کردند سلطان فرمود که همانجا عمارت کنید و این رباط خاصه از وجه اوست. و این تفصیل از متن حاضر سفرنامه طی شده است؛ و موقع دوم عبارتست در متن صفحه ۱۰ [چاپ برلین ص ۸ چاپ حاضر] که میگوید: «هر چند صاحب کتاب شرحی هر چه تمامتر نوشته و گفته... الخ» ولی فعلا نسخه های معدودی که از سفرنامه موجود میباشدند همه آنها مطابقت با متن حاضر دارند تا در بعدی شاید نسخه اصلی مفصلتری بدست آمده و حقیقت آشکار شود...»

م. غنی زاده

برلین - شهر ربیع الثانی ۱۳۴۱

۱- اینجا بمناسبت مثنوی «روشنای نامه» و «سعادتنامه» که ضمیمه سفرنامه چاپ برلین طبع شده است نویسنده مقدمه شرحی را جمع بهر يك جداگانه حدود هشتاد سطر (متن و حاشیه) نوشته اند که چون در چاپ حاضر سفرنامه که روشنای نامه و سعادتنامه را ضمیمه ندارد بایسته ننمود از نقل آن خود داری شد. م. د.

۲ = مقدمه چاپ ضمیمه دیوان

بسم الله الرحمن الرحيم

ستایش خدایی را سزد که آدمی را بقوه ناطقه بر دیگر موجودات برتری و مزیت بخشود (و بطریق استکمال و جاده وصال بهر وسیله اش رهبری و هدایت فرمود) و درود زاکیات پیمبران خدا و دلیلان راه‌دهی را زبید که بزبان معجز بیان و سخنان بلاغت توأمان جانهای مشتاق و روان عشاق را بسر منزل وصال و عیان کشانند. صلی الله علیهم و علی ارواحهم.

و بعد - بر ارباب استقراء و دانش و اصحاب تتبع و بینش مخفی نخواهد بود که دیوان اشعار حکیم خبیر و علیم تحریر (ناصر خسرو) قدس سره در این جزء از زمان بعثت قلت ارباب فضل و ادب و هم کمیاب بودن نسخه صحیح و کثرت اغلاط مستنسخین بکلی مهجور و متروک مانده، با آنکه همیشه مرجع نظر فصحا و شعرا و مطامح خاطر فضلا و حکما بوده و هم اکنون ملاحظه سخن و حالات بیان همگان از اقتباس از این محکم اساس است و در هر مملکت مطلوب خاطر ارباب اختصاص (ولیکن) مفلوط بودن نسخه موجب نفرت طبایع گردیده بعلاوه طرز بیانانش که ملفق است بلغات نادره غریبه و زبانهای مختلفه که باعث عدم انتفاع کلی و موجب انزجار خاطر هاست و تاکنون یافت نگردیده که تنی از اهل ادب و خبرت در صدد تصحیح و تنقیح این کتاب بر آمده باشد و همتی مصروف ساخته باشد و بمقتضای «مالایدرک کله لایترک کله» همانچه را که در دست است از شروطنم از شائبه اغلاط و حذف و اسقاط معری و بزبور صحت معلی ساخته باشد و بمقدار وسع خود لغات مشکله آن را از کتب مصححه و مظان متوقفه آن ضبط و ناظرین را در فهم ظواهر عبارات آن اعانتی نموده باشد (تا اینکه) این بنده بی بضاعت را بخاطر خلیل که این نسخه عزیز را بخط نالایق خود نگاشته و بقدر وسع تصحیح نموده و لغات آنرا چند آنکه تواند ضبط نماید و هر چه را جزء محسنات این عمل پندارد ضمیمه نماید اقلا اگر چنانچه باید و شاید بتهنایی از عهده نیاید کم از آن نخواهد بود که

هر گاه صاحب همی از اهل فضل و هنر اراده تصحیح و ترجیح نسخه دیگر نماید بدین کتاب بهتر تواند بمقصود خود نایل گردد از دیگر کتب مخدوشه و نسخ مغلوطة مغشوشه. (پس) بعد از آنکه ده سال در صدد فراهم آوردن اسباب این وضع و ترتیب نیاسوده بود تا اینکه بیاری خداوند فراهم گردید (شروع نمود) بتحریر و تصحیح و طبع آن (در غرة شهر جمادی الاولی سنة یک هزار و سیصد و دو از ده هجری) مستعینا بالله و بر سوله و بهججه (ع) (و منضم ساخت) بدین در منظوم لثالی مشوره را که یافت نمی شد در بسیاری از خزائن (و آن) تاریخ حالات و سفرنامه انتقالات جناب ناصر خسروست که در مسافرت خود بسمت مغرب زمین نگاشته و الحق جغرافیائی است کامل و مشحون ب بسیاری از دقایق سلوک و فضایل، بخلاف آنچه بعضی از سفهاء در دار السلطنه تبریز و مزج و نسج نموده و مزخرفاتی که در خور هیچ عاقل نیست در هم بافته بناصر خسرو نسبت کرده و طبع نمود: داند و تا کنون هیچ صاحب فطانت این نوع نسبتها را به همچو شخص حکیم و عالم فهم روانداشته. (باری این کتاب که سفرنامه آن جناب است اصل آن از فرنگستان بدست آمده و بزبان فرانسوی از فارسی چنانچه گویند ترجمه گردیده و نهایت مرغوبیت و مطلوبیت در نزد فرنگان دارد و همین کتاب است که فرنگان بازای نیمه سیاحت مشرقی آن معادل بیست هزار تومان زر مسکوک بر خود نهاده اند که چنانچه یافت شود بیهای آن دهند تا کنون یافت نشده و بعید نیست که موجود باشد چه که حکیم ناصر خود گوید که اگر سفر مشرق شود شرح آن نگاشته آید، مگر آنکه مسافرت مشرق نکرده باشد والله العالم. و این بنده شرمنده این گوهر ارزنده را بدیوان اشعاری وی ملحق ساخته تا بر حسن و مرغوبیت آن بیفزاید. امید آنکه طالبان سیاحت این گلشن جاودان و راغبان سیاحت این بحر بی پایان از آن پس که از عوائد ثمرات آن برخوردارند و از قواید رشحات آن سود برند زحمات این ناچیز را منظور دارند و از زلاتم معذور دانند چه که انسان مساوق نسیان است والله اعاصم من استعصمه، و چنانچه کسی بخواهد زحمات ناچیز را بشناسد اولاً رجوع بنسخ سابقه نموده آنگاه با این نسخه مقابل نماید، خود انصاف دهد. و انالاقل المسکین زین العابدین الشریف الصفوی.

۲ = مقدمه سفرنامه چاپ دوم ۱۳۱۲

بسم الله الرحمن الرحيم

ستایش و درود خداوندی را سزد که عرصه آب و گل را بلطایف صنع رونق جان و دل داد و صفحه تیر مرا بحروف نورانیته زینت خوبان چگل، تاطائر ارواح را در الواح معانی مقام نظر و مجال بال و پری باشد و سایر قلوب را در مراحل ظلمانی باشعشه آیات جمال ربانی سیر دیگری افتد. سزیم آيات تنافی الآفاق و تحیات بی نهایت بر روان پاک و جانهای چالاک آنان که سالک مسالک نهانی و سایر مسائر مبانی و معانی در طبقات خاك و درجات افلا کند، هم النبیین ثم التابعین لهم. علی الله علیهم و علی ارواحهم ما ذر شایق.

و بعد - چنین گوید نگارنده این کلمات زین العابدین الشریف الصفوی، ابن فتحعلی ابن عبدالکریم الخوی تجاوز الله عنه که چون سیاحت نامه ناصر خسرو علوی قدس سره بسی نایاب و عزیز بود بلکه ثالث کیمیا و عنقا، این بنده شرمزنده بموهبت و کرامت دوستی بدست آورده بضمیمه دیوان اشعار وی متصدی تحریر و طبع آن گردید. پس جماعتی از احباب خواستند که این نسخه عزیز نیز منفردا طبع شود. اجابت مسئول ایشانرا بتحریر و طبع این نسخه ظریف شریعت اشتغال یافت. امید که قدرش چون من مجهول نماند. والله ولی التوفیق فی ۱۳۱۲

۴ = چاپ هند

چاپ سنگی دیگری از سفرنامه درهند (بمبئی) بسال ۱۳۰۹ شده است و ظاهراً از روی چاپ پاریس بطبع رنیده. در پشت ورق آغاز کتاب نوشته شده است :

« هذا کتاب مستطاب سفرنامه حکیم ناصر خسرو الموسوم به دادالمسافرین (کذا) بسعی و اهتمام اقل الاحباب میرزا محمد ملک الکتاب بزیور طبع در آمد سنه ۱۳۰۹. »

در پایان نسخه شرحی مختصر و مبتذل و بسیار بسیار نامربوط در شرح حال ناصر خسرو چاپ شده و ایبانی از حکیم دست و پاشکسته افزوده گردیده است که در زیر از نظر خوانندگان ارجمند میگذرد :

ناصر خسرو علوی - وهو ناصر بن خسرو بن حارث بن عیسی بن حسن بن محمد بن موسی بن محمد بن علی بن موسی الرضا (ع) جامع جمیع علوم بوده و شیخ ابوالحسن خرقانی را ملاقات نموده خود در رساله که در بیان حالاتش نگاشته میگوید که در سن نه سالگی قرآن مجید و احادیث بسیار حفظ نمودم و پنج سال لغت و صرف و نحو و عروض و قافیه سنجیدم و بعد از آن مدت سه سال تتبع نجوم و هیأت و رمل و اقلیدس و مجسطی کردم، از هفده سالگی تا پانزده سال دیگر متوجه علوم فقه و تفسیر و اخبار و ناسخ و منسوخ بودم، قریب به قصد تفسیر مطالعه کردم و در سن سی و دو سالگی توریة و انجیل و زبور را بفضای این مذهب آموختم و شش سال به تہذیب باطن و سایر علوم باطنی پرداختم و در چهل و چهار سالگی صاحب تسخیرات و طلسمات و نیر نجات و علوم غریبه شدم. غرض حکیم مذکور (کذا) مدتہا صدارت نیز کرد و بنخواستش ملک ملاحظہ تفسیری بر قرآن مجید نوشت و بنابر خصلت شرع و حفظ نفس بوفی مشرب ایشان تأویل آیات نمود و نسخه آن منتشر شد و علماء و فقہای عہد حکیم را بکفر و زندقہ و الحاد نسبت دادند، بعد از اینکہ ہزار مشقت از چنک ملک ملاحظہ خلاص یافت بہر جا رسید دہکہ کہ اورا تکفیر می نمایند، خود گوید در نیشابور باراد خود ابوسمید حواسم مر متعوز؟ خود کنم بد کان موزہ دوزی بر آمدم ناگاہ در آخر بازار غوغائی برخاست (کذا) موزہ دوزم رفته چون باز آمد پارہ گوشت بر سر درفش خود کرده بود. ازور سؤال کردم، گمت یکی از شاگردان ناصر خسرو

باین شهر آمده بود و اشعار ناصر میخواند بجهت ثواب او را کشتند من نیز باین سبب قدری گوشت او را بر سر درفش کرده آوردم. حکیم گفت موزه بمن ده که در شهری که شعر ناصر خسرو بخوانند و نامش مذکور شود من نخواهم ماند در حال از خوف از نیشابور برآمد. بهر صورت حکیم زحمت بسیار کشید و پنج سال در غار بدخشان بر ریاضت و عزالت گذرانید گویند بمرتبیهی رسید که درسی شبانه روز بکمر تبه طعام میخورد، المهدی علی الراوی. از حکم اباشیخ رئیس مواخات داشت و به ابو نصر فارابی لوای مباحثه افراشت صد و چهل سال عمر یافت و در سنه ۵۴۴ هـ عالم باقی شتافت بعضی از اشعارش اینست:

بچشم نهان بین نهان جهان را که چشم عیان بین نبیند نهان را
سوی این جهان آن جهان نردبانست بصر بر شدن آید این نردبان را

و ۱۰

روزی ز سر سنک عقابی بهوا خواست (کذا) پر را ز پی طعمه به پرواز بیاراست
ناگه ز کمین گاه یکی سخت کمانی تیری ز قضا و قدر انداخت برو راست
در آهن و در چوب نگه کرد بد فکر کز آهن و از چوب مرا مرگ چرا خواست (کذا)
چون نیک نظر کرد بر خویش برودید گفتاز که نالیم که از ماست که بر ماست
در ستایش عقل و نفس و حقیقت و نکوهش ابنای زمان و مقلد جهان گوید:
بالای هفت طاق مقرنس دو گوهرند کز کائنات هر چه در وهست برترند
سپس دوازده بیت دیگر ازین قصیده را نقل میکند و نیز قطعه ذیل را می آورد:

اگر ملازم خاک در کنی باشی چو آستانه ندیم خسیت باید بود
ز بهر نعمت دنیا که خاک بر سر او بدین امید که گفتم بسیت باید بود
هزار سال تنعم کنی بدان نرسد که یکزمان بمراد کسیت باید بود.

و ۱۱

جز راست مگویی گاه بیگاه تا حاجت نایدت بسوگند
در بیان دود دنیا و نعمت آن و فنای هستی عصری گوید:

ناصر خسرو براهی میگذشت مست و لای عقل نه چون میخوارگان
دید قبرستان و مبرز رو برو بانگ بر زد گفت کای نظارگان
نعمت دنیا و نعمت خواره بین اینش نعمت اینش نعمت خوارگان.

وله

همه رنج من از بلغاریانست
 گنه بلغاریان را نیز هم هست
 خدایا این بلا و فتنه از تست
 لب و دندان ترک‌کان خطا را
 که از دست لب و دندان ایشان
 برون آری تو ترک‌کان را ز بلغار

که مادام همی باید کشیدن
 بگویم گر تو بتوانی شنیدن
 ولسی از ترس نتوانم چخیدن
 بدین خوبی نبایست آفریدن
 بدندان دست و لب باید گزیدن
 برای پـرده مردم دریدن





چاپ مقدمه کتاب با تمام رسیده بود که استاد ارجمند آقای سعید نفیسی از راه لطف شرح ذیل را از دانشگاه علیگڑه هندوستان برای نگارنده ارسال فرمودند که با سپاسگزاری از بذل مرحمت ایشان عیناً بعنوان تکمله میآورد:

آقای عبدالحی حبیبی دانشمند افغانی که اکنون در کراچیست نسخه‌ی خطی از کتابی دارد بنام مجمع الفرائب تألیف سلطان محمد بن درویش محمد مفتی بلخی که بنام پیر محمد خان پادشاه بلخ در ۹۳ تألیف کرده است.^۱ درس ۱۴۳ این کتاب که از نام آن پیدا است شامل غرائب و عجایب روی زمین است دربارهٔ یمکان چنین نوشته است:

«ولایت یمکان شهر است محکم در جبال بدخشان، معدن نقره و کان لمل در آن نواحیست. صاحب صور الاقالیم آورده که حکیم نصر خسرو پادشاه بلخ بود و اهل بلخ باو آمیزش ساخته بیرون آمدند و او بگریخت و آن موضع را حصار ساخت و در آنجا عمارات غریبه بنا کرده و از آن جمله حمامی است که از عجایب خانه دنیا است و او را مربع ساخته منقوش کرده اند بصورت حیوانات و در حمام راهوادی^۲ نیست و بر حفظ آن حلقه خانه نیست و چهار حلقه است هر حلقه را باز کنند دری باز شود بر مثال جامه خانه، لیکن ازین بیست و چهار حلقه چهار حلقه است باید که ازین هفت حلقه دیگری باز کنند خود را در جامه خانه اول بینند این حلقه ها را بقیر از حمامی کسی نمیداند و دیگر درین حمام کس اجزه نمی طلبد، سطلها و طاسها بسیار مهیا استاده است و هر کس در حمام در آمد، از حمام بیرون میآید او را طعامهای مرغوب بدهند و این حمام اوقاف بسیار دارد و این حمام بتصرف ناصر خسروست و از عجایب این حمام آنست که خانه های او بیک جام

۱- آقای حبیبی در خصوص این کتاب اخیراً مقالاتی در شماره ۸ سال ۹۰ (شماره مسلسل ۱۰۰) مجلهٔ یضا

نوشته اند. برای اطلاع بدانجا مراجعه شود.

۲- هوادی جمع هادی، راهنا.

روشن میشود و بر سطح آن کسی را نمیگذارند و کسی واقف از بنای آن نیست. و امکان از اقالیم چهارم است.

استاد نفیسی پس از نقل این شرح مرقوم داشته اند :

این شرح عیناً در آن نسخه که چندان نسخه مضبوطی نیست نوشته شده . کتاب صور الاقالیم که این مطلب را مؤلف از آن نقل میکند حتماً کتاب صور الاقالیم اصطخری بزبان تازی نیست زیرا که مؤلف آن مدتها پیش از ناصر خسرو بوده است گویا کتابی در جغرافیا بزبان فارسی باشد که بدست ما نرسیده است . در هر صورت این مطلب را بجز این کتاب در جای دیگر ندیده ام شاید پس از کنجکاوی در جای دیگر پیدا شود .



تکمله



چاپ مقدمه کتاب با تمام رسیده بود که استاد ارجمند آقای سعید نفیسی از راه لطف شرح ذیل را از دانشگاه علیگر هندوستان برای نگارنده ارسال فرمودند که با سپاسگزاری از بذل مرحمت ایشان عیناً بعنوان تکمله می‌آورد:

آقای عبدالحی حبیبی دانشمند افغانی که اکنون در کراچیست نسخه‌ی خطی از کتابی دارد بنام مجمع الفرائب تألیف سلطان محمد بن درویش محمد مفتی بلخی که بنام پیر محمد خان پادشاه بلخ در ۹۳ تألیف کرده است.^۱ درص ۱۴۳ این کتاب که از نام آن پیدا است شامل غرائب و عجایب روی زمین است دربارهٔ یمکان چنین نوشته است:

«ولایت یمکان شهر است محکم در جبال بدخشان، معدن نقره و کان لعل در آن نواحیست. صاحب صور الاقالیم آورده که حکیم ناصر خسرو پادشاه بلخ بود و اهل بلخ باو آمیزش ساخته بیرون آمدند و او بگریخت و آن موضع را حصار ساخت و آنجا عمارات غریبه بنا کرده و از آن جمله حمامی است که از عجایب خانه دنیا است و او را مربع ساخته منقوش کرده اند بصورت حیوانات و ذر حمام راهوادی^۲ نیست و بر حفظ آن جامه خانه نیست، چهار حلقه است هر حلقه را باز کنند دری باز شود بر مثال جامه خانه، لیکن ازین بیست و چهار حلقه چهار حلقه است باید که ازین هفت حلقه دیگری باز کنند خود را در جامه خانه اول بینند این حلقه‌ها را بغیر از حمامی کسی نمیداند و دیگر درین حمام کس اجزه نمی‌طلبد، سطلها و طاسها بسیار مهیا استاده است و هر کس در حمام در آمد، از حمام بیرون می‌آید او را طعامهای مرغوب بدهند و این حمام اوقاف بسیار دارد و این حمام بتصرف ناصر خسروست و از عجایب این حمام آنست که خانه‌های او بیک جام

۱- آقای حبیبی در خصوص این کتاب اخیراً مقالاتی در شماره ۸ سال ۹ (شماره مسلسل ۱۰۰) مجلهٔ یفما

نوشته‌اند. برای اطلاع بدانجا مراجعه شود.

۲- هوادی جمع هادی، راهنما

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چنین گوید ابومعین [حمید] الدین ناصر بن^۱ خسر و القبادیانی المروزی تجاوزاً لله عنه^۲ که من مردی دیرپیشه بودم و از جمله متصرفان در اموال و اعمال سلطانی و بکارهای دیوانی مشغول بودم، و مدتی در آن شغل مباشرت نموده^۳، در میان اقران شهرتی یافته بودم^۴. در ربیع الآخر سنه سبع و ثلثین و اربع مائه که امیر خراسان ابوسلیمان جفری بیک^۵ داود بن میکال^۶ بن سلجوق بود، از مرو برفتم، بشغل دیوانی، و به پنج دینه مروالزود فرود آمدم، که در آن روز قران رأس و مشتری بود، گویند که هر حاجت که در آن روز خواهند باری تعالی و تقدس روا کند، بگوشه یسی رفتم و دو رکعت نماز بکردم و حاجت خواستم تا خدای تبارک و تعالی^۷ مرا توانگری حقیقی^۸ دهد. چون بنزدیک یاران و اصحاب آمدم یکی از ایشان شعری پارسی میخواند، مرا شعری در خاطر آمد که از وی درخواهم^۹ تا روایت کند، بر کاغذی نوشتم تا بوی دهم که این شعر برخوان، هنوز بدو نداده بودم که او همان شعر بعینه^{۱۰} آغاز کرد، آن حال بفال نیک گرفتم و با خود گفتم خدای تبارک و تعالی حاجت مرا روا کرد. پس از آنجا بجوزجانان^{۱۱} شدم و قریب یکماه بیوادم و شراب پیوسته خوردمی، پیغمبر^{۱۲} میفرماید که: «قُولُوا الْحَقَّ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ»^{۱۳} شبی در خواب دیدم که یکی مرا گفتی: «چند خواهی خوردن از این شراب که خرد»^{۱۴} از مردم زایل کند؟ اگر بهوش باشی بهتر. من جواب گفتم که حکماً جز این چیزی نتوانستند ساخت که اندوه دنیا کم کند. جواب داد

۱- نپ: ابومعین ناصر...؛ ب، ط: ابومعین الدین ناصر. متن تصحیح قیاسیست. ۲- ب: تاب الله عنه؛ نپ: تاب الله علیه. ۳- کذا و ظاهراً: کرده بودم و. ۴- نپ: «بودم» ندارد. ۵- نپ: جفر بیک. ۶- ب: مکاتیل؛ نپ، ط: میکاتیل. ۷- ط: «تعالی» ندارد؛ ب: تعالی و تبارک. متن از «نپ» است. ۸- ب: «حقیقی» ندارد. ۹- ب: در خواستم؛ ط: خواستم. ۱۰- ط: «بعینه» ندارد. ۱۱- ط: بجوزجان؛ نپ: بر جوجان. ۱۲- نپ: انفسهم. ۱۳- ب، -: گفت. ۱۴- ط: خود.

که در^۱ بیهودی و بیهوشی راحتی نباشد، حکیم نتوان گفت کسی را که مردم را بیهوشی^۲ رهنمون باشد، بلکه چیزی باید طلبید که خرد و هوش را بیفزاید^۳. گفتم که من این^۴ از کجا آرم؟ گفت: جـ وینده یا بنده باشد و پس سوی قبله اشارت کرد و دیگر سخن نگفت. چون از خواب بیدار شدم آن حال تمام بریادم بود، بر من کار^۵ کرد، (با خود^۶ گفتم که از خواب دو شین بیدار شدم، اکنون باید که^۷ از خواب چهل ساله نیز بیدار شوم^۸). اندیشیدم که تا همه افعال و اعمال خود بدل نکنم فرج^۹ نیابم.

روز پنجشنبه ششم جمادی الاخره^{۱۰} سنه سبع و ثلثین و اربعمائه، نیمه دی ماه پارسیان، سال بر چهارصد و چهارده^{۱۱} یزدجردی، سروتن بشستم و بمسجد^{۱۲} جامع شدم و نماز کردم و یاری خواستم از باری^{۱۳} تبارک و تعالی، بگزاردن^{۱۴} آنچه بر من واجبست و دست باز داشتن از منہیات و ناشایست، چنانکه^{۱۵} حق سبحانه و تعالی فرموده است.^{۱۶} پس از آنجا به شبورغان^{۱۷} رفتم، شب بدیه^{۱۸} باریاب^{۱۹} بودم و از آنجا بر اه سمنگان^{۲۰} و طالقان بمر و الزود شدم. پس به مرو رفتم و از آن شغل که بعهده من بود معاف خواستم و گفتم که مرا عزم سفر قبله است. پس حساییکه بود جواب گفتم و از دُنیای^{۲۱} آنچه بود ترك کردم، مگر^{۲۲} اندك ضروری^{۲۳}، و بیست و سیوم^{۲۴} شعبان بعزم نیشابور^{۲۵}

۱- ط، ب: در. ۲- ب: بیهوشی. ۳- ب، ط: ... بافزاید؛ نپ: هوش بیفزاید. ۴- ب، ط و نپ (بخط الحاقی سرخ) «را» اضافه دارند. ۵- ط، نپ: و بر من اثر. ۶- ط، نپ: و با خود (متن از نپ است). ۷- ط: اکنون باید؛ ب: باید که. ۸- ب، نپ: کردم. ۹- ب: فرج (در حاشیه احتمال داده: فرج). ۱۰- اصل: الاخر. (متن از حاشیه «ب» است). ۱۱- اصل: ده و آن غلطست رجوع پیاوردی ۷ ص ۴ شود. ۱۲- نپ: و مسجد. ۱۳- نپ: خدای. ۱۴- ط، ب: بگزاردن (متن از «نپ» است). ۱۵- ط: منہیات چنانچه. ۱۶- ط «است» ندارد. ۱۷- ط: بشبورغان. ۱۸- نپ: بده. ۱۹- ط: بادریاب. ۲۰- اصل همه جا: سنکلان. ۲۱- ط، دنیایی. ۲۲- ب: الا. ۲۳- ط: ضروریات. ۲۴- نپ: سوم. ۲۵- در دیباجه باسنقری شاهنامه در ضمن حالات فردوسی عبارتی باسم و رسم از سفرنامه ناصر خسرو نقل میکند که نه در این نسخه که در دستست، چنانکه دیده میشود، و نه در دو نسخه خطی کتابخانه پاریس اثری از آن فقره منقول در دیباجه شاهنامه نیست، و آن عبارت اینست: «و حکیم ناصر خسرو در سفرنامه آورده است که در تاریخ چهارصد و سی و هشت از هجرت برای طوس رسیدم رباطی بزرگ نو ساخته بودند. پرسیدم که این رباط که ساخته است؟ گفتند این رباط از وجه صله فردوسی است که سلطان محمود از برای او فرستاده و چون خبر او پرسیدم (ن. ب: پرسیده) گفتند او وفات یافته است و وارث او قبول نکرد، و عرضه داشت سلطان کردند، سلطان فرمود که همانجا عمارت کنید و این رباط خاصه از وجه اوست» و از این معلوم میشود که این نسخه از سفرنامه که در دست داریم اختصاری از اصل سفرنامه ناصر خسرو یا آنکه در این موضع مخصوص سقطی دارد یا اینکه محررین دیباجه باسنقری دروغ گفته اند و این احتمال اخیر بسیار بعیدست (حاشیه ب).

بیرون آمدم و از مرو بسرخس شدم که سی فرسنگ باشد و از آنجا به نیشابور چهل فرسنگ است. روز شنبه یازدهم شوال در نیشابور شدم، چهارشنبه آخر این ماه کسوف بود و حاکم زمان طغرل بیک محمد بود، برادر جفری بیک، و بنای مدرسه‌یی فرموده بود بنزدیک بازار سراجان، و آن را عمارت می‌کردند، و او خود بولایت‌گیری باصفهان رفته بود بار اول. و دویم ذی‌القعدة از نیشابور بیرون رفتم در صحبت خواجه موفق، که خواجه سلطان بود، براه کوان بقوم رسیدم^۱ و زیارت تربت^۲ شیخ بایزید بسطامی بکردم قدس الله روحه ✓

روز آدینه هشتم ذی‌القعدة از آنجا بدامغان رفتم، غرة ذی‌الحجة سنة سبع^۱ و نلثین و اربعمائه براه آبخوری^۲ و چاشت خواران بسمنان آمدم و آنجا مدتی مقام کردم و طلب اهل علم کردم، مردی^۳ نشان دادند که او را استاد علی نسایی می‌گفتند نزدیک وی شدم، مردی جوان بود، سخن بزبان فارسی همی‌گفت، بزبان اهل دیلم و موی گشوده و^۴ جمعی نزد وی حاضر. گروهی اقلیدس می‌خواندند و گروهی طب و گروهی حساب، در اثنای سخن می‌گفت که من^۵ بر استاد ابوعلی سینا رحمة الله علیه^۶ چنین خواندم و از وی چنین شنیدم. همانا غرض وی آن بود تا من بدانم که او شاگرد ابوعلی سیناست. چون با ایشان در بحث شدم، او گفت: من چیزی از سیاق ندانم^۷ و هوس دارم که چیزی از حساب^۸ بخوانم. عجب داشتم و بیرون آمدم و^۹ گفتم چون چیزی نداند^{۱۰} چه^{۱۱} بدیگری^{۱۲} آموزد؟ و از بلخ تا به ری^{۱۳} سیصد^{۱۴} و پنجاه فرسنگ حساب کردم. و گویند از ری تا ساره سی فرسنگ است، و از ساره به همدان^{۱۵} سی فرسنگ، و از ری به سپاهان^{۱۶} پنجاه فرسنگ، و به آمل سی فرسنگ، و میان ری و آمل کوه دماوند است مانند گنبدی و^{۱۷} آنرا لواسان^{۱۸} گویند، و گویند بر سر آن چاهیست که نوشادر

۱- نپ افزوده: سلطان. ۲- «ب» کلمه را ندارد. ۳- ط: بازاول و دوم؛ نپ: بار اول دوم. ۴- نپ: قعدة؛ ط: ذیقعدة (همه جا). ۵- کوان = جوین (حاشیه ب). ۶- ب، ط: رسیدیم. ۷- کلمه از «نپ» است. ۸- سه کلمه اخیر در «ط» نیست. ۹- نپ: ثمان. ۱۰- نپ: آخری. ۱۱- نپ: و مردی را. ۱۲- و او از «نپ» است. ۱۳- کلمه از «ط» است. ۱۴- ب، نپ: سپاهانه دانم. ۱۵- ط: حساب و سیاق. ۱۶- و او از «ط» است. ۱۷- ب: نمیداند. ۱۸- ط: چگونه. ۱۹- نپ: بکسی. ۲۰- «نپ» تا ندارد. ۲۱- ط، ب: سه صد. ۲۲- ب: بهمدان. ۲۳- ط: باصفهان. ۲۴- ب: که. ۱۵- نپ: بیواسان (حاشیه لیواسان) (کذا؟ و لواسان ناحیتی است در مغرب دماوند. احتمال سقط نیز میرود)

از آنجا حاصل میشود و گویند که کبریت نیز. و مردم پوست گاو ببرند و پر^۱ نوشادر کنند و از سر کوه بغلطانند، که براه^۲ بتوان فرود آوردن.

پنجم محرّم سنه ثمان و ثلثین و اربعمائه، دهم^۳ مردادماه^۴ سنه خمس عشر^۵ و اربعمائه^۶ از تاریخ فرس، بجانب قزوین روانه شدم و بدیه قوه^۷ رسیدم، قحط بود^۸ یکمن نان جو بود و درهم^۹ میدادند^{۱۰}. از آنجا برفتم، نهم محرّم بقزوین رسیدم، باغستان بسیار داشت بی دیوار و خار^{۱۱} و هیچ مانعی از دخول در باغات نبود^{۱۲} و قزوین را شهری نیکو دیدم، با رویی^{۱۳} حصین و کنگره بر آن نهاده و بازارهایی^{۱۴} خوب مگر^{۱۵} آنکه آب در روی اندک بود و منحصراً^{۱۶} بکاریزها در زیر زمین^{۱۷}. و رئیس آن شهر مردی علوی بود. و از همه صنّاعها^{۱۸} که در آن شهر بود کفشگری بیشتر بود.

دوازدهم محرّم سنه ثمان و ثلثین و اربعمائه از قزوین برفتم براه بیل و قپان^{۱۹} که روستاق قزوین است و از آنجا بدهی که خرزویل^{۲۰} خوانند، من و برادرم و غلامکی هندو که با ما بود وارد شدیم^{۲۱}، زادی اندک داشتیم، برادرم به دیه در رفت^{۲۲} تا چیزی از بقال بخرد، یکی گفت: چه^{۲۳} میخواهی؟ بقال منم. گفت^{۲۴} هر چه باشد ما را شاید که غریبیم و برگذر^{۲۵} و چندانکه از ما کولات بر شمرد، گفت: ندارم^{۲۶}، بعد از آن هر کجا کسی ازین نوع سخن گفتی^{۲۷} گفتمی^{۲۸}: بقال خرزویل^{۲۹} است. چون از آنجا^{۳۰} برفتم^{۳۱} نشیبی قوی بود، چون سه فرسنگ برفتم^{۳۲} دیهی از مضافات^{۳۳} طارم بود

- ۱- «ب» «نپ» و او ندارد. ۲- ط: پراز. ۳- ط: از راه. ۴- نپ: فرو. ۵- ط: و هم. ۶- نپ (بخط الحاقی سرخست). ۷- ۵ صفحه ۲ سطر ۸ گفت که سال ۴۳۷ هجری مطابق بود با سال ۴۱۰ یزدجردی پس چگونه سال ۴۴۰ هجری مطابق میشود با ۴۱۵ یزدجردی در یکی از این دو موضع لابد تاریخ یزدجردی غلطست (حاشیه ب). و صحیح این تاریخ ۴۱۵ است. رجوع بسطر ۲۰ ص ۱۵ شود. ۸- نپ افزوده: جزدی. ۹- نپ: قومه. ۱۰- ب اضافه دارد: و آنجا. ۱۱- نپ: درم. ۱۲- ط: بود گرفته. ۱۳- مقصود از خار بلاشک برچین است (حاشیه ب). ۱۴- ب: و هیچ چیز که مانع شود در رفتن راه نبود. ۱۵- ط، ب: باروی. ۱۶- ب: و بازارها، ط: بازارهای. ۱۷- ب، نپ: الا. ۱۸- کلمه در «ب» نیست. ۱۹- ب، نپ: در کاریز بر زمین. ۲۰- ب: صناعات؛ نپ: صناعت. ۲۱- ب: قپان. ۲۲- نپ: مرزویل. ۲۳- دو کلمه اخیر از «ط» است. ۲۴- ط: رفت. ۲۵- ب: که چه. ۲۶- ب، نپ: گفتم. ۲۷- کلمه در «ط» نیست. ۲۸- بجای جمله اخیر در «ب» آمده است: گفت هیچ چیز ندارم. ۲۹- ط: چنین کس میدیدم. ۳۰- نپ: از اینجا. ۳۱- ب، ط: برفتم. ۳۲- ب: حساب.

- برزالخیر^۱ میگفتند، گرمسیر بود^۲ و درختان بسیار از انار و انجیر بود و بیشتر خودروی بود. و از آنجا برفتم، رودی آب بود که آنرا شاهرود می گفتند. برکنار رود دیهی بود که خندان می گفتند^۳ و باج می ستانند^۴ از جهت^۵ امیر امیران، و او از ملوک دیلمستان^۶ بود، و چون آن رود از این دیه بگذرد برودی دیگر پیوندد که آنرا سپید رود گویند^۷ و چون هر دو رود بهم پیوندد^۸ بدره یی فرو رود که سوی مشرقست از کوه گیلان، و آن آب بگیلان میگذرد^۹ و بدریای آسکون^{۱۰} میرود و گویند که هزار و چهارصد رودخانه در دریای^{۱۱} آسکون^{۱۲} میریزد، و گویند یک هزار و دوست فرسنگ دور^{۱۳} است، و در میان وی^{۱۴} جزایرست و مردم بسیار دارد و من اینرا^{۱۵} از مردم بسیار شنیدم. اکنون با سر حکایت و کار خود شوم. از خندان تا شمیران^{۱۶} سه فرسنگ بیابانکیست همه سنگلاخ و آن قصبه ولایت طارم است و بکنار شهر قلعه یی بلند ۱۰ بنیادش بر سنگ خاره نهاده است، سه دیوار برگرد^{۱۷} او کشیده و کاریزی بمیان قلعه فرو برده^{۱۸} تا کنار رودخانه که از آنجا آب بر آورند و بقلعه برند و هزار مرد از مهتر زادگان ولایت در آن قلعه هستند^{۱۹} تا کسی بپراهی و سرکشی نتواند کرد و ۲۵ گفتند آن امیر را قلعه های بسیار در ولایت دیلم باشد و عدل و ایمنی تمام باشد چنانکه در ولایت^{۲۰} او هیچکسی^{۲۱} نتواند که از کسی چیزی ستاند^{۲۲} و مردمان که در ولایت وی بمسجد آدینه روند، همگی^{۲۳} کفشها را بیرون مسجد بگذارند و هیچکس کفش آن کسانرا^{۲۴} نبرد، و این امیر نام خود را بر کاغذ^{۲۵} چنین نویسد که: «مرزبان الدیلم خیل جیلان»^{۲۶} ابوصالح مولی امیر المؤمنین، و نامش جستان ابراهیم است. در شمیران^{۲۷} مردی نیک دیدم، از در بند بود، نامش ابو الفضل خلیفه بن علی الفیلسوف^{۲۸}
- ۱- ط: برزالخیر. ۲- کلمه از «ط» است. ۳- جمله اخیر در «ط» نیست. ۴- ب: می ستانند. ۵- ب: (متن): حساب (حاشیه): جهت. ۶- ب: دیلمیان، ب: ط: دیلمیان. متن تصحیح قیاسیت. ۷- ب: پیوندد. ۸- ب: میگذرد. ۹- ط: آسکون. ۱۰- ط: بدریای. ۱۱- ب: دور. ۱۲- ب: دریا. ۱۳- ب: این حکایت. ۱۴- ب: در گرد. ۱۵- ط: ب: (در اصل): فرو بریده. متن ما اصلاح جدید «ب» است. ۱۶- در ب: بخط الحاقی است. ۱۷- ط: ولایات. ۱۸- ط: کسی. متن از «ب» است. ۱۹- ب: بستانند. ۲۰- ب: همه. ۲۱- ط: انهارا. ۲۲- ب: کاغذها. ۲۳- ب: خیل خیلان، ط: ب: خیل جیلان. (متن از حاشیه «ب» است). ۲۴- در معجم البلدان: شمیران. ۲۵- ب: الفیلسوف.

* شاهرود به رود قزل اوزن پیوندد و ازین دو رود، سپید رود تشکیل شود. در عبارت مؤلف ظاهرأ مسامحه بیست.

مردی اهل بود و با ما کرامتها کرد و کرهها نمود و با هم بحثها کردیم و دوستی افتاد میان ما. مرا گفت: چه عزم داری؟ گفتم: سفر قبله رانیت کرده‌ام. گفت: حاجت من آنست که بهنگام^۱ مراجعت گذر^۲ بر اینجا کنی تا ترا باز بینم.

بیست و ششم محرّم از شمیران برفتم^۳، چهاردهم سفر را بشهر سراب رسیدم، و شانزدهم صفر از شهر سراب برفتم و از سعید آباد بگذشتم^۴، بیستم صفر سنه ثمان و ثلثین و اربعه مائه بشهر تبریز رسیدم، و آن پنجم شهریور ماه قدیم بود، و آن شهر قصبه آذربایجان است، شهری آبادان، طول و عرضش بگام پیمودم هر یک هزار و چهارصد بود^۵ و پادشاه ولایت آذربایجان را در خطبه چنین ذکر میکردند^۶: «الامیر الاجل سیف الدولة و شرف الملة ابو منصور و هسودان^۷ بن محمد مولی امیر المؤمنین». مرا حکایت کردند که بدین شهر زلزله افتاد^۸ شب پنجشنبه هفدهم ربیع الاول سنه اربع و ثلثین و اربعه مائه و در ایام مسترقه بود^۹، پس از نماز خفتن، بعضی از شهر خراب شده بود^{۱۰}، و بعضی دیگر را آسیبی نرسیده بود^{۱۱} و گفتند چهل هزار آدمی هلاک شده بودند^{۱۲}. و در تبریز قطران نام شاعری را دیدم، شعری نیک میگفت، اما زبان فارسی نیکو نمیدانست، پیش من آمد، دیوان منجیک^{۱۳} و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هر معنی که او را مشکل بود از من پرسید^{۱۴} با او بگفتم و شرح آن بنوشت و اشعار خود بر من بخواند^{۱۵}.

چهاردهم^{۱۶} ربیع الاول از تبریز روانه شدیم، براه مرند و بالشکری از آن امیر و هسودان^{۱۷} تا خوی بشدیم و از آنجا بارسولی برفتم^{۱۸} تا برکری^{۱۹}، و از خوی تا برکری^{۲۰} سی فرسنگ است، و در روز^{۲۱} دوازدهم جمادی الاولی^{۲۲} آنجا رسیدیم. و از آنجا به وان و وسطان رسیدیم، در بازار آنجا گوشت خوک^{۲۳} همچنانکه^{۲۴} گوشت گوسفند

۱- ب: بوقت. ۲- نپ: کزر. ۳- ب: ... میرفتم. (در معجم البلدان: سمیران). ۴- بجز «نپ»: گذشتم. ۵- باید غلط باشد چگونه طول و عرض شهری مثل تبریز فقط ۱۴۰۰ گام ممکن است باشد (حاشیه ب). ۶- ب: چنین ... در خطبه. ۷- ط: و هودان؛ نپ: و هسودان. ۸- ط: زلزله افتاده. ۹- ط: بوده. ۱۰- نپ: بود. ۱۱- ط: منجیک؛ ب: منجیک. ۱۲- ب: پرسید. ۱۳- ب: خواند. ۱۴- ط: چهاردهم شهر. ۱۵- ط: و هودان. ۱۶- ط: باز بارسولی رفتم؛ ب: ... برفتم. ۱۷- ط: برکری. ۱۸- کلمه در «نپ» نیست. ۱۹- ط: ب: الاول. ۲۰- ط: چنانچه.

می‌فروختند و زنان و مردان ایشان بر دکانها نشسته شراب می‌خوردند بی تعاشی، و از آنجا بشهر اخلاط رسیدیم^۱. هیزدهم جمادی الاولی^۲ بود و این شهر سرحد مسلمانان و ارمنیانست و از برکری تا اینجا نوزده فرسنگست و آنجا امیری بود^۳، او را نصرالدوله^۴ گفتندی، عمرش زیادت از صد سال بود و^۵ پسران بسیار داشت، هریکی را ولایتی داده بود. و در^۶ شهر اخلاط بسه زبان سخن گویند: تازی و پارسی و ارمنی و ظن^۷ من آن بود که اخلاط بدین سبب نام آن شهر^۸ نهاده‌اند و معامله آنجا بیول باشد و رطل ایشان سیصد درم باشد.

بیستم جمادی الاولی از آنجا برفتیم^۹ بر باطنی رسیدیم^{۱۰} برف و سرمای عظیم بود و در^{۱۱} صحرایی در پیش شهر، مقداری راه چوبی بزمین فرو برده بودند تا مردم روز^{۱۲} برف و دمه برهنجار آن چوب بروند^{۱۳}. از آنجا^{۱۴} بشهر بطلیس رسیدیم^{۱۵}، به دره‌یی در نهاده بود، آنجا عسل خریدیم صد من بیکدینار^{۱۶} برآمده بود، بآن حساب که بما بفروختند^{۱۷} و گفتند در این شهر کس باشد که او را در یکسال سیصد چهار صد خیک عسل حاصل شود. و از آنجا برفتیم^{۱۸} قلعه‌یی^{۱۹} دیدیم که آنرا «قف انظر» می‌گفتند یعنی «بایست بنگر». از آنجا بگذشتیم^{۲۰} بجایی رسیدیم^{۲۱} که آنجا مسجدی بود می‌گفتند که او ایس قرنی قدس الله روحه ساخته است^{۲۲} و در آن حدود مردم را دیدیم^{۲۳} که در کوه می‌گردیدند^{۲۴} و چوبی چون درخت سرو می‌بردند. پرسیدم^{۲۵} که از این چه می‌کنید؟^{۲۶} گفتند: این چوب را یکسر در آتش می‌گذاریم و^{۲۷} از دیگر سر آن قطران بیرون می‌آید، همه را^{۲۸} در چاه جمع می‌کنیم و از آنجا^{۲۹} در ظروف^{۳۰} می‌کنیم و باطراف می‌بریم. و این ولایتها^{۳۱} که بعد از اخلاط ذکر کرده شد و اینجا مختصر کردیم

۲۰. ۱- ب، نپ: رسیدیم. ۲- ط: هیجدهم؛ نپ: هزدهم. ۳- اصل: الاول. ۴- ط: بود که. ۵- نپ: ناصرالدوله. ۶- ب، ط: بود. ۷- ب: و در این. ۸- ط: که بدین ... شهر اخلاط. ۹- اصل: الاول...؛ ب، ط: ... برفتیم. ۱۰- ب، ط: رسیدیم. ۱۱- نپ: و. ۱۲- ط: در روز. ۱۳- ب: می‌روند. ۱۴- ط: و از آنجا. ۱۵- ط: در آنجا... بیکدینار. ۱۶- نپ: فروختند. ۱۷- نپ: برفتیم. ۱۸- نپ: قلعه. ۱۹- نپ: بگذشتیم؛ ب، بگذشتیم. ۲۰- ط: رسیدیم. ۲۱- ط: ساخته. ۲۲- نپ: دیدیم. ۲۳- ط: می‌گردند. ۲۴- نپ: پرسیدیم. ۲۵- نپ: می‌کنند. ۲۶- ب: می‌کنیم و؛ نپ: «و او» ندارد. ۲۷- ب: همه. ۲۸- ب: و از آنجا. ۲۹- ط: ظرف. ۳۰- ط: ولایات.

از^۱ حساب میافارقین باشد. از آنجا بشهر ارزن^۲ شدیم، شهری آبادان^۳ و نیکو بود، با آب روان و بساتین و اشجار و بازارهای نیک. و در آنجا در آذرماه پارسیان دو یست من انگور بیک دینار میفروختند، که آنرا رزارمانوش میگفتند^۴. از آنجا به میافارقین^۵ رسیدیم، از شهر اخلاط تا میافارقین^۶ بیست و هشت فرسنگ بود و از بلخ تا میافارقین^۷ از این راه که ما آمدیم پانصد و پنجاه و دو فرسنگ بود. و روز آدینه^۸ بیست و هشتم جمادی الاولی سنه ثمان و ثلثین و اربعمائه بود^۹ و در آن وقت برگ درختها هنوز سبز بود، و باره عظیم داشت^{۱۰} از سنگ سفید بر شده، هر سنگی مقدار پانصد من، و بهر پنجاه گزی برجی عظیم ساخته، هم^{۱۱} از این سنگ سفید که گفته شد، و سر باره^{۱۲} همه کنگره ها بر نهاده چنانکه گویی امروز استاد دست از وی کشیده^{۱۳} و این شهر رایک در است از سوی مغرب و در گاهی^{۱۴} عظیم بر کشیده است، بطاقی سنگین، و دری آهین بی چوب بر آنجا ترکیب کرده، و مسجد آدینه ای دارد که اگر صفت آن کرده شود^{۱۵} بتطویل انجامد، هر چند صاحب کتاب شرحی هر چه تمام تر نوشته است^{۱۶} بالجمله متوضای^{۱۷} آنرا چهل حجره در پیش است^{۱۸} و دو جوی آب بزرگ میگردد در همه خانه ها^{۱۹} یکی ظاهر، استعمال را و دیگری تحت الارض پنهان^{۲۰} که نفل میبرد و چاهها^{۲۱} پاك میگرداند، و بیرون از این شهرستان در ربض^{۲۲} کاروانسراها و بازارهاست و گرمابه ها و مسجد جامعی دیگرست^{۲۳} که روز آدینه آنجا هم نماز کنند. و از سوی شمال سوری^{۲۴} دیگرست که آنرا محدثه گویند، هم شهر یست با بازارها و مسجد جامع و حمامات، همه با ترتیبی خوش^{۲۵}، و سلطان ولایت را خطبه چنین کنند: «الامیر الاعظم عز الاسلام سعد الدین نصرالدوله^{۲۶} و شرف المآة ابو نصر احمد» مردی صد ساله^{۲۷} و گفتند که هست. و^{۲۸} رطل آنجا چهار صد و هشتاد درم سنگ باشد.

۱- نپ: واز. ۲- کلمه در «نپ» بخط جدید اضافه شده است. ۳- ط: آباد. ۴- جمله اخیر در «ط» نیست. ۵- نپ: مافارقین. ۶- نپ: کلمه را ندارد. ۷- نپ: ب: این. ۸- ب: باره... بود. نپ: پاره... بود. ۹- نپ: وهم. ۱۰- نپ: پاره. ۱۱- ب: ازش باز داشته است؛ نپ: ارزش باز داشته است. ۱۲- «ب» در حاشیه توضیحی در باره کلمه درگاه و طاق داده است که در فهرست لغات خواهیم آورد. ۱۳- ب: میشود. ۱۴- عبارت اخیر در «ط» نیست. و «ب» در حاشیه بهمین مناسبت افزوده: از این عبارت معلوم میشود که کسی سفرنامه ناصر خسرو را مختصر کرده است و شاید اینکه درست ماست فقط مختصر آنست. «ه» بجای عبارت مذکور دارد: و مختصر در این کتاب مینویسیم. ۱۵- ب: و گفته که...؛ نپ: متوضائی. ۱۶- ب: که در آن مسجد ساخته اند چهل حجره در پیش است؛ نپ: ما باند ضبط رب جز کلمه پیش است که در اصل «داشت» بوده و بخط العافی «درس داشت» شده است. ه: و متوضائی که در آن مسجد ساخته اند چهل حجره در آنست. ۱۷- ط: بزرگ در همه خانه ها میگردد؛ نپ: بزرگ میگردد و در همه خانه ها. ۱۸- ط: دیگری پنهان و در تحت الارض؛ ب: دیگر. ۱۹- ط: نفلها را... چاهها را؛ نپ: نفل... (دنباله باورقی درس ۹)

و این امیر شهری ساخته است بر چهار فرسنگی میافارقین^۱ و آن را «نصریه» نام کرده^۲. و از آمدن تا میافارقین^۱ نه فرسنگست. ششم روز از دیماه^۳ قدیم بشهر آمد رسیدیم. بنیاد شهر بر سنگی يك لخت نهاده، و طول شهر بمساحت دو هزار گام باشد و عرض همچندین^۴ و گرد او سوری کشیده است از سنگ سیاه، که خشتها بریده است از صد منی تا یک هزار منی، و پیش روی^۵ این سنگها چندان بیکدیگر پیوسته است که هیچ گل و گچ در میان آن^۶ نیست. بالای دیوار بیست ارش ارتفاع دارد و پهنای دیوار ده ارش، بهر صد گز برجی ساخته که نیمه دایره آن هشتاد گز باشد و کنگره او هم ازین سنگست^۷ و از اندرون شهر در^۸ بسیار جای نردبانهای سنگین بسته است که بر سربارو توان شدن^۹ و بر سر هر برجی جنگ گاهی ساخته اند^{۱۰}. و چهار دروازه بر این شهرستانست همه آهن، بی چوب، هر یکی روی بجهتی از جهات عالم: شرقی را باب الدجله گویند؛^{۱۱} غربی را باب الروم؛^{۱۲} شمالی را باب الارمن؛^{۱۳} جنوبی را باب التل. و بیرون این سور سوری دیگرست هم از این سنگ، بالای آن ده گز. و همه سرهای دیوار کنگره و از اندرون کنگره ممری ساخته چنانکه^{۱۴} با سلاح تمام، مرد بگذرد^{۱۵} و بایستد و جنگ کند باسانی. و این سور بیرون را نیز دروازه های^{۱۶} آهنین برنشانده اند مخالف دروازه های^{۱۷} اندرونی، چنانکه چون از دروازه های^{۱۸} سور اول در روند، مبلغی در فصول^{۱۹} ببايد رفت تا بدروازه های^{۲۰} سور دویم رسند و فراخی فصول^{۲۱} پانزده گز باشد. و اندر میان شهر چشمه بیست که از سنگ خاره^{۲۲} بیرون می آید، مقدار پنج آسیا گرد، آبی^{۲۳} بغایت خوش و^{۲۴} هیچکس نداند از کجا می آید. و در آن شهر اشجار و بساتینست که از^{۲۵} آن آب ساخته اند و امیر و حاکم آن^{۲۶} شهر پسر آن نصرالدوله^{۲۷} است که ذکر رفت.

۱- نپ: میافارقین. ۲- ب: کرده اند. ۳- نپ: دی. ۴- ط: هم چنین باشد.

۵- ب: بیشتر. ۶- ط: آنها. ۷- نپ: ب: سنگ؛ ط: از همین... ۸- در «نپ» در بخط الحاقیست. ۹- ب: تواند شد؛ نپ: توان شد. ۱۰- ب، نپ: ساخته. ۱۱- «نپ» و او اضافه دارد.

۱۲- ط: چنانچه. ۱۳- نپ: بگذرد. ۱۴- نپ، ط: دروازه های. ۱۵- نپ، ط: فصول.

۱۶- ط: بدروازه. ۱۷- ب: خار. ۱۸- ط: گردانی. ۱۹- «نپ» و او ندارد. ۲۰- نپ (در اصل): و بر (باصلاح جدید): از (بر؟). ۲۱- نپ: این. ۲۲- نپ: نصیرالدوله.

۲۳- نپ (در اصل): و بر (باصلاح جدید): از (بر؟). ۲۴- نپ: این. ۲۵- نپ: نصیرالدوله.

۲۶- نپ: و حاکم آن شهر پسر آن نصرالدوله است که ذکر رفت.

۲۷- نپ: و حاکم آن شهر پسر آن نصرالدوله است که ذکر رفت.

۲۸- نپ: و حاکم آن شهر پسر آن نصرالدوله است که ذکر رفت.

۲۹- نپ: و حاکم آن شهر پسر آن نصرالدوله است که ذکر رفت.

۳۰- نپ: و حاکم آن شهر پسر آن نصرالدوله است که ذکر رفت.

و من فراوان شهرها^۱ و قلعه ها دیدم، در اطراف عالم، در بلاد عرب و عجم و هند و ترك، مثل شهر آمد هیچ جا ندیدم که بر روی زمین^۲ چنان باشد و نه نیز از کس^۳ شنیدم که گفت چنان جای دیگر^۴ دیده ام. و مسجد جامع هم از این سنگ سیاهست چنانکه از آن راست تر و محکم تر نتواند^۵ بود. و در میان جامع دوست و اند ستون سنگین برداشته است، هر ستونی يك پاره سنگ، و برستونها طاقها زده است همه از سنگ، و بر سر طاقها باز ستونها زده است کوتاهتر از آن، و صفی دیگر طاق زده بر سر آن طاقهای^۶ بزرگ و همه بامهای این مسجد بخر پشته پوشیده، همه نجارت و نفارت و منقوش و مدهون کرده^۷. و اندر ساحت^۸ مسجد سنگی بزرگ نهاده و حوضی^۹ سنگین و مدور، عظیم^{۱۰} بزرگ، بر سر آن سنگ نهاده^{۱۱}، ارتفاعش قامت مردی و دور دایره آن ده^{۱۲} گز، نایزه ای^{۱۳} بر نجین از میان حوض بر آمده که آبی صافی بفواره از آن بیرون می آید، چنانکه مخرج و مدخل^{۱۴} آن آب پیدانیست، و متوضایی عظیم بزرگ و^{۱۵} چنان نیکو ساخته که به از آن نشود^{۱۶}، الا که سنگ آمد که عمارت کرده اند همه سیاهست و از آن میافارقین^{۱۷} سپید. و نزدیک مسجد کلیسایست^{۱۸} عظیم بتکلف^{۱۹} هم از سنگ ساخته و زمین کلیسا^{۲۰} مرخم کرده بنقشها، و^{۲۱} بر طارم آن که جای عبادت ترسایانست، دری آهین مشبك^{۲۲} دیدم که هیچ جای مثل آن دری ندیده بودم. و از شهر آمد به حرّان^{۲۳} دو راهست یکی را هیچ آبادانی نیست و آن چهل فرسنگست، و بر راهی دیگر آبادانی و دیه های بسیارست، بیشتر اهل آن نصاری باشند^{۲۴} و آن شصت فرسنگ باشد. ما با کاروان براه آبادانی شدیم. صحرا بی بغایت هموار بود، الا آنکه چندان سنگ بود که ستور البته هیچ^{۲۵} گام بی سنگ نهادی.

۲۰ ۱- نپ: شهر. ۲- نپ (بخط الحاقی افزوده): شهری. ۳- ب، ط: کسی. ۴- کلمه در «ط» نیست. ۵- ط: نتوان. ۶- نپ: طاقها. ۷- ط: و همه نجارت و حجارت آنرا منقوش و مدهون کرده اند. ۸- نپ: ساخت. ۹- نپ: حوض. ۱۰- «ط»: و عظیم. ۱۱- ب و او اضافه دارد. ۱۲- ب، ط: دو. ۱۳- ب: و نایزه ای؛ نپ: نایزه. ۱۴- ب: مدخل و مخرج. ۱۵- ط: متوضای عظیم؛ ب: متوضای... ۱۶- ب، نپ: نباشد. ۱۷- نپ: مافارقین. ۱۸- بجز نپ: کلیسائی است. ۱۹- کلمه در «ط» نیست. ۲۰- ط: ویرا؛ نپ: کلیسارا؛ ب: کلیسیا. ۲۱- ب و نپ افزوده اند: درین کلیسیا (نپ: کلیسا). ۲۲- نپ: بمشك. ۲۳- ط، ب: تاحران. ۲۴- ب، ط: باشد. ۲۵- نپ: پنج. ۵.

روز آدینه بیست و پنجم جمادی الاخره^۱ سنه ثمان و ثلثین و اربعمائه به حران رسیدیم، بیست و دوم دی ماه، هوای آنجا در آنوقت چنان بود که هوای خراسان در نوروز. از آنجا برفتیم، بشهری رسیدیم که قزل^۲ نام آن بود، جوانمردی ما را بخانه خود مهمان کرد، چون درخانه وی در آمدیم عربی بدوی در آمد، نزدیک من آمد^۳ شصت ساله بود^۴ و گفت: قرآن بمن آموز. «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» اورا تلقین می کردم و او با من میخواند. چون من گفتم^۵ «مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ» گفت: «أَرَأَيْتَ النَّاسَ؟» یعنی «آیا آدم دیده ای؟»^۶ و گفت نیز بگو^۷. من گفتم که سوره بیش از این نباشد.^۸ پس گفت: آن سوره «نَقَالَةُ الْحَطَبِ» کدامست؟ و نمیدانست^۹ که اندر سوره «تَبَّتْ» «حَمَالِكُ الْحَطَبِ» گفته است نه «نَقَالَةُ الْحَطَبِ». و آن شب چند آنکه باوی باز گفتم سوره «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ»^{۱۰} یاد نتوانست گرفتن، مردی عرب شصت ساله.

۱

شنبه^{۱۱} دویم رجب سنه ثمان و ثلثین و اربعمائه به سروج آمدیم^{۱۲}، دویم روز از فرات بگذشتیم و به منبج^{۱۳} رسیدیم، و آن نخستین شهر بیست از شهرهای شام. اول بهمن ماه قدیم بود و هوای آنجا عظیم خوش بود، هیچ عمارت از بیرون شهر نبود و از آنجا بشهر حلب رفتم، از میافارقین^{۱۴} تا حلب صد فرسنگ باشد. حلب را شهری^{۱۵} نیکو دیدم، باره بی عظیم دارد^{۱۶}، ارتفاعش بیست و پنج ارش قیاس کردم، و قلعه بی عظیم همه بر سنگ نهاده^{۱۷}، بقیاس چند^{۱۸} بلخ باشد، همه آبادان و بناها بر سر هم نهاده. و آن

۱۵

۱- ب، ط: الاخر؛ نپ: ماه جمادی الاخر. ۲- ط، ب: دویم آذرماه قدیم؛ نپ (اصل): دوم ماه بود. متن، طبق نپ (اصلاحی جدید) است و «ب» در حاشیه امتیاز این ضبط را گوید: «در نه سطر پائین تر صریحاً گوید که دوم روز بعد از ۲ رجب که ۴ رجب باشد مطابق با اول بهمن ماه بود، پس متعین است که متن اینجا بیست و دوم دی ماه باید باشد بطبق «نپ» لا غیر و غیر آن غلط صریحت مثلاً دوم آذرماه که متن چاپی است». ۳- نپ: قزل. ۴- نپ: بنزدیک. ۵- «نپ» کلمه را ندارد. ۶- ب: بوده باشد و؛ نپ: بوده باشد و مرا. ۷- نپ: گفتم که. ۸- جمله یعنی آیا آدم دیده ای؛ از «ط» است. ۹- پ: نیز بگویم؛ نپ: گویم. ۱۰- ب: آن سوره بیش از این نیست؛ نپ: این سوره بیش از این نیست. ۱۱- ب: نمیدانست. ۱۲- «ب» کلمه اخیر و «نپ» دو کلمه اخیر را ندارد. ۱۳- نپ: شده؛ ب: دوشنبه، ۱۴- نپ: رسیدیم. ۱۵- نپ، ط: منبج. ۱۶- نپ: میافارقین. ۱۷- بجز نپ: شهر. ۱۸- کلمه در «نپ» نیست. ۱۹- «نپ» و او اضافه دارد.

۲

۲۵

شهر باجگاهست، میان بلاد شام و روم و دیار بکر و مصر و عراق، و از این همه بلاد تجار و بازرگانان آنجا روند. چهار دروازه دارد: باب الیهود، باب الله، باب الجنان؛ باب الانطاکیه^۱. و سنگ بازار^۲ آنجا رطل ظاهری^۳ چهارصد و هشتاد درم باشد. و از آنجا چون سوی جنوب روند، بیست فرسنگ^۴، حماه باشد، و بعد از آن حمص، و تا دمشق پنجاه فرسنگ باشد از حلب. و از حلب تا انطاکیه^۵ دوازده فرسنگ باشد و بشهر طرابلس همین مقدار^۶ و گویند تا قسطنطنیه^۷ دویست فرسنگ باشد. یازدهم رجب از شهر حلب بیرون شدیم بسه فرسنگ دیهی بود جند^۸ قنسرین میگفتند. و دیگر روز چون شش فرسنگ شدیم بشهر سرمین^۹ رسیدیم، بارو نداشت. شش فرسنگ دیگر شدیم^{۱۰} مَعْرَةَ النُّعْمَان بود، بازه بی سنگین داشت، شهری^{۱۱} آبادان و بر در شهر اسطوانه بی سنگین دیدم، چیزی بر آن^{۱۲} نوشته بود بخطی دیگر از تازی^{۱۳}، از یکی پرسیدم که این چه چیز است؟ گفت طلسم کژدمیست، که هرگز عقرب در این شهر نباشد و نیاید و اگر از بیرون آورند و رها کنند بگریزد و در شهر نماند.^{۱۴} بالای آن ستون ده ارش قیاس کردم، و بازارهای^{۱۵} او بسیار معمور دیدم^{۱۶} و مسجد آدینه شهر بر بلندی نهاده است، در میان شهر، که از هر جانب که خواهند در شوند سیزده درجه بر بالا باید شد. و کشاورزی ایشان^{۱۷} همه گندمست^{۱۸} و بسیارست، و درخت انجیر و زیتون و پسته و بادام و انگور فراوانست و آب شهر از باران و چاه باشد. در آن شهر مردی بود که وی را^{۱۹} ابو العلاء مَعْرَی^{۲۰} میگفتند، نایبنا بود و رئیس شهر او بود، نعمتی بسیار داشت و بندگان و کارگزاران^{۲۱} فراوان، و خود همه شهر او را چون بندگان بودند

۱. بجزیب: الانطاکیه. ۲. نپ (در اصل): یار را. بعد بخط جدید تمام کلمه زده شده است. ۳. نپ: کذا در اصل ولی باصلاح جدید: داهری. ۴. ط: تا حما، ب: نپ: حما. ۵. نپ (در اصل): بانطاکیه (باصلاح جدید): تا انطاکیه. ۶. بجز نپ: قدر. ۷. (حاشیه ب: ط: قسطنطنیه). ۸. نپ: خاصه؛ ط: چند. ۹. ب در حاشیه آرد: (اصلا: سرمیس). ۱۰. نپ: بشدم. ۱۱. نپ: شهر. ۱۲. بجز «ط»: در آن. ۱۳. کلمه بخط جدیدست در «نپ». ۱۴. ب: نیاید؛ نپ: نیاید (احتمال حاشیه ب: نیاید). ۱۵. ط: قیاس کردم ده ارش بازارهای. ۱۶. جمله «نباشد...» (دو سطر پیش تا اینجا) از اصل «نپ» ساقطست و در حاشیه با مرکب سرخ الحاق شده است. ۱۷. نپ: و کشاورز. ۱۸. نپ: کوهست. ۱۹. نپ: و در آن مردی... او را؛ ب: در آن مردی بود که. ۲۰. ط: مصری. ۲۱. ب: کارگران؛ نپ: ط: کارگزاران.

و خود^۱ طریق زهد پیش گرفته بود، گلیمی پوشیده و در خانه نشسته، نیم من^۲ نان جوین^۳ را به نه^۴ کرده کرده، شبانه روز بگرده بی قناعت کند و جز آن هیچ نخورد^۵، و من این معنی شنیدم که در سرای باز نهاده است و ثواب و ملازمان او کارشهر میسازند مگر بکلیات که^۶ رجوعی باو کنند، و وی نعمت خویش از هیچکس دریغ ندارد و خود صائم^۷ الدهر قائم^۸ اللیل^۹ باشد و بهیچ شغل دنیا مشغول نشود^{۱۰}. و این مرد در شعر و ادب بدرجه بیست^{۱۱} که افاضل شام و مغرب و عراق مقررند که در این عصر کسی بیایه او نبوده است و نیست^{۱۲}. و کتابی ساخته آنرا «الفصول والغایات»^{۱۳} نام نهاده، و سخنها آورده است مرموز و مثلها بالفاظ^{۱۴} فصیح و عجیب که مردم بر آن واقف نمیشوند مگر بر بعضی اندک^{۱۵}، و نیز آنکسی که^{۱۶} بروی خواند، چنانکه او را تهمت کردند که تو این کتاب^{۱۷} بمعارضه قرآن کرده ای. و پیوسته زیادت از دویست کس از اطراف نزد وی ادب و شعر خوانند^{۱۸}، و شنیدم که او را زیادت از صد هزار بیت شعر باشد. کسی از وی پرسید که ایزد تبارک و تعالی اینهمه مال و نعمت تراداده است، چه سببست که مردم را میدهی و خویشتن نمیخوری. جواب داد که مرا بیش از این نیست که میخورم. و چون من آنجا رسیدم این مرد هنوز در حیات بود.

پانزدهم رجب سنه ثمان و ثلاثین واربعمائة از آنجا بکویما^{۱۹} شدیم، و از آنجا بشهر حماه^{۲۰} شدیم، شهری خوش، آبادان، بر لب آب عاصی، و این آب را از آن سبب عاصی گویند که بجانب روم میرود، یعنی چون^{۲۱} از بلاد اسلام بیلاذ کفر میرود عاصی است، و بر این آب دولا بهای بسیار ساخته اند. پس از آنجا راه دومیشود: یکی بجانب ساحل، و آن غربی شام است و یکی جنوبی، بدمشق میرود. ما براه ساحل رفتیم

- ۱- نپ: او خود. ۲- نپ: (در اصل): نیمین (باصلاح جدید): نیمه. ۳- نپ افزوده: خود. ۴- بجز «ط»: تبه کرده که جز آن هیچ نخورد؛ و در حاشیه ب: کذا ایضا فی نپ؛ (ظ: نخوردی؟). ۵- نپ «که» ندارد. ۶- قائم اللیل در «نپ» بخط الحاقیست. ۷- کلمه در «ط» نیست. ۸- ب، نپ بدرجه است (بر طبق رسم الخط قدیم، حاشیه ب). ۹- ط: عراق بفضل و علم وی مقررند. و دنبال عبارت رانیز ندارد. ۱۰- نپ: فصول الغایات. ۱۱- نپ: بالفاظی. ۱۲- ب، نپ: و آنکسی نیز که. ۱۳- ب، نپ: کتاب را. ۱۴- ب: اطراف آمده باشند و پیش او ادب و شعر خوانند. ۱۵- نپ: بکوماب؟. ۱۶- ب ط: حما؛ نپ: حمی. (متن از حاشیه «ب» است). ۱۷- کلمه در «نپ» بخط الحاقیست.

در کوه چشمه‌یی دیدم که گفتند هر سال چون^۱ نیمه شعبان بگذرد آب جاری شود از آنجا و^۲ سه روز روان باشد و بعد از سه روز یکقطره نیاید تا سال دیگر. مردم آنجا بزیارت^۳ روند و تقرب جویند بخداوند سبحانه و تعالی، و عمارات^۴ و حوضها ساخته‌اند آنجا^۵. چون از آنجا بگذشتیم^۶ بصحرایی رسیدیم که همه نرگس بود شکفته چنانکه تمامت آن صحرا سپید مینمود از بسیاری نرگسها. از آنجا برفتیم شهری رسیدیم که آنرا عرقه^۷ می‌گفتند، چون از عرقه^۸ دو فرسنگ بگذشتیم^۹ بلب دریا رسیدیم و بر ساحل دریا، روی از سوی جنوب، چون پنج فرسنگ برفتیم بشهر طرابلس رسیدیم، و از حلب تا طرابلس چهل فرسنگ بود، بدین راه که ما رفتیم روز شنبه پنجم شعبان آنجا رسیدیم. حوالی شهر همه کشاورزی^{۱۰} و بساتین^{۱۱} و اشجار بود و نیشکر بسیار بود، و درختان نارنج و ترنج و موز و لیمو و خرما. و در آنوقت شیرۀ نیشکر^{۱۲} می‌گرفتند. شهر طرابلس را^{۱۳} چنان ساخته‌اند که سه جانب او با آب دریاست که چون آب دریا موج زند مبلغی بر باروی شهر بررود، و^{۱۴} يك جانب که با^{۱۵} خشک دارد کنده‌یی عظیم کرده‌اند و در آهنین محکم بر آن نهاده‌اند. جانب شرقی بارو^{۱۶} از سنگ تراشیده است و کنگره‌ها^{۱۷} و مقاتلات همچنين^{۱۸}. و عراده‌ها بر سردیوار نهاده، خوف ایشان از طرف روم باشد که بکشتیها قصد آنجا کنند. و مساحت شهر هزار ارش است در هزار ارش، همه^{۱۹} چهار^{۲۰} پنج طبقه و شش نیز هم هست و کوچه‌ها و بازارها نیکو و پاکیزه که گویی هریکی قصریست آراسته، و هر طعام و میوه و مأكول که در^{۲۱} عجم دیده بودم همه آنجا موجود بود، بل بصد درجه بیشتر. و در میان شهر مسجدی آدینه عظیم^{۲۲} پاکیزه و نیکو آراسته و حصین، و در مساحت مسجد قبه‌یی بزرگ ساخته و در زیر قبه حوضیست از رخام و در میانش قواره‌یی برنجین^{۲۳}

۱- نپ: کذا ایضاً (اصل متن): چو. ۲- ط: و از آنجا. ۳- ط: بزیارت آنجا.

۴- بجز نپ: عمارت. ۵- در «نپ» بخط الحاقی است. ۶- نپ: بگذشتیم. ۷- نپ: عرقه.

۸- نپ: کشاورز. ۹- «نپ» و او ندارد. ۱۰- ط: ... شکر؛ نپ، ب: شیرۀ نیشکر در آنوقت.

۱۱- نپ، ب «را» ندارد. ۱۲- بجز «ط»: چنانکه یکجانب؛ نپ (خط الحاقی افزوده): آن.

۱۳- در «نپ» «با» بخط الحاقی زده شده است. ۱۴- نپ: و بازو. ۱۵- ب، نپ: کنگره‌های. ۱۶- «ط» و مقاتلات دارد. ۱۷- ب: تيمه؛ ط: بلندی. ۱۸- نپ: چهارو. ۱۹- نپ: در همه. ۲۰- ط: عظیم و. ۲۱- نپ: بریختن.

۲۲- نپ: در همه. ۲۳- نپ: بریختن.

- برآمده، و در بازار^۱ مشرعه‌یی ساخته است که پنج نایزه^۲ آب بسیار بیرون می آید که مردم بر میگیرند. و فاضل بر زمین میگذرد^۳ و بدریا در میرود. و گفتند که بیست هزار مرد در این شهرست، و سواد و روستاقهای^۴ بسیار دارد و آنجا کاغذ نیکو سازند مثل کاغذ سمرقندی، بل بهتر. و این شهر تعلق بسطان مصر داشت، و گفتند بسبب^۵ آنکه وقتی لشکری از کافر روم آمده بود و این مسلمانان با آن^۶ لشکر جنگ کردند و آن لشکر را قهر کردند سلطان مصر خراج از آن شهر برداشت و همیشه لشکری از آن سلطان آنجا نشسته باشد، و سالاری بر سر آن لشکر، تاشهر را از دشمن نگاهدارند. و با جگایست آنجا که کشتیها^۷ که از اطراف^۸ روم و فرنگ و اندلس و مغرب بیاید عشر سلطان دهند و ارزاق لشکر از آن باشد. و سلطان را آنجا کشتیها باشد که به روم و صقلیه^۹ و مغرب روند و تجارت کنند. و مردم این شهر همه شیعه^{۱۰} باشند و شیعه^{۱۱} بهر بلاد مساجد نیکو ساخته اند، در آنجا خانه ها^{۱۲} ساخته بر مثال رباطها، اما کسی در آنجا مقام نکند^{۱۳} و آن را مشهد خوانند و از بیرون شهر طرابلس هیچ خانه نیست مگر مشهدی^{۱۴} دوسه، چنانکه ذکر رفت.
- پس از این شهر^{۱۵} برفتم همچنان بر طرف دریا روی سوی جنوب، بیک فرسنگی حصاری دیدم که آنرا قلمون^{۱۶} می گفتند، چشمه‌یی آب در اندرون آن بود. از آنجا برفتم بشهر طرابرزن^{۱۷} و از طرابلس تا آنجا پنج فرسنگ بود. و از آنجا بشهر جمیل^{۱۸} رسیدیم و آن شهر است مثلث چنانکه یک گوشه آن بدریاست، و گرد وی دیواری کشیده بسیار بلند و حصین و همه گرد شهر درختان خرما و دیگر درختهای گرمسیر است^{۱۹}.
- کودکی را دیدم گلی سرخ و یکی سپید تازه در دست داشت، و آن روز پنجم اسفندارمذ ماه قدیم بود^{۲۰} سال بر چهار صد و پانزده از تاریخ عجم. و از آنجا بشهر
- ۱- ط: و در باز آن؛ ب: ب. برآمده» ندارد. ۲- ب: که پنج...؛ ط: ... نایزه. ۳- کلمه در «ب: بخط الحاقیست. ۴- ب: در. ۵- ب: میگذرد. ۶- ط: رستاقهای. ۷- بجز «ط»: گفتند بسبب. ۸- ب: بآن. ۹- ب: کشتیهای. ۱۰- ب: طرف. ۱۱- ط: صقلیه؛ ب، ب: ب: سقلیه. ۱۲- ب: شیعت. ۱۳- بجز «ب»: خانها. ۱۴- بجز «ب»: نمیکند. ۱۵- ب: مشهد؛ ب: مشهد. ۱۶- ب: این برفتم. ۱۷- کذا ایضا فی ب: (ب: اصلاح جدید): بوقلمون. ۱۸- ط: طرابوزن؟ ۱۹- ب: بجز (ب: اصلاح جدید): جلیل. ۲۰- بجز «ط»: گرمسیری. ۲۱- ط، ب: اسفندارمذ ماه قدیم؛ ب: اسفندارمذ قدیم بود.

بیروت^۱ رسیدیم. طاقی سنگین دیدم چنانکه راه بمیان آن طاق بیرون میرفت. بالای آن طاق را^۲ پنجاه گز تقدیر کردم، و از جوانب او^۳ تخته سنگهای سفید بر آورده، چنانکه هر سنگی از آن زیادت از هزار من بود، و این بنا را از خشت^۴ بمقدار بیست گز بر آورده اند و بر سر آن اسطوانهای رُخام برپا کرده، هریکی هشت^۵ گز، و سطبری چنانکه بجهد در آغوش دو مرد کنجد، و بر سر این ستونها طاقها زده است بدو جانب، همه از سنگ^۶ مُهندم^۷، چنانکه هیچ کج و کل در آن^۸ میان نیست، و بعد از آن طاقی عظیم بر بالای آن طاقها بمیان راست ساخته اند، بالای پنجاه ارش، و هر تخته سنگی که^۹ در آن طاق بر^{۱۰} نهاده است هریکی را^{۱۱} هشت^{۱۲} ارش قیاس کردم در طول و در عرض چهار ارش، که هریک از آن تخمیناً^{۱۳} هفت هزار من باشد. و این همه سنگها را کنده کاری و نقاشی خوب کرده، چنانکه در چوب بدان نیکویی کم کنند. و جز این طاق^{۱۴} بنایی^{۱۵} دیگر نمانده است بدان حوالی. پرسیدم^{۱۶} که این چه جایست؟ گفتند: که شنیده ایم که این در باغ فرعون بوده است و بس قدیمست و همه صحرای آن ناحیت^{۱۷} ستونهای رُخامست و سر ستونها و ته^{۱۸} ستونها همه رُخام منقوش^{۱۹} مدور و مربع و مسدس و مثنی. و سنگ عظیم صلب که آهن بر آن کار نمیکرد^{۲۰} و بدان حوالی هیچ جای کوهی نه، که گمان افتد که از آنجا بریده اند، و سنگی دیگر همچو معجونی مینمود آنچنانکه^{۲۱} سنگهای دیگر، مسخر^{۲۲} آهن بود. و اندر نواحی شام پانصد هزار ستون یا سر ستون و ته^{۲۳} ستون بیش افتاده است که هیچ آفریده نداند که آن چه بوده است یا از کجا آورده اند. پس از آن بشهر صیدا رسیدیم هم بر لب دریا. نیشکر^{۲۴} بسیار کشته بودند و بارهیی سنگین محکم دارد، و سه دروازه و مسجد

۱- ط: بیروت. ۲- بجز «ط»: طاق. ۳- ط: آن. ۴- نپ: بار نخست. ۵- نپ: بیست. ۶- ط: سنگ. ۷- نپ: این. ۸- ب، نپ: سنگی را. ۹- نپ: از د را تا اینجا الحاقیت. ۱۰- (در اصل نپ): هریک را، بعد بقطر الحاقی همه رازده است. ۱۱- نپ: هفت. ۱۲- کلمه در «ط» نیست؛ نپ: تخمین. ۱۳- ب و نپ (در اصل): طاقی. ۱۴- ط، ب: بنای. ۱۵- نپ: پرسیدم. ۱۶- نپ: آن و ناحیت. ۱۷- ب: تن؛ نپ (در اصل مثل متن) (با اصلاح جدید): بن. ۱۸- ط: منقوش و. ۱۹- بجز «ط»: نمیکند. ۲۰- نپ: چه آن سنگ همچون معجونی می نمودند چنانکه. ۲۱- «ط»: مانند. ۲۲- ب و نپ (در اصل): تن. نپ: الحاقی: بن. ۲۳- نپ: و نیشکر.

آدینه خوب، باروحی تمام، همه مسجد حصیرهای منقش انداخته، و بازاری نیکو آراسته، چنانکه چون آن بدیدم گمان بردم که شهر را بیاراسته اند قدوم سلطان را، یا^۱ بشارتی رسیده است. چون پرسیدم گفتند رسم این شهر همیشه چنین باشد. و باغستان و اشجار آن چنان بود که گویی پادشاهی باغی^۲ ساخته است بهوس، و که شکسی در آن بر آورده. و بیشتر درختها پر بار^۳ بود.

چون^۴ از آنجا پنج فرسنگ بشدیم بشهر صور رسیدیم. شهری بود در کنار دریا، شیخی بوده^۵ و آنجا آن شهر را ساخته بود^۶ و چنان بود که باره^۷ شهرستان^۸ صد گز بیش بر زمین خشک نبود، باقی اندر آب دریا بود، و باره بی سنگین تراشیده و درزهای آن را بقیر گرفته تا آب دریا^۹ در نیاید. و مساحت شهر را^{۱۰} هزار در هزار قیاس کردم، همه^{۱۱} پنج شش طبقه بر سربیکدیگر، و فواره بسیار ساخته، و بازارهای نیکو و نعمت فراوان، و این شهر صور معروفست بمال و توانگری^{۱۲} در میان شهرهای ساحل شام. و مردمانش بیشتر شیعه اند. و قاضی بود آنجا، مردی سنی مذهب، پسر ابو عقیل^{۱۳} میگفتند، مردی نیک منظر^{۱۴} و توانگر. و بر در شهر مشهدی راست^{۱۵} کرده اند و آنجا بسیار فرش و طرح و قنادیل و چراغدانهای زرین و نقره گین^{۱۶} نهاده، و شهر بر بلندی واقعست^{۱۷} و آب شهر از کوه می آید. و بر در شهر طاقهای سنگین ساخته اند و آب بر پشت آن طاقها بشهر اندر آورده اند^{۱۸} و در آن کوه دره ییست^{۱۹} مقابل شهر که چون روی بمشرق بروند بهجده^{۲۰} فرسنگ، بشهر دمشق رسند. و چون ما از آنجا هفت فرسنگ برفتیم بشهرستان عکّه رسیدیم و آنرا^{۲۱} مدینه عکا نویسند، شهر بر بلندی نهاده است^{۲۲}، زمینی کج و باقی هموار. و در همه^{۲۳} ساحل که^{۲۴} بلندی نباشد شهر نسازند از

- ۱- ط: یا قدوم... را. ۲- کلمه از «ط» است. ۳- ط، نب: برابر. ۴- نب: و چون. ۵- ب: سنجی بوده بود؛ نب: سنجی یا سحی بوده بود؛ ه: شیخی ساکن آنجا بود و آنجا. ۶- ط: و در آنجا آن شهر بنا کرده؛ نب: و آنجا آن شهر ساخته بودند. ۷- ط: شهر. ۸- کلمه از «ط» است. ۹- «را» از «ط» است. ۱۰- ب: و تیمه؛ ط: و. ۱۱- نب: (در اصل): توانگران. ۱۲- نب: بو عقیل؛ ه: ابو عقیل. ۱۳- نب: مشهدی است که اهل شیت. ۱۴- ب، نب: نقر گین. ۱۵- ب: است. ۱۶- ب: آورده. ۱۷- ط: دری است. ۱۸- نب: یجده. ۱۹- ط: و آنجا را؛ ب: و آنجا. ۲۰- نب: شهر بلندی...؛ ب: ... نهاده. ۲۱- کذا نب: (در اصل) (باصلاح جدید) هر. ۲۲- «که» در «نب» الحاقیست.

بیم غلبه آب دریا و خوف امواج که بر کرانه میزند. و مسجد آدینه در میان شهرست و از همه شهر بلندترست، و اسطوانها همه رخامست. و در دست راست قبله از بیرون قبر صالح پیغمبرست علیه السلام. و ساحت^۲ مسجد را^۱ بعضی فرش سنگ انداخته اند و بعضی دیگر را سبزی کشته اند^۳. و گویند که آدم علیه السلام آنجا زراعت کرده بود^۴. و شهر را مساحت کردم درازی^۵ دو هزار ارش بود و پهنا پانصد ارش، باره^۶ بغایت محکم. و جانب غربی و جنوبی آن بادریاست و بر جانب جنوب میناست^۷ و بیشتر شهرهای ساحل را میناست و آن چیز است که جهت محافظت کشتیها ساخته اند، مانند اسطبل که پشت بر شهرستان دارد و دیوارها بر لب آب دریا درآمده، و درگاهی پنجاه گز بگذاشته اند، بی دیوار، الا آنکه زنجیرها از این دیوار بدان دیوار کشیده اند که چون خواهند که کشتی در مینا^۸ آید زنجیرها^۹ سست کنند تا بزیر آب فرو رود^{۱۰} و کشتی بر سر آن زنجیر از آب بگذرد و^{۱۱} باز زنجیرها را بکشند تا بیکانه قصد آن^{۱۲} کشتیها نتواند کرد. و بدروازه^{۱۳} شرقی بردست چپ چشمه ییست که بیست و شش پایه فرو باید شد^{۱۴} تا باب رسید^{۱۵} و آن را عین البقر گویند، و می گویند که آن چشمه را آدم علیه السلام پیدا کرده است و گاو خود را^{۱۶} از آنجا آب داده، و از آن^{۱۷} سبب آن چشمه را عین البقر میگویند. و چون از این شهرستان عک^{۱۸} سوی مشرق روند کوهیست که اندر آن مشاهد انبیاست علیهم السلام^{۱۹}، و این موضع از راه برکنارست^{۲۰} کسیرا که برمله رود. مراقصد افتاد که بروم و^{۲۱} آن مزارهای متبرک را بینم و برکات آن^{۲۲} از حضرت ایزد^{۲۳} تبارک و تعالی بجویم. مردمان عک گفتند که قومی مفسد در این راه باشند که غریب را^{۲۴} تعرض رسانند و اگر چیزی داشته باشد بستانند. من

۱- نپ: و براب: در. ۲- ب: پیغمبر علیه السلام... نپ: پیغمبر علیه السلام و ساحت. ۳- ب: نپ: مسجد. ۴- ب: نپ: کشته. ۵- «ط» کلمه را ندارد. ۶- نپ: (در اصل) دراز (با خط العاقی) درازی. ۷- نپ: (در اصل) مشا (با صلاح جدید): مینا. ۸- نپ: شا. ۹- نپ: زنجیرها را. ۱۰- ب: نپ: روید. ۱۱- «نپ» واو ندارد. ۱۲- ب: نپ: زنجیرها بکشند تا کسی بیکانه... این. ۱۳- نپ: بدروازه. ۱۴- نپ: شدن. ۱۵- ب: نپ: رسند. ۱۶- نپ: خویش را. ۱۷- ط: از آن. ۱۸- ط: انبیاء است. ۱۹- ب: نپ: کناره است. ۲۰- جمله اخیر در «ط» نیست؛ در «نپ» (اصل) برمکه... (بعد بخط جدید اصلاح کرده اند). ۲۱- که «بروم و» از «نپ» است. ۲۲- ب: نپ: بینم. و کلمه «آن» را نیز ندارند. ۲۳- کلمه در «نپ» بخط العاقیست. ۲۴- نپ: ب: گفتند آنجا... در راه... که هر کرا غریب بینند.

نقشه‌یی که داشتم در مسجد عکه نهادم^۱ و از شهر بیرون شدم، از دروازه^۲ شرقی، روز
 شنبه^۳ بیست و سوم شعبان سنه ثمان و ثلثین و اربعه^۴، اول روز زیارت قبر عک^۵
 کردم، که بانی^۶ شهرستان او بوده است، و او یکی از صالحان و بزرگان بوده، و چون
 با من دلیلی نبود که آراه داند متحیر می‌بودم، ناگاه از فضل باری تبارک و تعالی^۷ مردی
 عجمی^۸ با من پیوست که اواز^۹ آذربایجان بود و یک بار دیگر آن مزارات متبرکه^{۱۰} که را دریافته
 بود^{۱۱}، دوم کثرت بدن عزیمت روی بدان جانب آورده بود^{۱۲}، بدان موهبت شکرانه^{۱۳}
 باری را تعالی و تبارک^{۱۴} دو رکعت نماز بگزاردم^{۱۵} و سجده^{۱۶} شکر کردم که مرا رفیق راه
 بداد تا بر عزمی که کرده بودم وفا بکردم. پس^{۱۷} بدهی رسیدم که آن را برده^{۱۸}
 میگفتند، آنجا قبر عیش و شمعون علیهما السلام^{۱۹} را زیارت کردم و از آنجا بمغارک^{۲۰}
 رسیدم که آن را دامون^{۲۱} میگفتند، آنجا نیز زیارت^{۲۲} کردم که گفتند قبر ذوالکفل
 است علیه السلام^{۲۳} و از آنجا بدیهی دیگر^{۲۴} رسیدم که آنرا اعلین^{۲۵} میگفتند، و
 میگفتند قبر هود علیه السلام آنجا است^{۲۶}، زیارت وی^{۲۷} دریافتم^{۲۸} و اندر حظیره^{۲۹} وی^{۳۰}
 درختی خرتوت^{۳۱} بود و قبر عزیر نبی^{۳۲} علیه السلام آنجا بود، زیارت آن کردم، و رو
 بسوی^{۳۳} جنوب برفتم، بدیهی دیگر رسیدم^{۳۴} که آن را حظیره^{۳۵} میگفتند. و بر جانب
 مغربی این دیه دره^{۳۶}یی بود و در آن دره چشمه^{۳۷} آبی بود پاکیزه که از سنگ بیرون
 می آمد و برابر^{۳۸} چشمه بر سر سنگ مسجدی کرده اند و در آن مسجد^{۳۹} دو خانه است
 از سنگ ساخته، و سقف سنگین در زده، و دری کوچک بر آنجا نهاده، چنانکه

۱- نپ: بنهادم. ۲- نپ: بدروازه. ۳- نپ: سیوم. ۴- نپ: عکه بانی.
 ۵- ط: باری تعالی...؛ نپ: همان روز مردی. ۶- ط: از اهل. ۷- ط: بوده. و جمله بعد
 را تا کلمه شکرانه ندارد. ۸- نپ: و دوم کرت هم... آورده. ۹- ب، نپ: شکر. ۱۰- ط:
 باری تعالی را؛ نپ: تقدس و تعالی. ۱۱- بجز «نپ»: بگذاردم. ۱۲- ب، نپ: مرا توفیق
 میداد... و فایم نکردم. ۱۳- ب: پرده؛ نپ: (در اصل): بیرون (در روی کلمه بغط الحاقی):
 برده. ۱۴- کلمه در «ط» نیست. ۱۵- نپ (در اصل): بمسارک. (باصلاح جدید): بمصرکی.
 ۱۶- نپ (دامون بغط الحاقی) (اصل): وامع. ۱۷- نپ: زیارتی. ۱۸- نپ: اخرعیان (۱).
 ۱۹- ب، نپ: وقیر هود علیه السلام آنجا بود. ۲۰- ب، نپ: آن. ۲۱- نپ: دریافتم.
 ۲۲- ب، نپ: در... او. ۲۳- فرتوت؟ (حاشیه ب). ۲۴- ب: النبی. ۲۵- ب، نپ:
 روی سوی. ۲۶- نپ: رسیدیم. ۲۷- نپ: خطیره. ۲۸- نپ: دره. ۲۹- ب، نپ:
 آب. ۳۰- ط: بر در. ۳۱- نپ: مسجدی.

مرد^۱ بدشواری در تواند رفتن^۲ و دو قبر نزدیک^۳ یکدیگر آنجا نهاده^۴ یکی از آن شعیب علیه السلام، و دیگری از آن دخترش که زن موسی علیه السلام بود^۵. مردم آن دیه^۶ آن مسجد و مزار را تعهد نیکو کنند، از پاك داشتن و چراغ نهادن و غیره. و از آنجا بدیهی شدم که آنرا داریل^۷ میگفتند و بر جانب قبله آن دیه کوهی بود و اندر میان کوه حظیره^۸یی و اندر آن حظیره چهار گور^۹ نهاده بود از آن فرزندان یعقوب علیه السلام که برادران یوسف علیه السلام بودند. و از آنجا برفتم، تلی دیدم^{۱۰}، زیر آن تل غاری بود که قبر مادر موسی علیه السلام در آن غار بود. زیارت آنجا دریافتم، و از آنجا برفتم دره^{۱۱}یی پیدا آمد، با آخر آن دره دریایی پدید آمد كوچك، و شهر طبریه بر کنار آن دریاست. طول آن دریا بقیاس شش فرسنگ و عرض آن سه فرسنگ باشد^{۱۲} و آب آن دریا خوش و با مزه^{۱۳}، و شهر بر غربی دریاست و همه آبهای گرمابه های شهر و فضله آبها بدان دریا میرود، و مردم آن شهر و ولایتی^{۱۴} که بر کنار آن دریاست همه آب از این دریا خورند، و شنیدم که وقتی امیری بدین شهر آمده بود، فرموده بود^{۱۵} که راه آن^{۱۶} پلیدها و آبهای پلید از آن دریا باز بندند، چون چنین کردند^{۱۷} آب دریا گنده^{۱۸} شد، چنانکه نمی شایست خوردن، باز فرمود تا همه راه آبهای چرکین که بود^{۱۹} بگشودند، باز آب دریا خوش شد.

و این^{۲۰} شهر را دیواری حصینست، چنانکه از لب دریا گرفته اند و گرد شهر گردانیده، و از آن طرف که دریاست دیوار ندارد و بنلهای^{۲۱} بسیار در میان آبست و زمین آن دریا^{۲۲} سنگست و^{۲۳} منظرها ساخته اند بر سر اُسطوانهای رُخام که اُسطوانها در آبست. و در آن دریا ماهی بسیار ست، و در میان شهر مسجد آدینه است و بر در مسجد چشمه ییست، و بر سر آن چشمه گرمابه^{۲۴}یی ساخته اند^{۲۵} و آبش^{۲۶} چنان گرمست که

۱- ط: سر. ۲- نپ: بنزدیک. ۳- ط: در آنجا باشد. ۴- ط: یکی قبر شعیب... و دیگری از آن... که زوجه... بوده. ۵- نپ: دیه. ۶- ب: اریل: نپ: اریل. ۷- ط: قبر. ۸- نپ: برفتم... دیدم. ۹- ط: در زیر. ۱۰- نپ: برفتم دره. ۱۱- کلمه در «ط» نیست. ۱۲- ب: خوش با مزه. ۱۳- ب: ط: ولایت. ۱۴- ب: نپ: فرمود. ۱۵- نپ: این. ۱۶- سه کلمه اخیر از «ط» است. ۱۷- ط: گندیده. ۱۸- ط: چرکی... نپ: چرکین که در آنجا بود. ۱۹- ط: این. ۲۰- نپ: بناها. ۲۱- ب: نپ: زمین دریا... ۲۲- «نپ» و او ندارد. ۲۳- نپ: گرمابه ها. ۲۴- ط: ساخته. ۲۵- نپ: ب: و آب.

- تا باب سرد نیامیزند بر خود نتوان ریخت، و گویند آن گرمابه^۱ سلیمان بن داود علیه السلام ساخته است، و من در آن گرمابه رسیدم^۲. و اندر این شهر طبریه مسجدیست که آنرا مسجد یا سمن گویند، با جانب غربی، مسجدی پاکیزه. در میان مسجد دکانی بزرگست و بروی^۳ محرابها ساخته^۴ و گرد بر گرد آن دکان^۵ درخت یاسمن نشانده، که مسجد را بآن بازخوانند. و رواقی بر جانب مشرقست که^۶ قبر یوشع بن نون در آنجاست، و در زیر آن دکان قبر هفتاد پیغمبرست علیهم السلام که بنی اسرائیل ایشانرا کشته اند. و سوی جنوب شهر دریای لوط است و آن آبی^۷ تلخ دارد، یعنی دریای لوط^۸ که از جانب جنوب طبریه است و آب دریای طبریه بآنجا میرود، و شهرستان لوط بر کنار آن دریاست لیکن^۹ هیچ اثری نمانده است. از شخصی شنیدم^{۱۰} که گفت در^{۱۱} دریای تلخ که دریای لوطست چیزی میباشد مانند گاوی^{۱۲} از کف دریا فراهم آمده سیاه که صورت گاو دارد^{۱۳} و بسنگ میماند، اما سخت نیست و مردم آنرا برگیرند و پاره^{۱۴} کنند و شهرها و ولایتها برند، هر پاره از آن که در زیر درختی کنند هرگز کرم در زیر آن درخت نیفتد و در آن موضع بیخ درخت را زیان نرساند و بستان را^{۱۵} از کرم و حشرات زیر زمین آسیمی نرسد^{۱۶} وَالْمُهْدَةُ عَلَى الزَّوَى. و گفت عطاران نیز بخرند و^{۱۷} میگویند کرمی که^{۱۸} در داروها افتد و آنرا نقره^{۱۹} گویند، دفع آن نیز کند^{۲۰}. و در شهر طبریه حصیر سازند که مصای نمازی از آن در همانجا^{۲۱} بینج دینار مغربی بخرند. و^{۲۲} در جانب غربی طبریه^{۲۳} کوهیست و بر آن کوه پاره سنگ خارهیست^{۲۴} بخط عبری بر آنجا نوشته است^{۲۵} که بوقت این^{۲۶} کتابت^{۲۷} ثریا بسر

۱- نپ: ط: گرمابه را. ۲- ط: بترسیدم. ۳- نپ: و بروی. ۴- ط: ساخته اند.

۵- نپ: دکانی. ۶- ب، نپ: و رواقیست ... مشرق. ۷- نپ: «در» ندارد. ۸- ط، ب: آب. ۹- سه کلمه اخیر در «ط» نیست. ۱۰- ب، نپ: دریای لوطست اما. ۱۱- نپ: شنودم. ۱۲- نپ: در آن. ۱۳- ط: گاو. ۱۴- «ط» جمله «که صورت گاو دارد» ندارد. ۱۵- نپ: بازه. ۱۶- نپ: ب: و بستان از. ۱۷- ب، نپ: غمی نباشد. ۱۸- نپ: که. ۱۹- ط: کرمی است. ۲۰- ط: بقره. ۲۱- ب، نپ: آن کند. ۲۲- ط: حصیری ... مصای نمازی آنرا در همانجا؛ ب: از آنست همانجا. ۲۳- ب، نپ: و آنجا. ۲۴- کلمه از «ط» است. ۲۵- ب: نپ: خارهیست. ۲۶- ب، نپ: نوشته اند. ۲۷- ب، ط: آن.

حمل بود. و گورِ اُبی هریره آنجاست، بیرون شهر، در جانب قبله، اما کسی آنجا
 زیارت^۱ نتواند رفتن، که مردمان آنجا شیعه^۲ باشند، و چون کسی آنجا زیارت^۳ رود
 کودکان غوغا و غلبه بسر^۴ آن کس برند و زحمت دهند و سنگ اندازند، از این سبب
 من نتوانستم زیارت آن کردن. و چون از زیارت آن موضع بازگشتم^۵ بدیهی رسیدم که
 آنرا کفر کنه^۶ می گفتند و جانب جنوب این دیه پشته بیست^۷، و بر سر آن پشته صومعه یی
 ساخته اند نیکو^۸ و دری استوار بر آنجا نهاده، و گوریونس نبی^۹ علیه السلام در
 آنجاست و بر در صومعه چاه بیست و آبی خوش دارد. چون آن زیارت دریافتم از
 آنجا باز عَکّه آمدم^{۱۰} و از آنجا^{۱۱} تا عَکّه چهار فرسنگ بود، و یک روز در عَکّه بودیم.
 بعد از آن از آنجا برفتیم و بدیهی رسیدیم که آن را حیف^{۱۲} می گفتند، و تار سیدن بدین
 دیه^{۱۳} در راه ریک فراوان بود، از آنکه زرگران در عجم^{۱۴} بکار دارند، و ریک مکی
 گویند، و این دیه حیف^{۱۵} بر لب دریاست و آنجا نخلستان و اشجار بسیار دارد^{۱۶}. آنجا
 کشتی سازان بودند و کشتی های بزرگ می ساختند^{۱۷} و آن کشتی های دریایی را آنجا^{۱۸}
 جودی می گفتند. از^{۱۹} آنجا بدیهی دیگر رفتیم، یک فرسنگی که آنرا کنیسه^{۲۰}
 می گفتند، از آنجا راه از دریا بگردید و بکوه درشد^{۲۱}، سوی مشرق، و صجراها و
 سنگستانها^{۲۲} بود که وادی تماسیح^{۲۳} می گفتند. چون فرسنگی دو برفتیم دیگر بار راه
 باکنار دریا^{۲۴} افتاد و آنجا استخوان حیوانات بحری بسیار دیدیم که در میان خاک و گل
 معجون شده بود و همچو سنگ شده، از بس موج که بر آن کوفته بود.
 و از آن جاب شهری رسیدیم که آنرا قیساریه^{۲۵} خوانند، و از عَکّه تا آنجا هفت فرسنگ بود^{۲۶}

۱- کلمه در «ط» نیست. ۲- نب: که شیعت. ۳- ط: بر. ۴- و او از «ط» است. ۵- (حاشیه ب: مواضع؟) ط: ... بر گشتم. ۶- معجم البلدان: کفر کنه. ۷- نب: پشته است. ۸- ط: قبر...؛ نب: ... النبی و «نب» یونس را ندارد. ۹- ب: با عکّه...؛ نب: ... آمدم ... ۱۰- نب (در اصل): و از آنجا مشهد (اصلاح): و از آن مشهد. ۱۱- نب: حیف. ۱۲- نب: دیه. ۱۳- نب: دیه حیف. ۱۴- ب: دارند؛ نب: و در. ۱۵- چهار کلمه اخیر از «ط» است. ۱۶- ط: دریای آنجا را، ب: دریای را آنجا. ۱۷- نب: و از. ۱۸- نب: کیس. ۱۹- ط: شده. ۲۰- نب (در متن): شکستگیها (در حاشیه مانند متن ما). ۲۱- نب: تماسیح را. ۲۲- ط، ب: بکنار...؛ نب: کلمه دریا را ندارد. ۲۳- ب: و آنرا...؛ ط: قیاریه؛ نب (متن): قاریه (اصلاح)؛ قسریه. ۲۴- ط: بود و.

شهری نیکو با آب روان و نخلستان و درختان نارنج و ترنج و بارویی حصین و دری آهین و چشمه های آب روان در شهر، و مسجد آدینه یی نیکو، چنانکه چون در ساحت مسجد نشسته باشند تماشا و تفرج دریا کنند. و خمی رخامین آنجا بود که همچو سفال چینی آنرا تُنک کرده بودند چنانکه صد من آب در آن گنجد.

- روز شنبه سلخ شعبان^۲ از آنجا برفتیم^۳ همه بر سر ریگ مگی میرفتیم^۴ مقدار يك فرسنگ، و دیگر باره درختان انجیر و زیتون بسیار دیدیم، همه راه از کوه و صحرا مشجر بود^۵. چون چند فرسنگ برفتیم بشهری رسیدیم که آنرا کفرسابا^۶ و کفر سلام می گفتند و از این شهر تا رمله سه فرسنگ بود، و همه راه درختان بود چنانکه ذکر کرده شد.

- روز یکشنبه غره رمضان^۸ برمله رسیدیم، و از قیساریه^۹ تا رمله هشت فرسنگ بود، و آن شهرستانی بزرگست و باروی حصین^{۱۰} از سنگ و گچ دارد بلند و قوی و دروازه های آهین بر نهاده، و از شهر تالاب دریا سه فرسنگست و آب ایشان از باران باشد و اندر هر سرای حوضی^{۱۱} باشد که آب باران بگیرند و همیشه از آب^{۱۲} ذخیره باشد، و^{۱۳} در میان مسجد آدینه حوضهای بزرگست که چون بر آب باشد هر که خواهد برگردد و ببرد. و^{۱۴} مسجد آنجا را سیصد گام اندر دوست گام مساحت کردم^{۱۵} بر پیش صُفّه آن^{۱۶} نوشته بودند که: «پانزدهم محرم سنه خمس و عشرين و اربعمائه اینجا زلزله یی بود قوی و بسیاری عمارات^{۱۷} خراب کرد، اما کس را^{۱۸} از مردم خللی نرسید». درین شهر رخام بسیارست و بیشتر سراها و خانهای مردم مَر خُمست بتکلف و نقش ترکیب کرده^{۱۹} و رخام را باره یی می برند که دندان ندارد

۱- نپ: مسجدی. ۲- ط: شوال المعظم. ۳- ط: برفتیم. ۴- ط، ب: برفتیم. ۵- دو کلمه اخیر از «ط» است. ۶- ب: آن شهر را کفرسابا؛ نپ: آن شهر را بیابا؛ ط: ... کفرساباد. ۷- و او از «ط» است. ۸- ط: شهر رمضان المبارك. ۹- ط: قیاریه؛ نپ: ماریه. ۱۰- کلمه در «نپ» نیست. ۱۱- ب، ط: حوضها. ۱۲- نپ: آب باران. ۱۳- و او از «ط» است. ۱۴- اصل همه جا: و نیز دور. (متن تصحیح حاشیه «ب» است). ۱۵- ب، نپ: است. ۱۶- آن از «ط» است. ۱۷- ب، نپ: بسیار...؛ ط: ... عمارات را. ۱۸- نپ: کسی را. ۱۹- ط: مرخم است و منقش.

و ریگ مکی در آنجا میکنند واره می کشند بر طول عمودها، نه بر عرض، چنانکه^۱ چوب، از سنگ الواح می سازند. و انواع و الوان رخامها آنجا دیدم از ملمع و سبز و سرخ و سیاه و سفید و همه لونی و آنجا نوعی انجیر ست که به از آن هیچ جا نباشد و از آنجا بهمه اطراف بلاد میبرند و این شهر رمله را بولایت شام و مغرب فلسطین نسبت میگویند.^۵

سیوم رمضان از رمله بر فتم بدیهی رسیدیم که خاتون میگفتند، و از آنجا بدیهی دیگر رفتیم که آن را قریة العنب میگفتند، در راه سداب^۶ فراوان دیدیم که خود روی بر کوه و صحرا رسته بود^۷. در این دیه^۸ چشمه آب نیکوی^۹ خوش دیدیم که از سنگ میرون میآمد و آنجا آخرها^{۱۰} ساخته بودند و عمارت کرده. از آنجا بر فتم روی بر بالا^{۱۱} تصور بود که بر کوهی میرویم که چون بدیگر^{۱۲} جانب فرو رویم شهر پدید میآید. چون مقداری بالا رفتیم صحرائی عظیم در پیش آمد، بعضی سنگلاخ و بعضی خاکذک^{۱۳}.

بر سر کوه شهر بیت المقدس نهاده است، و از طرابلس که ساحلست تا بیت المقدس پنجاه و شش فرسنگ^{۱۴} و از بلخ تا بیت المقدس هشتصد و هفتاد^{۱۵} و شش فرسنگست. پنجم^{۱۶} رمضان سنه ثمان و نلشن^{۱۷} و اربعه مائة در بیت المقدس شدیم، یکسال شمسی بود که از خانه بیرون آمده بودیم^{۱۸} و مادام^{۱۹} در سفر بوده، که بهیچ جای مقامی آسایشی^{۲۰} تمام نیافته بودیم. بیت المقدس را اهل شام و آنطرف^{۲۱} قدس گویند، و از اهل آن ولایات کسی که بهیچ نتواند رفتن در همان موسم بقدر حاضر شود و بموقف بایستد^{۲۲} و قربانی عید کند^{۲۳} چنانکه عادتست. و سال باشد که زیادت از بیست هزار خلق در اوایل ماه ذی الحجه^{۲۴} آنجا حاضر شوند و فرزندان^{۲۵} آنجا برند و سنت

۱- نب (متن) : چنانکه (اصلاح) ، مانده . ۲- «نب» واو را زده است .

۳- ب، نب : فلسطین و می گویند . ۴- ط : سرآب . ۵- ط : خود روی می رفت .

۶- نب : دیه . ۷- ب : نیکو . ۸- (متن) : آخرها (اصلاح) آخرها . ۹- ب ،

نب : و از . ۱۰- ب ، نب : بر بالا کرده . ۱۱- ط ، ب : بدیگر . ۱۲- نب : فرسنگ است .

۱۳- ط : هشتاد . ۱۴- ب ، نب : خامس . ۱۵- ب ، نب : بودم . ۱۶- ط : مقام و آسایش .

۱۷- نب ، ب : آنطرفها . ۱۸- نب : شوند . بایستند . ۱۹- ب : و قربان . ۲۰- نب : و

قربان عید کنند . ۲۱- ط : ذی حجه . ۲۲- «نب» واو ندارد . و افزوده : آن را (ط :

فرزندان را . حاشیه ب) .

کنند، و از دیار روم و دیگر بقاع همه ترسایان و جهودان آنجا^۱ روند بزیارت کلیسا^۲ و کنیشت^۳ که آنجاست، و کلیسای^۴ بزرگ آنجا^۵ صفت کرده شود بجای خود. سوادورستاق^۶ بیت المقدس همه کوهستانست، همه کشاورزی^۷ و درخت زیتون و انجیر و غیره تمامت بی آبست و نعمتهای فراوان و ارزان باشد و کدخدایان باشند که هر يك بنجاه هزار من روغن زیتون در چاهها و حوضها پر کنند و از آنجا باطراف عالم برند و گویند بزمین شام قحط نبوده است، و از نقات^۸ کشنیدم که یکی از بزرگان پیغمبر^۹ را بخواب دید و گفت: یا رسول الله^{۱۰} ما را در معیشت یاری کن. پیغمبر^{۱۱} در جواب فرمود: «نان و زیت شام بر من» - اکنون صفت شهر بیت المقدس کنم:

شهریست بر سر کوهی نهاده و آب ندارد^{۱۲} مگر از باران، و برستاقها چشمه‌های آبست^{۱۳}، اما بشهر نیست و گرد شهر باروی حصینست^{۱۴} از سنگ و کچ و دروازه‌ها آهنین، و نزدیک شهر هیچ درخت نیست^{۱۵}، چه شهر بر سر سنگ نهاده است، و شهری بزرگست که آنوقت که دیدیم بیست هزار مرد در وی بودند^{۱۶} و بازارهای نیکو و بناهای عالی و همه زمین شهر بتخته^{۱۷} سنگها^{۱۸} فرش انداخته، و هر کجا کوه بوده است و بلندی، بریده‌اند و هموار^{۱۹} کرده، چنانکه چون باران بارد همه زمین پداکیزه شسته شود. و در آن شهر صنّاع بسیارند، و^{۲۰} هر گروهی را رسته بی^{۲۱} جدا باشد و^{۲۲} جامع آن مشرقیست^{۲۳} و باروی مشرقی شهر باروی جامعست، چون از جامع بگذری صحرا بی بزرگست عظیم^{۲۴} هموار و آنرا ساهره^{۲۵} گویند و گویند که دشت قیامت

- ۱ - ب، نپ: بسیار آنجا. ۲ - نپ، ط: کلیسیا. ۳ - نپ: آن جا را.
 ۴ - نپ: ... و روستاق؛ ط: سوادورستاق. ۵ - نپ: کشاورز. ۶ - ب، نپ: شنیدم که پیغمبر علیه السلام والصلوة را بخواب دید یکی از بزرگان که گفتی یا پیغمبر خدا (نپ: خدای). ۷ - ب، نپ: ۲۰
 نپ: علیه السلام. ۸ - ب، نپ: گفتی. ۹ - ط: توصیف. ۱۰ - نپ: کنیم.
 ۱۱ - ب، نپ: نیست. ۱۲ - چشمه‌های آب هست. ۱۳ - از «و کرد شهر» تا اینجا از «ط» است. ۱۴ - نپ (متن): بود (اصلاح): بودند. ۱۵ - نپ (متن):
 تخته (اصلاح): بتخته. ۱۶ - ب: سنگهای. ۱۷ - ب، نپ: همواره. ۱۸ - و او از «ط» است. ۱۹ - ط: دسته. ۲۰ - ب: و جامع مشرقی است؛ «ط» جمله را ندارد. ۲۱ - ۲۵
 ۲۱ - ط: بزرگ و عظیم است. ۲۲ - نپ: سامره.

آن خواهد بود و حشر مردم آنجا^۱ خواهند کرد^۲ بدین سبب خلق بسیار از اطراف عالم بدانجا آمده‌اند و مقام ساخته‌اند، تا در آن شهر^۳ وفات یابند، و چون وعده^۴ حق سبحانه و تعالی در رسد بمیعادگاه حاضر باشند - خدایا در آن روز پناه بندگان تو باش و عفو تو، آمین یا رب العالمین - بر کناره آن دشت مقبره بیست بزرگ و بسیار مواضع بزرگوار^۵ که مردم آنجا نماز کنند و دست بحاجات بردارند، و ایزد سبحانه و تعالی حاجات ایشان^۶ روا گرداند، «اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ حَاجَاتِنَا وَاعْفُ عَنَّا وَارْحَمْنَا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ». میان جامع و این دشت ساهره^۷ وادیست عظیم ژرف و در آن وادی که همچون خندقست^۸ بناهای بزرگست بر نسق پیشینیان، و گنبدی سنگین دیدم تراشیده و بر سر خانه‌یی نهاده، که از آن عجبت نداشت، تا خود آنرا چگونه از جای برداشته‌اند^۹ و در افواه بود که آن خانه فرعون است و آن وادی جهنم. پرسیدم که این لقب که بر این موضع نهاده است؟ گفتند بزرگوار خلافت، عمر خطاب رضی الله عنه^{۱۰} بر آن دشت ساهره^{۱۱} لشکرگاه بزد^{۱۲} چون بدان وادی نگریست گفت این وادی جهنمست. و مردم عوام چنین گویند که^{۱۳} هر کس بسر آن وادی شود آواز دوزخیان شنود که^{۱۴} از آنجا برمی آید. من آنجا شدم، اما چیزی نشنیدم و چون از شهر بسوی جنوب نیم فرسنگی بروند و بنشینی فرو روند چشمه آب از سنگ، بیرون می‌آید، آنرا عین سلوان گویند، عمارات بسیار بر سر آن چشمه کرده‌اند و آب آن بدیهی می‌رود و آنجا عمارات بسیار کرده‌اند^{۱۵} و بستانها ساخته، و گویند هر که بدان آب سر و تن بشوید رنجها و بیماریهای مُزمن از او زایل شود، و بر آن چشمه وقف‌ها بسیار کرده‌اند و بیت المقدس را^{۱۶} بیمارستانی نیکست و وقف^{۱۷} بسیار دارد و خلق بسیار را دارو و شربت دهند، و طیبیان باشند^{۱۸} که از وقف^{۱۹} مرسوم ستانند،

۱- ط: و مردم آنجا حشر. ۲- نپ «واو» اضافه دارد. ۳- نپ ساخته: در... تا آنجا؛ ب: ساخته... ۴- نپ: «یا» ندارد. ۵- ط: مقبره بزرگست؛ نپ مقبره است... ۶- ط: بزرگوار است. ۷- ط: ایشان را. ۸- نپ: ساهره. ۹- ب: ط: خندقست. ۱۰- ب: نپ: برداشته باشند. ۱۱- کلمه اخیر در «ط» نیست. ۱۲- نپ «واو» ندارد. ۱۳- ب: گویند هر کس که. ۱۴- ط: که صد. ۱۵- جمله و آب آن... تا اینجا از «ط» نیست. ۱۶- نپ: و در بیت المقدس (در بخط جدید). ۱۷- ط: و موقوفه. ۱۸- نپ: باشد. ۱۹- ط: که از موقوفه.

و آن^۱ بیمارستان و مسجد آدینه بر کنار شهرست از جانب مشرق و يك دیوار مسجد بر کنار وادی^۲ جهنمست. و چون از سوی بیرون مسجد آن دیوار را که با وادیست بنگرند صد ارش باشد، بسنگهای عظیم بر آورده، چنانکه گل و گچ در میان نیست و از^۳ اندرون مسجد همه سر دیوارها راستست^۴ و از برای سنگ صخره که آنجا بوده است مسجد را^۵ هم آنجا بنا نهاده اند و این سنگ صخره همانست^۶ که خدای عز و جل موسی علیه السلام را فرمود^۷ تا آن را قبله سازد و چون این حکم بیامد و موسی آنرا قبله کرد بسی^۸ نزیست و هم^۹ در آن زودی وفات کرد، تا بروز گار سلیمان علیه السلام که چون قبله صخره بود، مسجد^{۱۰} در گرد صخره بساختند، چنانکه صخره در میان مسجد بود و محراب خلق، و تا عهد پیغمبر ما محمد مصطفی^{۱۱} صلی الله علیه و آله^{۱۲} هم آنرا قبله^{۱۳} میداشتند^{۱۴} و نماز را روی بدانجا ب میگرداند^{۱۵} تا آنگاه که ایزد تبارک و تعالی فرمود که قبله خانه کعبه باشد و صفت آن بجای خود بیاید. میخواستیم تا مساحت این مسجد بکنم، گفتم اول هیأت و وضع آن نیکو بدانم و بینم^{۱۶} بعد از آن مساحت کنم، مدت ها در آن مسجد میگذشتم و نظاره میکردم، پس در جانب شمالی که نزدیک قبه یعقوب علیه السلام است بر طاقی نوشته دیدم در سنگ که طول این مسجد هفتصد و چهار ارشست، و عرض چهار^{۱۷} صد و پنجاه و پنج ارش، بگز ملک - و گز ملک آنست^{۱۸} که بخراسان آنرا گز شایگان گویند، و آن يك ارش و نیم باشد، چیز کی کمتر - زمین مسجد فرش سنگست و درزهایش بارزیز^{۱۹} گرفته، و مسجد^{۲۰} شرقی شهر و بازار است که چون از بازار بمسجد روند روی بمشرق باشد، درگاهی عظیم نیکو^{۲۱} مقدار سی گز ارتفاع در بیست گز عرض، اندام داده بر آورده اند، و دو جناح باز بریده،

- ۲۰ ۱- ط: در آن. ۲- جمله از «شهر است» تا اینجا از «ط» است. ۳- در «نپ»
 «از» بغط الحاقیست. ۴- نپ: در (بغط الحاقی) همه سر (ط: سرتاسر) دیوارها
 راستست. ۵- ب، نپ: مسجد. ۶- ب، نپ: آنست. ۷- نپ: موسی را فرمود
 علیه السلام. ۸- ط: و بسی. ۹- ط: که. ۱۰- ط: مسجد را. ۱۱- نپ: محمد
 المصطفی؛ «ط» هر دو کلمه را ندارد. ۱۲- ب، نپ: علیه الصلوة والسلام. ۱۳- ب، نپ:
 هم قبله آن. ۱۴- ط، ب: میدانستند. ۱۵- نپ: بدانجا میکردند؛ ب: ... میکردند.
 ۲۵ ۱۶- ب: بینم. ۱۷- کلمه از «ط» است. ۱۸- ب، نپ: و درزها بارزیز.
 ۱۹- ط: و مسجد بطرف. ۲۰- ط: نیکو دارد.

درگاه و^۱ روی جناح و ایوان درگاه^۱ مُنَقَّش کرده، همه بمیناهای ملّون که در گچ در نشاندند بر نقشی^۲ که خواسته اند، چنانکه چشم از دیدن آن خیره ماند، و کتابتی^۳ همچنین بنقش مینا بر آن درگاه ساخته و لقب سلطان مصر بر آنجا نوشته که چون آفتاب بر آنجا افتد شعاع آن چنان باشد که عقل در آن متحیر شود. و گنبدی بس بزرگ بر سر این درگاه ساخته اند^۴ از سنگ مُهَنَدَم^۵، و دود بر تکلف ساخته، روی درها ببرنج دمشقی، که گویی زر^۶ طلاست، در گرفته^۷ و نقشهای بسیار در آن کرده هریک^۸ پانزده گز بالا و هشت گز پهنا و این در را باب داود علیه السلام گویند. چون^۹ از این در^{۱۰} در روند بر دست راست دو رواقست بزرگ، هریک بیست و نه ستون رُخام دارد، با سر ستونها و ته ستونهای^{۱۱} مَرَحَم ملّون درزها بارزیز^{۱۲} گرفته و^{۱۳} بر سر ستونها طاقها از سنگ زده، بی گل و کچ بر سر هم نهاده، چنانکه هر طاقی چهار پنج سنگ بیش نباشد، و این رواقها کشیده است تا نزدیک مقصوره، و چون از در در روند بر دست چپ که آن شمالست رواقی^{۱۴} دراز کشیده است شصت^{۱۵} و چهار طاق، همه بر سر^{۱۶} ستونهای رخام. و دری دیگرست هم بر این دیوار که آنرا باب الشّقر^{۱۷} گویند و درازی مسجد از شمال بجنوبست تا چون مقصوره از آن باز بریده است، ساحت مربع آمده که قبله در جنوب افتاده است. و از جانب شمال دو در دیگرست در پهلوی یکدیگر هریک هفت گز عرض^{۱۸} در دوازده گز ارتفاع و این در را باب الاسباط گویند، و چون از این در بگذری هم بر پهنای مسجد که سوی مشرق می رود باز در گاهی عظیم بزرگست و سه در پهلوی هم بر آنجاست، همان مقدار که باب الاسباطست و همه را بآهن و برنج تکلفات کرده، چنانکه از آن نیکوتر کم^{۱۹} باشد. و این در را باب الابواب

۲۰ - ۱- نپ: او. ۲- ط، نپ: درگاه را. و «را» در «نپ» بخط جدید است.
 ۳- ط: همه را بمیناهای؛ نپ: همه میناهای. ۴- نپ: بکج در آن... بر نقش. ۵- نپ: کتابه. ۶- ب، نپ: ساخته. ۷- متن مطبوع: مهَنَدَم؛ «ط» کلمه را ندارد. ۸- ط: زر. ۹- ب: زر کوفته؛ نپ: اصلاً زر کوفته (اصلاح) زر کوفته؛ «ط» ندارد. متن تصحیح قیاسیست.
 ۱۰- ط: و هریک. ۱۱- ط: و چون. ۱۲- نپ: دو. ۱۳- ب، نپ: و نملهای. ۱۴- نپ: درز آن (متن مطبوع) بارزیز. ۱۵- و او از «ط» است. ۱۶- نپ: رواق.
 ۱۷- نپ: شست. ۱۸- نپ: «سر» ندارد. ۱۹- ط: الشّقر. ۲۰- «نپ» کلمه را ندارد. ۲۱- ط: کمتر.

- گویند از آن سبب که مواضع دیگر درها جفت جفتست مگر این سه در است^۱ و میان آن^۲ دو درگاه که بر جانب شمالست، در این رواق که طاقهای آن بر پیل پایه هاست، قبه^۳ یست و این را بستونهای^۴ مرتفع برداشته و آن را بقندیلها و مسرجها بیاراسته اند^۵ و آنرا قبه^۶ یعقوب علیه السلام گویند، و آن جای نماز او بوده است. و بر پهنای مسجد رواقیست و بر آن دیوار^۷ دریست بیرون آن در دو^۸ در یوزه صوفیانست^۹ و آنجا جایهای^{۱۰} نماز و محرابهای نیکو ساخته و خلقی از متصوفه همیشه آنجا مجاور باشند و نماز همانجا کنند، الا^{۱۱} روز آدینه که^{۱۲} بمسجد در آیند که آواز تکبیر بایشان برسد^{۱۳}. و بر رکن شمالی مسجد رواقی نیکوست و قبه^{۱۴} یی بزرگ نیکو، و بر قبه نوشته است که: «هذا محراب زکریا النبی علیه السلام». و گویند او اینجا نماز کردی پیوسته. و بر دیوار شرقی در میان^{۱۵} جای مسجد درگاهی عظیمست بتکلف ساخته اند از سنگ مهندم^{۱۶} که گویی از سنگ یکپاره^{۱۷} تراشیده اند. ببالای^{۱۸} پنجاه گز و پهنای^{۱۹} سی گز، و نقاشی و نقاری کرده، و ده^{۲۰} در نیکو بر آن درگاه نهاده، چنانکه میان هر دو در یک پایه^{۲۱} یش نیست، و بر درها تکلف بسیار کرده، از آهن و برنج دمشقی، و حلقه ها و میخها بر آن زده، و گویند این درگاه را^{۲۲} سلیمان بن داود علیه السلام ساخته است از بهر پدرش، و چون بدرگاه در روند روی سوی مشرق از آن دو در، آنچه بر دست راستست یکی را^{۲۳} باب الرحمة گویند و دیگر را باب التوبة. و گویند این^{۲۴} در است که ایزد سبحانه و تعالی توبه داود علیه السلام را^{۲۵} آنجا پذیرفت. و بر این درگاه

۱ - ط : این در . ۲ - نپ : این . ۳ - باء «بستونها» الحاقیست . ۴ - ط : بقنادیل...؛ ب : بقندیل و... بیاراسته . ۵ - نپ و او اضافه دارد . ۶ - نپ : درود (یا) : درود . ۷ - نپ (دراصل) : در ویزه (باصلاح) : در یوزه است از صوفیان. و «ب» در حاشیه آورده : از عبارت « و بر پهنای مسجد » تا اینجا درست فهمیده نمیشود و باید مغلوط و محرف باشد . ۸ - ط ، ب : جاهای . ۹ - نپ (دراصل) والا . بعد اصلاح شده است . ۱۰ - «که» از «ط» است . ۱۱ - نپ (دراصل) نرسد (اصلاح) : برسد . ۱۲ - نپ : بمیان . ۱۳ - «ط» کلمه را ندارد ؛ ب : مهندم . ۱۴ - ط : از یکپاره سنگ ؛ نپ : از سنگ یکپاره . ۱۵ - نپ : و ببالا . ۱۶ - نپ : و پهنای ؛ ط : به پهنای . ۱۷ - شاید « دو » چنانکه از سطور بعد برمی آید (حاشیه ب) . ۱۸ - نپ (اصل) : پمابانه (اصلاح) : بیکپاره . ۱۹ - « را » در «نپ» بخط الحاقیست . ۲۰ - «یکی را» از «ط» است . ۲۱ - نپ : آن . ۲۲ - ب : نپ : «را» ندارد .

مسجدیست نغز، وقتی چنان بوده که دهلیزی، و کنون^۱ دهلیز را مسجد ساخته اند و آنرا بانواع فرشها بیاراسته و خُدام آن جداگانه باشد، و مردم بسیار آنجا روند و نماز کنند و تقرب جویند بخدای تبارک و تعالی بدان که آنجا توبه^۲ داود علیه السلام قبول افتاده همه خلق امیددارند^۳ و از معصیت بازگردند و گویند داود علیه السلام پای از عتبه در اندرون نهاده بود که وحی آمد بشارت که ایزد سبحانه و تعالی توبه^۴ او پذیرفت، او همانجا مقام کرد و بطاعت مشغول شد و منکه ناصر^۵م در آن مقام نماز کرد و از خدای سبحانه و تعالی توفیق طاعت و تبرّ^۶ا از معصیت طلبیدم، خدای سبحانه و تعالی همه بندگان را توفیق آنچه^۷ رضای اودر آنست روزی کناد و از معصیت توبه دهد بحرمة^۸ مُحَمَّد و آلِهِ الطَّاهِرین.

- ۱۰ و بر دیوار شرقی چون بگوشه‌یی رسد که جنوبیست، و قبله بر ضلع جنوبیست^۹، و پیش دیوار شمالی مسجدیست سرداب که بدرجه‌های بسیار فرو باید شدن و آن بیست گز در پانزده باشد، و^{۱۰} سقف سنگین برستونهای رُخام و مهد عیسی علیه السلام^{۱۱} آنجا نهاده است و آن مهد^{۱۲} سنگین است و بزرگ چنانکه مردم در آنجا نماز کنند و من در آنجا نماز کردم و آنرا در زمین سخت کرده‌اند، چنانکه نجبد، و آن مهدیست که عیسی بطفولیت در آنجا بود و با مردم سخن میگفت و مهد^{۱۳} در این مسجد بجای محراب نهاده‌اند و محراب مریم علیها السلام در این مسجدست بر جانب مشرق، و محرابی دیگر از آن زکریا علیه السلام در آنجاست^{۱۴} و آیات قرآن که در حق زکریا و مریم آمده است نیز^{۱۵} بر آن محرابها نوشته‌اند، و گویند مَوْلِد^{۱۶} عیسی علیه السلام در این مسجد بوده و^{۱۷} سنگی ازین ستونها نشان دو انگشت دارد که گویی کسی بدو انگشت آنرا بگرفته^{۱۸} است، گویند بوقت وضع حمل مریم آن

۱- کلمه از «ط» است. ۲- ط: جویند و بدان سبب که. ۳- نپ، ط: امیدوارند.

۴- ط: او را. ۵- نپ: و آنچه. ۶- ب، نپ: بحق. ۷- (عبارت قدری مضطرب

است. حاشیه ب). ۸- «نپ» و او ندارد. ۹- کلمه در «ب» نیست. ۱۰- کلمه در

«ط» نیست؛ نپ: مهدیه. ۱۱- نپ: گفت... ط: ... مهد را. ۱۲- ب، نپ: اینجاست.

۱۳- نپ: بیشتر. ۱۴- نپ: مولود. ۱۵- و او از «ط» است. ۱۶- ط، ب: گرفته.

ستون را^۱ بدو انگشت بگرفته^۲ بود، و این مسجد معروفست بمهد عیسی علیه السلام، و قندیلهای بسیار برنجین و نقره کین^۳ آویخته چنانکه همه شبها سوزد. و چون از در این مسجد بگذری هم بر دیوار شرقی چون بگوشه مسجد بزرگ رسند، مسجدی دیگرست عظیم نیکو، دو باره^۴ بزرگتر از مسجد مهد عیسی و آنرا مسجد الاقصی گویند و آن آنست که خدای عز و جل مصطفی^۵ را ۴۳ شب معراج از مکه آنجا آورد و از آنجا با آسمان شد چنانکه در قرآن آنرا یاد کرده است: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى» الآية^۶ و آنجا را عمارتی بتکلف کرده اند و فرشهای پاکیزه افکنده و خادمان جداگانه ایستاده همیشه خدمت آنرا کنند^۷. و چون بدیوار جنوبی بازگردی از آن گوشه مقدار دو یست گز پوشش نیست و ساختست و پوشش مسجد بزرگ که مقصوده دروست بر دیوار جنوبیست و غربی. این پوشش را چهار صد و بیست^۸ آرش طولست در صد و پنجاه آرش عرض^۹ و دو یست و هشتاد ستون رُخامیست و بر سر^{۱۰} اسطوانها طاقی از سنگ در زده و همه سروتن^{۱۱} ستونها منقش است و در زها را بارزیز^{۱۲} گرفته چنانکه از آن محکم تر نتواند بود و میان دو ستون شش گزست همه فرش رُخام^{۱۳} ملون انداخته و در زها بارزیز^{۱۴} گرفته و مقصوده بر وسط دیوار جنوبیست بسیار بزرگ چنانکه شانزده ستون در آنجاست و قُبّه یی نیز عظیم بزرگ منقش بمینا چنانکه صفت کرده آمد و در آنجا حصیرهای مغربی انداخته^{۱۵} و قندیلها و مسرّجها جدا جدا^{۱۶} بسلسله ها آویخته است. و محرابی بزرگ ساخته اند، همه منقش بمینا و دو جانب محراب دو عمود رُخام باشد^{۱۷} برنگ عقیق

- ۲۰ - ۱ - نپ «را» ندارد. ۲ - ب: گرفته. ۳ - ب: نقر کین. ۴ - «دو» در «نپ» نیست. ۵ - «ط»: حضرت مصطفی و. ۶ - کلمه در «نپ» نیست. ۷ - «ط» جمله «که مقصوده ...» را تا اینجا ندارد. ۸ - چهار کلمه اخیر در «ط» نیست. و افزوده: طولست که مقصوده از دست راست بر دیوار جنوبی و غربی آنست. پوشش آن چهار صد و پنجاه آرش عرض ۹ - نپ: بر سر این ۱۰ - نپ: بن ۱۱ - نپ: در زها را ... ب: ... بارزیز ۱۲ - نپ: خام. ۱۳ - ب: ارزیز. ۱۴ - نپ (در اصل): آویخته (اصلاح) انداخته. ۱۵ - نپ: سر جها را جداست. ۱۶ - ب، نپ: است.

سرخ. و تمامت ازاره^۱ مقصوره رُخامهای ملون. و بردست راست محراب معاویه است و بردست چپ محراب عمر است رضی الله عنه^۲ و سقف این مسجد بچوب پوشیده است، منقش و متکلف، و بر در و دیوار^۳ مقصوره که با جانب ساختست پانزده درگاه است و درهای بتکلف بر آنجا نهاده هریک ده گز علو در شش گز عرض، ده از آن جمله بر آن دیوار که چهارصد و بیست گزست و پنج بر آنکه صد و پنجاه گزست،^۴ و از جمله آن درهای یکی برنجی است^۵ بیش از حد بتکلف و نیکویی^۶ ساخته اند، چنانکه گویی زرین است،^۷ بسیم سوخته نقش کرده، و نام مأمون خلیفه بر آنجاست، گویند مأمون از بغداد فرستاده است، و چون همه درها باز کنند اندرون مسجد چنان روشن شود که گویی ساحت بی سقفست اما وقتی که باد و باران باشد درها^۸ باز نکنند، روشنی از روزنها^۹ باشد. و بر چهار جانب این پوشش از آن هر شهری از شهرهای شام و عراق صندوقهاست و مجاوران نشسته، چنانکه اندر مسجد الحرامست^{۱۰} بمکه، شَرَّفَ اللَّهُ تَعَالٰی. و از بیرون پوشش بر دیوار بزرگ که ذکر رفت رواقی است^{۱۱} بچهل و دو طاق و همه ستونهاش^{۱۲} از رُخام ملون و این رواق بارواق مغربی پیوسته است^{۱۳} و در اندرون پوشش خوضیست در زمین^{۱۴} که چون سر نهاده باشد بازمین مستوی باشد جهت آب تا چون باران آید در آنجا رود. و بر دیوار جنوبی دریست و آنجا مَتَوَضَّات و آب، که اگر کسی محتاج وضو^{۱۵} شود در آنجا رود و تجدید وضو کند، چه اگر از مسجد بیرون شود بنماز نرسد و نماز فوت شود از بزرگی مسجد و همه پشت بامها بارزیز^{۱۶} اندوده باشد و در زمین مسجد حوضها و آبگیرها بسیارست در^{۱۷} زمین بریده، چه مسجد یکباره^{۱۸} بر سر سنگست، چنانکه هر چند باران بیارد هیچ آب بیرون نرود و تلف نشود^{۱۹} همه در آبگیرها رود و مردم برمیدارند. و ناودانها از ارزیز^{۲۰} ساخته که

۱- نپ: آزار. ۲- ط: عنبر. ۳- کذا (ط: و بر دو دیوار؛ حاشیه ب).

۴- (در حاشیه ب توضیحی راجع به ارش و کز آمده است که در فهرست لغات خواهیم آورد).

۵- ب، ط: برنجی. ۶- نپ: نیکو. ۷- «ط» و بسیم. ۸- نپ: بارندگی...

و درها. ۹- نپ (در اصل): روز (اصلاح): روزنها. ۱۰- نپ، ب: مسجد حرامست.

۱۱- (در حاشیه «ب» راجع بکلمه رواق توضیحی است که در فهرست لغات خواهیم آورد).

۱۲- ب: ستونهاش. ۱۳- نپ: پیوسته. ۱۴- ب، نپ: حوضی در زمین است. ۱۵- ب: وضوی؛

نپ: وضویی. ۱۶- ب: ارزیز. ۱۷- ط: که در. ۱۸- ب، نپ: یکبار. ۱۹- و او از «ط» است.

۵

۱۰

۱۵

۲۰

۲۵

آب بدانها فرود آید و حوضهای سنگین در زیر ناودانها نباده و^۱ سوراخی در زیر آن که آب از آن سوراخ بمنجری رود و بحوض رسد، ملوث نشده، و آسیب بوی نرسیده^۲. و در سه فرسنگی شهر آ بگیری دیدم عظیم که آبها که از کوه فرود آید در آنجا جمع شود و آن را راهی ساخته اند^۳ که بجامع شهر رود، و در همه شهر فراخی آب در جامع باشد. اما در همه^۴ سراها حوضهای آب باشد از آب باران، که آنجا جز آب باران نیست، و هر کس آب بام خود گیرد. و گرمابه ها و هر چه باشد همه از آب باران باشد و این حوضها که در جامعست هر گز محتاج عمارت نباشد که سنگ خاره است و اگر شقی یا سوراخی بوده باشد چنان محکم کرده اند که هر گز خراب نشود. و چنین گفتند که این را سلیمان علیه السلام کرده است، و سر حوضها چنانست که چون تنوری، و سرچاهی سنگین ساخته^۵ است بر سر هر حوضی، تا هیچ چیز در آن نیفتد، و آب آن شهر از همه آبها خوشترست و پاکتر، و اگر اندک بارانی بیارد تا دو سه روز از ناودانها آب میدود، چنانکه هوا صافی شود و اثر از ابر^۶ نماند^۷، هنوز قطرات باران همی چکد^۸.

گفتم^۹ که شهر بیت المقدس بر سر کوهیست^{۱۰} و زمین هموار نیست، اما مسجد را زمین هموار و مستویست و از بیرون مسجد، بنسبت مواضع هر کجا نشیبیست دیوار مسجد بلندترست از آنکه، پی بر زمین نشیب نهاده اند، و هر کجا فرازست^{۱۱} دیوار کوتاه ترست، پس بدان موضع که شهر و محله ها در نشیبیست^{۱۲} مسجد را درهاست که همچنانکه نقب^{۱۳} باشد، بریده اند، و بساحت مسجد بیرون آورده، و از آن درها یکی را «باب التبی»^{۱۴} گویند، و این در از جانب قبله یعنی جنوبست^{۱۵} و این را چنان ساخته اند که ده گز پهناء دارد و ارتفاع بنسبت درجات^{۱۶} جایی پنج گز علو دارد یعنی

۱- ب : بدان... : ب : بدان فرو . ۲- و او از «ط» است . ۳- ط : ب : نرسیده .

۴- ط : راه... : ب : راه ساختند . ۵- کلمه در «ب» نیست . ۶- ب : ط «ساخته» ندارد .

۷- «از ابر» مخصوص «ط» است . ۸- ب : نمانده . ۹- ب : می چکد . ۱۰- ب : کفتم .

۱۱- ب : کوهست . ۱۲- ب : فرازست . ۱۳- ب : نشیب . ۱۴- ب : لقب .

۱۵- ب : ب : علیه الصلوة والسلام . ۱۶- ط : جنوبست . ۱۷- ط : بیست درجه .

سقف این ممر، در جایی^۱ بیست گز علو است. و بر پشت آن پوشش مسجدست، و آن ممر چنان محکمست که بنایی بدان عظیمی بر پشت آن ساخته اند و درو هیچ اثر نکرده. و در آنجا سنگها بکار برده اند که عقل قبول نکند که قوت بشری بدان رسد که آن سنگ را نقل و تحویل کند. و میگویند آن عمارت را سلیمان بن داود علیه السلام کرده است و پیغمبر مام^۲ در شب معراج از آن راهگذر^۳ در مسجد آمد و این باب بر جانب راه مکه است و بنزدیک در، بر دیوار، باندازه سپری بزرگ بر سنگ نقشیت^۴ گویند که حمزة بن عبدالمطلب عم رسول^۵ آنجا نشسته است سپری بر دوش بسته، پشت بر آن دیوار نهاده، و آن نقش سپر اوست. و بر این در مسجد که این ممر ساخته اند دری^۶ بدو مصراع بر آنجا نشانده، دیوار مسجد از بیرون قریب پنجاه گز ارتفاع دارد و غرض از ساختن این در آن بوده است^۷ تا مردم آن محله را که این ضلع مسجد با آنجاست بمحله دیگر نباید شد. و چون^۸ درخواست رفت بر در^۹ مسجد از دست راست^{۱۰} سنگی در دیوارست، بالای آن پانزده آرش^{۱۱} و عرض آن چهار آرش^{۱۲}. درین مسجد ازین بزرگتر هیچ سنگی نیست، اما سنگهای چهار گز و پنج گز بسیارست که بر دیوارها^{۱۳} نهاده اند از زمین، به سی^{۱۴} و چهل گز بلندی. و در پهنای مسجد دریست مشرقی که آن را «باب العین» گویند که چون از این در بیرون روند^{۱۵} و بنشینی فرو روند آنجا چشمه سلوان است. و دری دیگرست همچنین در زمین برده، که آن را باب الحطة^{۱۶} گویند. و چنین گویند که این در آنست که خدای عز و جل بنی اسرائیل را بدین در فرمود در رفتن بمسجد، قوله^{۱۷} تعالی: «ادخلوا الباب سجداً وقولوا حطة نغفر لكم خطاياكم وسنزيد المحسنين»^{۱۸} و دری دیگرست و آن را «باب السکینه» گویند و در دهلیز آن مسجدیست با محرابهای بسیار و در او لش بسته^{۱۹} است که کسی در نتواند شد^{۲۰}. گویند

۱- ط: ب: جاها. ۲- ب: نپ: علیه الصلوات (نپ: الصلوة) والسلام. ۳- ب: ط: رهگذر.
 ۴- ط: نقش است. ۵- ب: نپ: علیه السلام. ۶- نپ: آن. ۷- نپ: و دری.
 ۸- ط: بوده. ۹- ب: ط: چون. ۱۰- ب: ط: و بر در. ۱۱- نپ: بقط الحاقی. ۱۲- نپ: بازده.
 ۱۳- نپ: چهار ارش علو و: ب: و چهار ارش عرض همچنین. ۱۴- ب: نپ: دیوار.
 ۱۵- ط: بستنی. ۱۶- کله: در «ط» نیست. ۱۷- نپ: الحطة. ۱۸- ط: بمسجد
 ۱۹- را لقوله. ۲۰- سورة ۲ (بقره) آیه ۵۵. ۲۰- نپ: (دراصل): بس، (اصلاح): بسته.
 ۲۱- اصل: نتوان. متن تصحیح قیاسیست.

تابوت سکینه که ایزد تبارک و تعالی در قرآن یاد کرده است آنجا نهاده است که فرشتگان برگرفتندی. و جمله درهای جامع بیت المقدس از^۱ زیر و بالای^۲ نه دراست که صفت کرده آمد.^۳

صفت دُکان که میان ساحت جامعست و سنگ صخره که پیش از ظهور اسلام آن قبله بوده است بر میان آن دکان^۴ نهاده است و آن دکان^۵ از بهر آن کرده اند که صخره بلند بوده است و نتوانسته اند^۶ که آنرا بیوشش درآورند. این دکان^۷ اساس نهاده اند^۸ سیصد و سی آرَش در سیصد آرَش، ارتفاع آن دوازده گز، صحن آن هموار و نیکو، بسنگ رُخام و دیوارهای^۹ همچنین،^{۱۰} درزهای آن بارزیز^{۱۱} گرفته و چهار سوی آن بتخته سنگهای رُخام همچون حظیره کرده. و این دکان^{۱۲} چنانست که جز بدان راهها که بجهت آن ساخته اند، بهیچ جای دیگر بر آنجا نتوان شد و چون بر دکان^{۱۳} روند، بر بام مسجد مشرف باشند. و حوضی در میان این دکان^{۱۴} در زیر زمین ساخته اند که همه بارانها که بر آنجا بارد آب^{۱۵} بمجرا بیا^{۱۶} درین حوض رود. و آب این حوض از همه آبها که درین مسجد ست پاکیزه تر و خوشترست. و چهار قبه در این دکان^{۱۷} است، از همه بزرگتر قبه صخره است که آن قبله بوده است.

صفت قبه صخره - بنای مسجد را چنان نهاده است که دکان بمیان ساحت آمده و قبه صخره بمیان دکان و صخره بمیان قبه. و این^{۱۸} خانه بیست و هفت^{۱۹} راس، چنانکه هر ضلعی از این هشتگانه سی و سه آرَش است. و چهار در بر چهار جانب آن نهاده، یعنی مشرقی و مغربی و شمالی و جنوبی، و میان هر دو در ضلعیست و همه دیوار بسنگ^{۲۰} تراشیده کرده اند مقدار بیست آرَش، و صخره را بمقدار صد گز دور باشد

۲۰ - ۱ - ب، نپ: «جامع» و «از» ندارند. ۲ - ب، ط: کرده ام. ۳ - ب: دکان. ۴ - کلمه در «نپ» نیست. ۵ - نپ: دکانی. ۶ - ب، ط: نتوانسته. ۷ - نپ: ... دکانی؛ ط: بر این دکان. ۸ - «ط» کلمه عرض اضافه دارد. ۹ - ط: دیوارهایش. ۱۰ - نپ: و درزهای. ۱۱ - ب: بارزیز. ۱۲ - نپ: آب آن. ۱۳ - ط: بمجرا بیا (ط: بمجرا بیا - حدس حاشیه «ب»). ۱۴ - (یعنی قبه صخره. حاشیه «ب»). ۱۵ - نپ (در اصل): بر سنگ (اصلاح): از سنگ. ۱۶ - ط: و صخره.

و نه شکلی راست دارد، یعنی هر «بع یا مدور»^۱ بل سنگیست نامناسب اندام^۲ چنانکه سنگهای کوه باشد^۳ و بچهار جانب صخره چهار ستون بنا کرده اند مربع، ببالای دیوار خانه مذکور، و میان هر دو ستون از^۴ چهار گانه، جفتی اسطوانه رُخام قایم کرده همه ببالای آن ستونها، و بر سر آن دوازده ستون و اسطوانه بنیاد گنبدی است^۵ که صخره در زیر آنست، و دور صد و بیست آرش باشد و میان دیوار خانه و این ستون ها و اسطوانها، یعنی آنچه مربعست و بنا کرده اند ستون میگویم^۶ و آنچه تراشیده و از یک^۷ پاره سنگ ساخته، مدور، آنرا اسطوانه میگویم^۸. اکنون میان این ستونها و دیوار خانه شش ستون دیگر بنا کرده است، از سنگهای مهندهم^۹ و میان هر دو ستون سه عمود رُخام ملّون به سمت^{۱۰} راست نهاده، چنانکه در صفا زل میان دو ستون دو عمود بود، اینجا میان دو ستون سه عمود^{۱۱} است و سر ستونها را بچهار شاخ کرده، که هر شاخی پایه طاقی است و بر سر هر^{۱۲} عمودی دو شاخ، چنانکه بر سر هر^{۱۳} عمودی پایه دو طاق و بر سر هر ستونی پایه چهار طاق افتاده است، آنوقت این گنبد عظیم بر سر این دوازده ستون^{۱۴} که بصخره نزدیکست چنانست که از فرسنگی بنگری^{۱۵} آن قبه چون سر کوهی پیدا باشد، زیرا که از بن گنبد تا سر گنبد سی آرش باشد و بر سر بیست گز دیوار و ستون نهاده است، که آن دیوار خانه است و خانه^{۱۶} بردکان^{۱۷} نهاده است که آن دوازده گز ارتفاع دارد، پس از زمین ساحت مسجد تا سر گنبد شصت و دو گز باشد. و بام و سقف این خانه بنجارت پوشیده است و بر سر ستونها و عمودها و دیوارها^{۱۸} بصفتی^{۱۹} که مثل آن کم افتد، و صخره مقدار بالای مردی از زمین برترست. و حظیره بی از رُخام برگرد او^{۲۰} کرده اند. تا دست بوی نرسد. و صخره سنگی کبود رنگست

- ۲۰ ۱ - ط: یعنی مدور یا مربع. ۲ - ب، نپ: ... سنگی... اندامست. ۳ - ب، ط: کوهی. ۴ - «ط» ، «از» ندارد. ۵ - ط: بالای. ۶ - نپ (دراصل): گنبد. (اصلاح) گنبدیست. ۷ - نپ: می گوئیم. ۸ - ط: بیک. ۹ - ظاهر آتش کلمه اخیر تکرار شده است. ۱۰ - ط: مهندهم. ۱۱ - ط: و بقسمت. ۱۲ - (از عمود گویا مراد اسطوانه است. حاشیه ب). ۱۳ - کلمه از «نپ است». ۱۴ - کلمه از «ط» است. ۱۵ - ط: ستون است. ۱۶ - ط: نیکوی. ۱۷ - (مراد از خانه قبه صخره است. حاشیه ب). ۱۸ - نپ: دکانی. ۱۹ - ب، نپ: دیوار. ۲۰ - ب، نپ: بصفتی. ۲۱ - ط: آن.

- و هرگز کس^۱ پای بر آن ننهاده است. و از آنسو که قبله است یکجای نشیمنی دارد و چنانست که گویی بر آنجا کسی^۲ رفته است و پایش بدان سنگ فرو رفته است، چنانکه گویی گل نرم بوده که نشان انگشتان پای در آنجا بمانده است^۳ و هفت پی چنین برش است و چنان شنیدم که ابراهیم علیه السلام آنجا بوده است و اسحق علیه السلام کودک بوده است و^۴ بر آنجا رفته و آن نشان پای اوست. و در آن^۵ خانه صخره همیشه مردم باشند^۶ از مجاوران و عابدان، و خانه را^۷ بفرشهای نیکو بپاراسته اند از ابریشم و غیره، و از میان خانه بر سر صخره قندیلی نقره آویخته^۸ است بسلسله نقره کین^۹ و در این خانه بسیار قنادیل نقره است، بر هر یکی نوشته که وزن آن چندست و آن قندیلها^{۱۰} سلطان مصر ساخته است چنانکه^{۱۱} حساب بر می گرفتیم^{۱۲} یک هزار من نقره آلات^{۱۳} در آنجا بود و شمعی^{۱۴} دیدم هم آنجا بس بزرگ چنانکه هفت ارش درازی او بود و ستبری سه شبر، همچون^{۱۵} کافور سپید^{۱۶} و بعنبر سرشته بود^{۱۷} و گفتند هر سال سلطان مصر شمع بسیار^{۱۸} بدانجا فرستد و یکی از این بزرگ با آن باشد^{۱۹} و نام سلطان بزرگ بر آن^{۲۰} نوشته. و این مکان^{۲۱} جایست که سیوم خانه خدای سبحانه و تعالی است، چه میان علمای دین معروفست که هر نمازیکه در بیت المقدس گزارند^{۲۲} بیست و پنج هزار نماز قبول افتد، و آنچه بمدینه رسول ص^{۲۳} کنند هر نمازی پینجاه هزار نمازشمارند، و آنچه بمکه معظمه^{۲۴} شرف الله تعالی^{۲۵} گزارند بصد هزار نماز

- ۱ - ب، نپ: کسی. ۲ - نپ: بخط العاقی. ۳ - ط: بمانده. ۴ - و او از «ط» است. ۵ - نپ: این. ۶ - نپ: باشد. ۷ - ب: خانه؛ نپ: (بخط العاقی): خانه را. ۸ - ط: ب: بر آویخته است. ۹ - ب: نقر کین. ۱۰ - نپ: (بخط العاقی): قندیلها را؛ ط: قندیلها را. ۱۱ - اصل همه جا: چنانچه (متن تصحیح قیاسیست). ۱۲ - ب، نپ: می گرفتیم. ۱۳ - نپ: آلات. ۱۴ - بجز «نپ»: شمعی. ۱۵ - ب، نپ: چون. ۱۶ - ب: زجاجی؛ نپ: رباحی (ط: رباحی حاشیه «ب») اما تصحیح رباحی است. ۱۷ - کلمه در «نپ» نیست. ۱۸ - بجز «نپ»: بسیار شمع. ۱۹ - ط، ب: و «نپ» اصلاح شده: و یکی از آنها این بزرگ باشد. متن ما از «نپ» است قبل از اصلاح. ۲۰ - ط: بر زیر آن؛ نپ: (در اصل): آنجا، (ط: آنخانه؛ حاشیه ب) (اصلاح): آن. ۲۱ - کلمه از «ط» است. ۲۲ - اصل: گزارند (در هر سه موضع) (متن تصحیح حاشیه «ب» است). ۲۳ - ب، نپ: علیه الصلوة والسلام. ۲۴ - نپ: بمکه گزارند. ۲۵ - سه کلمه اخیر در «ط» نیست.

قبول افتد، خدای عزّ و جلّ همهٔ بندگان خود را توفیق دریافت آن روزی کند.

گفتم^۱ که همهٔ بامها و پشت گنبدها را بارزیز^۲ اندوده‌اند و بچهار جانب خانه درهای بزرگ بر نهاده است دو مصراعی^۳ از چوب ساج، و آن درها پیوسته بسته باشد. و بعد از این خانه قُبّه‌ییست که آن را قُبّهٔ سلسله گویند و آن آنست که سلسلهٔ داود علیه السلام آنجا آویخته است که غیر از خداوند حق را دست بدان نرسیدی و ظالم و غاصب را دست از آن کوتاه آمدی^۴ و این معنی نزدیک علمامشهورست، و آن قُبّه بر سر هشت عمود رخامست و شش ستون سنگین، و همهٔ جوانب قُبّه گشاده است، الا^۵ جانب قبله که تا سر بسته است و محرابی نیکو در آنجا ساخته. و هم برین دکان قُبّه‌یی دیگرست بر چهار عمود رُخام^۶ و آنرا نیز جانب قبله بسته است، محرابی نیکو بر آن ساخته، آن را قُبّهٔ جبرئیل علیه السلام گویند، و فرش در این گنبد نیست، بلکه زمینش خود^۷ سنگست که هموار کرده‌اند، گویند شب معراج براق را آنجا آورده‌اند تا پیغمبر^۸ رکوب کرد. و از پس آن^۹ قُبّه‌یی دیگرست که آنرا قُبّهٔ رسول^{۱۰} گویند، میان این قُبّه و قُبّهٔ جبرئیل بیست ارش باشد، و این قُبّه نیز بر سر چهار ستون^{۱۱} رُخامست و گویند شب معراج رسول^{۱۲} اول بقُبّهٔ صخره نماز کرد^{۱۳} و دست بر صخره نهاد و چون بیرون می‌آمد صخره از برای جلالت او برخاست و رسول^{۱۴} دست بر صخره نهاد تا باز بجای خود شد و قرار گرفت و هنوز^{۱۵} آن نیمه معالقت، و رسول صلی الله علیه و آله^{۱۶} و سلم از آنجا بآن^{۱۷} قُبّه آمد که بدو منسوبست و بر براق نشست و تعظیم این^{۱۸} قُبّه از آنست. و در زیر صخره غاریست بزرگ چنانکه^{۱۹} همیشه شمع در آنجا افروخته باشد و گویند چون صخره حرکت برخاستن کرد زیرش

- ۲۰
- ۱ - نپ : گفتیم ؛ ط : و گفتم . ۲ - ط : ... از ارزیز ؛ ب : گنبدها بارزیز .
 ۳ - ب ، نپ : دو مصرع . ۴ - کلمه از « نپ » است . ۵ - نپ : صاحب . ۶ - ب ، نپ : دست بدان نرسیدی . ۷ - ط : جز . ۸ - نپ : رخامین . ۹ - ط : دوخته است .
 ۱۰ - ط : خورده . ۱۱ - نپ : پیغمبر ما . ۱۲ - نپ ، ب : علیه الصلوة والسلام .
 ۱۳ - نپ : این . ۱۴ - نپ : رسل . ۱۵ - کلمه از « ط » است . ۱۶ - اینجا گویا ستون را مرادف اسطوانه استعمال کرده است چه تعریف سابق الذکر شتون با رخام بودن این گویا نیسازد (حاشیه ب) . ۱۷ - ط : کرده . ۱۸ - نپ : هنوز . (بدون واو) ۱۹ - نپ : باین .
 ۲۰ - نپ : آن . ۲۱ - ط ، ب : چنانچه .

خالی شد و چون قرار گرفت همچنان بماند.

صفت درجات راه دکان که بر ساحت جامعست - بشش موضع راه بردکانست و هریکی را نامیست: از جانب قبله دو راهست^۱ که بآن درجه ها بروند که چون بر میان جای^۲ ضلع دکان بایستند یکی از آن درجات بردست راست باشد و دیگری^۳ بر دست چپ، آنرا که بردست راست بود مقامُ النَّبِیِّ^۴ گویند و آنرا که بردست چپ بود مقام غوری. و مقامُ النَّبِیِّ^۵ از آن گویند که شب معراج پیغمبر^۶ بر آن درجات بر دکان رفته است و از آنجا در قبه صخره رفته. و راه حجاز نیز بر آنجانب است. اکنون این درجات را پهنای^۷ بیست اَرَش باشد، همه درجه ها از سنگ تراشیده مُنْهَدَم^۸ چنانکه هر درجه یکپاره^۹ یا دو پاره سنگست مرْبَع بریده و چنان ترتیب داده^{۱۰} که اگر خواهند با^{۱۱} ستور بآنجا برتوانند^{۱۲} شد، و بر سر درجات چهارستونست، از سنگ رُخام سبز، که بزمرّدشیه است، الا آنکه^{۱۳} برین رُخامها نقطه بسیارست از هر رنگ. و بالای هر عمودی از این ده اَرَش باشد و سطبری چندانکه در آغوش دومرد گنجد، و بر سر این چهار عمود سه طاق زده است چنانکه یکی مقابل درجه^{۱۴} و دو بر دو جانب، و پشت طاقها راست کرده و این را شرفه و کنگره بر نهاده چنانکه مربعی مینماید و این عمودها و طاقها را همه بزر^{۱۵} و مینا مُنْقَش کرده اند چنانکه از آن خوبتر نباشد. و دار آفرین دکان همه سنگ رُخام سبز منقّطست و چنانست که گویی بر^{۱۶} مرغزار گله شگفته است. و مقام غوری چنانست که بر یک موضع سه درجه^{۱۷} بسته است: یکی مُحاذی دکان، و دو بر جنب دکان، چنانکه از سه جای مردم بروند، و از^{۱۸} اینجا نیز بر سه درجه همچنان عمودها نهاده است و طاق بر سر آن زده و شرفه

- ۲۰ ۱ - ط، ب: دو راهیست. ۲ - ط، ب: جایی. ۳ - ط، ب: دیگری.
 ۴ - ب: نپ، علیه السلام. ۵ - ط: النبی ص. ۶ - ب، نپ: علیه الصلوة والسلام.
 ۷ - نپ: پهنای. ۸ - ط: منهدم. ۹ - ب، ط: یکپاره. ۱۰ - نپ: بترتیب ساخته؛
 ب: ... ساخته. ۱۱ - «با» در «نپ» بغط الحاقیست. ۱۲ - نپ: تواند.
 ۱۳ - بجز «ط»: بر آنکه. ۱۴ - ب، ط: در. ۱۵ - نپ: بر. ۱۶ - در «نپ»
 ۲۵ «بر» بغط الحاقیست. ۱۷ - کلمه در «ط» نیست. ۱۸ - ظاهراً «از» زائد باشد.

نهاده و درجات هم بدان ترتیب که آنجا گفتم^۱ از سنگ تراشیده، هر درجه دو یا سه پاره سنگ طولانی، و بر پیش ایوان نوشته بزر و کتابه^۲ لطیف که: «امر به الامیر لیت الدوله نوشتکین^۳ غوری». و گفتند این لیت الدوله بنده سلطان مصر بوده است^۴ و این راهها و درجات وی ساخته است^۵ و جانب مغربی دکان هم دوجایگاه درجها بسته است و راه کرده، همچنان بتکلف که شرح دیگرها را گفتم^۶. و بر جانب مشرقی هم راهیست همچنان بتکلف ساخته و عمودها زده و طاق ساخته و کنگره بر نهاده، آنرا مقام شرقی گویند. و از جانب شمالی راهیست از همه عالی تر و بزرگتر و همچنان عمودها و طاقها ساخته و آنرا مقام شامی^۷ گویند، و تقدیر کردم که بدین شش راه که ساخته اند صد هزار دینار خرج شده باشد.

و بر ساخت مسجد، نه بر دکان، جایست چندانکه مسجدی کوچک بر جانب شمالی، که آنرا چون حظیره ساخته اند از سنگ تراشیده و دیوار او بیالای مردی بیش نباشد^۸ و آنرا محراب داود^۹ گویند. و نزدیک حظیره سنگیست بیالای مردی که سر روی چنانست که زیلوی^{۱۰} کوچک بر آن^{۱۱} موضع افتد^{۱۲} سنگ ناهموار، و گویند این کرسی سلیمان علیه السلام^{۱۳} بوده است و گفتند که سلیمان علیه السلام بر آنجا نشستی بدانوقت که عمارت مسجد همی کردند. این معنی در جامع بیت المقدس دیده بودم و تصویر کرده و همانجا بر روزنامه یی که داشتم تعلیق زده^{۱۴} از نوادر بمسجد^{۱۵} بیت المقدس درخت جوز^{۱۶} دیدم.

پس از بیت المقدس زیارت^{۱۷} ابرهیم خلیل الرحمن علیه السلام^{۱۸} را عزم کردم^{۱۹}، چهارشنبه غره ذی القعدة سنه ثمان^{۲۰} و نلثین و اربعمائه^{۲۱}. از بیت المقدس تا آنجا که آن

۲۰

۱ - نپ: گفتیم. ۲ - ط: کتابت. ۳ - نپ: نوشتکین. ۴ - ط، ب: بوده. ۵ - ط: ساخته. ۶ - نپ: السامی. ۷ - ب، نپ: باشد. ۸ - ط: داود علیه السلام. ۹ - نپ (در اصل): ریلولی (اصلاح): ریلولی. ۱۰ - ب: کوچکتر از آن. ۱۱ - این جمله از «سروی» تا اینجا مضطرب و نامفهوم است و لابد تحریفی و غلطی در آن هست (حاشیه ب). ۱۲ - علیه السلام از «ط» است. ۱۳ - مقصود از این عبارت چیست و بکجا راجعت؟ (حاشیه ب). ۱۴ - نپ: بمسجد آدینه. ۱۵ - ب: حور؛ خورد (مورد؟ حاشیه ب). ۱۶ - نپ: زیارت. ۱۷ - ب، نپ: علیه الصلوة والسلام. ۱۸ - ط: کرده. ۱۹ - کلمه در «نپ» نیست. ۲۰ - «ط» افزوده: بجانب مقصود حرکت نمود.

۲۵

مشهدست شش فرسنگست و راه سوی جنوب می‌رود و در^۱ راه دیه‌های بسیارست و
زرع^۲ و باغ بسیار^۳ و درختان بی آب، از انگور و انجیر و زیتون و سماق خود روی^۴
نهایت ندارد^۵. بدو فرسنگی شهر چهار دیه‌است و آنجا چشمه‌یست و باغ و بساتین بسیار
و آنرا فرادیس گویند، خوشی موضع را^۶. و یکفرسنگی شهر بیت المقدس ترسایان را
جایست که آنرا عظیم بزرگ میدانند و همیشه قومی آنجا مجاور باشند و زایران
بسیار رسند و آنرا بیت اللحم گویند و ترسایان قربان^۷ آنجا کنند و از روم آنجا بسیار
آیند و من آن روز که از شهر بیامدم^۸ شب آنجا بودم.

- صفت مشهد^۹ خلیل علیه السلام - اهل شام و بیت المقدس این مشهد را خلیل
گویند و نام دیه^{۱۰} نگویند، نام آن دیه مطلون^{۱۱} است و بر این مشهد وقفست^{۱۲} با
بسیار دیه‌های^{۱۳} دیگر و بدین دیه^{۱۴} چشمه‌یست که از سنگ بیرون می‌آید آب کسی
اندک و راهی دور، جوی بریده و آنرا نزدیك دیه^{۱۵} بیرون آورده و از بیرون دیه^{۱۶} حوضی
ساخته‌اند سرپوشیده آن آب را در آن حوض همی گیرند^{۱۷} تا تلف نشود، تا مردم
دیه^{۱۸} و زایران را کفای باشد. مشهد بر کنار دیه است از سوی جنوب و آنجا جنوب
مشرقی^{۱۹} باشد. مشهد چهار دیوار است از سنگ تراشیده ساخته و بالای آن هشتاد
ارش در پهنای چهل ارش، ارتفاع^{۲۰} دیوار بیست ارش. سر دیوار دو ارش ضخامت
دارد. و محراب و مقصوره‌یی کرده است از پهنای این عمارت، و در مقصوره محراب‌های
نیکو ساخته‌اند، و دو گور در مقصوره نهاده است، چنانکه سرهای ایشان از سوی
قبله است و هر دو گور بسنگ‌های تراشیده ببالای مردی بر آورده‌اند، آنکه بر دست

۱ - ب، ب، نپ : بر . ۲ - نپ : رز . ۳ - ب : بسیار است . ۴ - ط : بی نهایت؛

نپ : خود نهایت ندارد و . ۵ - نپ (اصل مانده متین ما) (باصلاح جدید) : از خوشی موضع . ۲۰

۶ - ب، ط : آنجا قربان . ۷ - ط : می‌امدم . ۸ - کلمه از «ط» است . ۹ - ب، نپ :

صلوات الله علیه . ۱۰ - نپ : دیه . ۱۱ - نپ : (در اصل) : مرطلون (اصلاح) : مرطون (-

حبرون ؛ معجم البلدان یا قوت ج ۲ ص ۶۸ حاشیه ب) . ۱۲ - نپ (اصلاح جدید) : وقفست .

۱۳ - نپ : دیه‌های . ۱۴ - نپ : میگیرند . ۱۵ - ط : جنوبی و مشرقی . (ب) در حاشیه نسبت

باین ترکیب اظهار تردید کرده است) . ۱۶ - (عبارت مفهوم نیست میگوید بالای آن هشتاد

ارش و ارتفاع بیست ارش فرق بین «بالا» و «ارتفاع» چیست؟ شاید در عبارت سقطی و تعریفی باشد.

حاشیه ب) ممکن است کلمه «بالا» تصحیف کلمه دراز باشد و در این صورت عبارت استوار خواهد بود . ۲۵

راستست قبر اسحق بن ابراهیم است و دیگر از آن زن اوست علیه السلام، میان هر دو گور مقدار ده آرش باشد و در این مشهد زمین و دیوار را بفرشهای قیمتی و حصیرهای مغربی آراسته اند، چنانکه از دیبا نیکوتر بود و مُصلی نمازی حصیر آنجا دیدم که گفتند امیر العیوش، که بنده سلطان مصرست، فرستاده است. گفتند آن مُصلی در مصر به سی دینار زر مغربی خریده اند که اگر آن مقدار دیبای رومی بودی بدان بها نیرزیدی و مثل آن هیچ جای ندیدم. چون از مقصوره بیرون روند بمیان ساحت مشهد دو خانه است هر دو مقابل قبله، آنچه بردست راستست اندر آن قبر ابراهیم خلیل علیه السلام است و آن خانه یی بزرگست و در اندرون آن خانه یی دیگرست که کرد او برتوان^{۱۱} گشت و چهار دریچه دارد که زایران گرد خانه میگردند^{۱۲} و از هر^{۱۳} دریچه قبر را می بینند و خانه را^{۱۴} زمین و دیوار در فرشهای دیبا گرفته اند^{۱۵} و گوری از سنگ بر آورده بمقدار^{۱۶} سه کز و قندیلها و چراغدانهای نقره کین^{۱۷} بسیار آویخته. و آن خانه دیگر که بر دست چپ قبله است، اندر آن گور ساره است که زن ابراهیم^{۱۸} علیه السلام بود^{۱۹}. و میان هر دو خانه رهگذری، که در هر دو خانه در آن رهگذرست چون دهلیزی و آنجا نیز قنادیل و مسرجهای^{۲۰} بسیار آویخته، و چون از این هر دو خانه بگذرند دو گور خانه دیگرست نزدیک هم: بر دست راست قبر یعقوب پیغمبر علیه السلام است و بر^{۲۱} دست چپ گور خانه زن^{۲۲} یعقوب است. و بعد از آن خانه هاست که ضیافتخانهای ابراهیم صلوات الله علیه بوده است. و در این مشهد شش گورست. و از این چهار دیوار بیرون^{۲۳} نشیمنی است و در آنجا^{۲۴} گور خانه^{۲۵} یوسف بن یعقوب علیه السلام است، گنبدی نیکو ساخته اند و گوری سنگین کرده، و

۱- کلمه در «ط» نیست. ۲- اصل: آراسته. ۳- نپ: بود مصلی؛ ط: ... مصلی. ۴- ب، نپ: دیدم آنجا. ۵- نپ: این. ۶- نپ: که. ۷- ب، ط: جایی. ۸- نپ: بنیانه. ۹- ب، نپ: صلوات الله علیه. ۱۰- ط: آن ...؛ ب: ... نتواند. ۱۱- ب، ط: مینگردند. ۱۲- نپ: بهر. ۱۳- ط: خانه را از. ۱۴- ب، نپ: گرفته است. ۱۵- نپ: مقدار. ۱۶- ب: چراغدانها نقر کین؛ ط: چراغدانها... ۱۷- نپ: ابراهیم است. ۱۸- ط: بوده؛ «نپ» کلمه را ندارد. ۱۹- نپ: و مسرجه. ۲۰- ب، نپ: از. ۲۱- ط: پس از این چهار دیوار. ۲۲- بجز «ط»: و از آنجا. (احتمال حاشیه «ب»: و آنجا). ۲۳- ب، نپ: گور.

- بر آنجا که صحراست، میان گنبد یوسف علیه السلام و این مشهد، مقبره بی عظیم کرده اند و از بسیاری جایها^۱ مرده ها^۲ بدانجا آورده اند و دفن کرده، و بر بام مقصوره بی که در مشهد ست حجره ها ساخته اند، مهمانان را که آنجا رسند، و آنرا اوقاف بسیار باشد از دیها^۳ و مُسْتَعْلَآت^۴ در بیت المقدس. و آنجا اغلب جو باشد و گندم اندک باشد و زیتون بسیار باشد. مهمانان و مسافران و زائران را نان و زیتون دهند.
۵. آنجا مدارها^۵ (؟) بسیار ست که با ستر^۶ و گاو همه روز آرد کنند، و کنیز کان باشند که همه روز^۷ نان پزند و نان های ایشان هریکی يك من باشد، هر که آنجا رسد او را هر روز يك گرده نان و کسه بی عدس بزیت پخته دهند، و مویز نیز دهند^۸، و این عادت از روزگار خلیل الرحمن علیه السلام تا این ساعت بر قاعده مانده. و روز^۹ باشد که پانصد کس آنجا برسند و همه را آن ضیافت مهیا باشد. و گفتند^{۱۰} که اوّل این مشهد را درنساخته بودند و هیچکس در نتوانستی رفتن، الا از ایوان^{۱۱} از بیرون زیارت کردند، چون مهدی بملك مصر بنشست فرمود تا آنرا در بگشادند و آلهای بسیار بنهادند^{۱۲} فرش و طرح و عمارت بسیار کردند و در مشهد بر میان دیوار شمالیست چنانکه از زمین بچهار گز بالاست، و از هر دو جانب درجات سنگین ساخته اند که يك جانب^{۱۳} بروند و بدیگر جانب فرو روند^{۱۴} و دری آهنین کوچک بر آنجا^{۱۵} نشانده است.

پس من از آنجا با^{۱۶} بیت المقدس آمدم، و از بیت المقدس پیاده با جمعی که عزم سفر حجاز داشتند برفتم، دلیل ما^{۱۷} مردی جلد و پیاده و نیکو روی^{۱۸} بود، او را ابوبکر همدانی می گفتند. نیمه^{۱۹} ذی القعدة سنه ثمان و ثلثین و اربعمائه از بیت المقدس

۲۰. ۱- ط، ب: جاها. ۲- ب: مرده را؛ نپ: (دراصل): مردم (اصلاح): مرده. ۳- ط: دیها؛ نپ: دیها. (متن احتمال حاشیه «ب» است). ۴- ط: مستقلات. ۵- نپ: با شتر. ۶- نپ: روزه. ۷- نپ: بدهند. ۸- ط، ب: روزی. ۹- ط، ب: گویند. ۱۰- ط: «الا از ایوان» ندارد. ۱۱- نپ: (دراصل): از (بعد با قلمی جدید آن را زده اند، ولی هیچ چیز بجای آن ننوشته). ۱۲- نپ: با آنجا. ۱۳- ط: فرو دآیند. ۱۴- ب، ط: به. ۱۵- کلمه از «ط» است. ۱۶- ب: پیاده. ۱۷- و رو نیکو؛ نپ: پیاده روی (ظ). ۱۸- ط، ب: به نیمه.

برفتیم^۱ سه روز را بجایی^۲ رسیدیم که آنرا عرعرا^۳ می‌گفتند و آنجا نیز آب روان و اشجار بود. بمنزلی دیگر رسیدیم که آنرا وادی القری می‌گفتند و از آنجا بمنزل دیگر رسیدیم و^۴ از آنجا بده روز بمکه رسیدیم^۵. و آن سال قافله از هیچ طرف نیامد و طعام یافت نمی‌شد، پس^۶ بسکة العطارین فرود آمدم^۷ برابر باب النبی^۸. روز دوشنبه بعرفات بودیم، مردم پر^۹ خطر بودند از عرب. چون از عرفات بازگشتم دو روز بمکه بایستادم و براه شام بازگشتم سوی بیت المقدس.

بنجم محرم سنة تسع^{۱۰} وثلثین واربعمائة هلالیه بقدس رسیدیم. شرح مکه و حج اینجا ذکر نکردم^{۱۱}، تا بحج^{۱۲} آخرین بشرح بگویم.

ترسایان را به بیت المقدس کلیسایست^{۱۳} که آنرا بیعة القمامة گویند و آنرا عظیم بزرگ دارند، و هر سال از روم خلق بسیار^{۱۴} آنجا آیند بزیارت، و ملک روم^{۱۵} نیز نهانی بیاید^{۱۶} چنانکه کس نداند، و بروزگاری که عزیز مصر الحاکم بامر الله بود قیصر روم آنجا^{۱۷} آمده بود و حاکم^{۱۸} از آن خبر داشت، رکابداری از آن خود نزدیک او فرستاد و نشان داد که بدان حلیت و صورت مردی در جامع بیت المقدس نشسته است، نزدیک وی رو، بگو که حاکم مرا نزدیک تو فرستاده است و میگوید تا ظن نبوی که من از تو خبر ندارم، اما ایمن باش که بتو هیچ قصد^{۱۹} نخواهم کرد. و هم حاکم فرمود تا آن کلیسا^{۲۰} را غارت کردند و بکنندند و خراب کردند، و مدتی خراب بود، بعد از آن قیصر رسولان فرستاد با^{۲۱} هدایا، و خدمتهای بسیار کرد^{۲۲} و صلح طلبید و شفاعت کرد تا اجازت عمارت کلیسا^{۲۳} دادند و باز عمارت کردند. و این کلیسا^{۲۴} جایی وسیعست چنانکه هشت هزار^{۲۵} آدمی را در آن جای^{۲۶} باشد، همه را^{۲۷} بتکلف بسیار ساخته

۱ - ط، ب: برفتیم. ۲ - ب: بجای. ۳ - ب: ارعز؛ نپ (در اصل) از عر (اصلاح)؛ اعز القری (کذا). ۴ - «و از آنجا» از «نپ» است. ۵ - ب، ط: که. ۶ - ب: رسیدیم. ۷ - ب: نمی یافت پس که؛ نپ: نمی یافت که. ۸ - ب، نپ: آمدم. ۹ - نپ: علیه السلام. ۱۰ - ط: بر. ۱۱ - ط: تسعة. ۱۲ - نپ: نکردیم. ۱۳ - ب، نپ: کلیسائی است. ۱۴ - ط: بسیاری. ۱۵ - ب، نپ: الروم. ۱۶ - ب: نیامد. ۱۷ - ز آنجا در «ب» مکرر شده است. ۱۸ - ب، ط: حاکم (بی و او). ۱۹ - ط: قصه. ۲۰ - اصل: کلیسیا. ۲۱ - ب، نپ: و. ۲۲ - در «نپ» کلمه بخط العاقبت. ۲۳ - نپ: بیست هزار. ۲۴ - ب، جا، نپ: جائی. ۲۵ - ب، نپ: همه.

از رُخام رنگین و نقاشی و تصویر و کلیسا را از اندرون بدیباهای رومی آراسته^۱ و
مصور کرده و بسیار زر طلا بر آنجا بکار برده، و صورت عیسی علیه السلام را^۲ چند
جا ساخته که بر خری نشسته است^۳ و صورت دیگرانی چون: ابراهیم و اسمعیل و اسحق
و یعقوب و فرزندان او^۴ علیهم السلام بر آنجا کرده و بروغن سندروس^۵ مُدهن کرده و
باندازه هر صورتی آبگینه‌یی رقیق ساخته و بر روی صورتها نهاده، عظیم شتاف چنانکه
هیچ حجاب صورت نشده است^۶ و آنرا^۷ جهت گرد و غبار کرده اند تا بر صورت نشینند
و هر روز آن آبگینه ها را خادمان پاک کنند. و جز این چند موضع دیگرست همه
بتکلف^۸ چنانکه اگر شرح آن نوشته شود بطل^۹ انجامد. و^{۱۰} در این کلیسا موضعیست
بدو قسم^{۱۱} که بر صفت بهشت و دوزخ ساخته اند، یک نیمه از آن وصف بهشت و
بهشتیان^{۱۲} است و یک نیمه از آن صورت دوزخ و دوزخیان^{۱۳} و آنچه بدان ماند، و
آن جایست که همانا در جهان چنان جای^{۱۴} دیگر نباشد. و درین کلیسا بساقیستان و
راهبان^{۱۵} نشسته باشند و رانجیل خوانند و نماز کنند و شب و روز^{۱۶} بعبادت
مشغول باشند.

پس از بیت المقدس عزم کردم که در دریا نشینم و بمصر روم و باز از آنجا
بمکه روم. باد معکوس بود و متمدّر بود بدریا در شدن^{۱۷} براه خشک بر فتم، و
به زمله بگذشتم، شهری رسیدم^{۱۸} که آنرا عقلاَن می گفتند بر لب دریا، شهری عظیم^{۱۹}
و بازار و جامع نیکو و طاقی دیدم که آنجا بود کهنه، گفتند مسجدی بوده است، طاقی
سنگین، عظیم بزرگ، چنانکه اگر کسی خواستی خراب کند، فراوان مالی خرج باید
کرد تا آن خراب شود. و از آنجا بر فتم و در راه بسیار دیبها^{۲۰} و شهرها دیدم که

۱- ب: پیراسته؛ نپ: ط: پیراسته. ۲- نپ: (بخط جدید): در. ۳- ب: ط: نشسته. ۴- او در «نپ» بخط العاقبت. ۵- ب، نپ: بدهن. ۶- ط: نشده. ۷- و آنرا در «نپ» بخط العاقبت. ۸- ط: که همه را بتکلف ساخته اند. ۹- ب: نپ: بتطویل. ۱۰- «ب» و او ندارد. ۱۱- نپ: قسمت. ۱۲- ب، نپ: بهشتیان و بهشت. ۱۳- ب: نپ: دوزخیان و دوزخ. ۱۴- نپ: جامی. ۱۵- ط: راهبانان؛ نپ: راهبانان. ۱۶- «ط» دو کلمه اخیر را ندارد. ۱۷- ب، نپ: بدریا متعذر بود رفتن. ۱۸- ب، نپ: رسیدیم. ۱۹- جمله «بر لب دریا شهری عظیم» از «نپ» است. ۲۰- ب: ط: دیبا؛ نپ: ودیبا (متن از حاشیه «ب» است).

شرح آن مطول می شود مختصر^۱ کردم ، بجایی رسیدم که آنرا طینه^۲ می گفتند و آن بندر بود کشتیها را ، و از آنجا به تینیس میرفتند ، در کشتی نشستیم ، تا تینیس^۳ و این تینیس جزیره ییست^۴ و شهری نیکو و از خشکی دورست ، چنانکه از بامهای^۵ شهر ساحل را^۶ نتوان دید ، شهری انبوه و بازارهای نیکو و دو جامع در آنجاست ، و بقیاس ده هزار دکان در آنجا باشد ، و صد دکان عذاری باشد ، و آنجا در تابستان در بازارها کشکاب فروشند ، که شهری گرمسیرست و رنجوری بسیار باشد . و آنجا قصب رنگین بافند از عمامه ها و وقایه ها و آنچه زنان پوشند . از این قصبهای رنگین هیچ^۷ جا مثل آن نبافند که در تینیس^۸ ، و آنچه سپید باشد به دمیاط بافند ، و آنچه در کارخانه سلطانی^۹ بافند بکسی نفروشد و ندهند . شنیدم که ملک فارس بیست هزار دینار به تینیس فرستاده بود تا بجهت او یکدست جامه خاص بخرند ، و چند سال آنجا بودند و نتوانستند خریدن ، و آنجا بافندگان معروفند که جامه خاص بافند ، و شنیدم که کسی آنجا دستار سلطان مصر بافته بود ، آنرا پانصد دینار زر مغربی فرمود ، و من آن دستار دیدم ، گفتند چهار هزار دینار مغربی ارزد . و بدین شهر تینیس بوقلمون بافند^{۱۰} که در همه عالم جای^{۱۱} دیگر نباشد ، آن جامه یی رنگین^{۱۲} است که بهر وقتی از روز به لونی دیگر نماید و بمغرب و مشرق آن جامه از تینیس برند . و شنیدم که سلطان روم کس^{۱۳} فرستاده بود و از سلطان مصر درخواست^{۱۴} که صد شهر از ملک وی بستاند و تینیس را^{۱۵} بوی دهد ، سلطان قبول نکرد ، و او را از آن^{۱۶} شهر مقصود قصب و بوقلمون بود .

چون^{۱۷} آب نیل زیادت شود آب تلخ دریا را از حوالی تینیس دور کند چنانکه تاده فرسنگ حوالی شهر آب دریا خوش شود^{۱۸} آنوقت بدین جزیره و شهر^{۱۹} حوضهای

۱- ب ، نپ : تغفیف . ۲- نپ : طیه . ۳- ط ، ب : و آن . ۴- نپ : جزیره است .
 ۵- نپ : نامهای . ۶- ب ، نپ : ساحل . ۷- ط : که هیچ . ۸- نپ : سلطان .
 ۹- « نپ » کلمه را ندارد . ۱۰- نپ : جامی . ۱۱- ب ، ط : زرین ؛ نپ (در اصل) :
 زمین (متن ماصورت اصلاحی « نپ » است .) ۱۲- ط ، ب : کسی . ۱۳- ب ، ط :
 درخواست بود . ۱۴- نپ : تینیس . ۱۵- نپ : این . ۱۶- نپ : و چون . ۱۷- ب ،
 نپ : باشد . ۱۸- نپ (در اصل) : شهر (اصلاح) : شهر و (کذا) .

عظیم ساخته اند که^۱ بزیر زمین فرو رود، و آنرا استوار کرده، و ایشان آنرا مَصانع خوانند، و چون آب نیل غلبه کند^۲ و آب شور و تلخ را^۳ از آنجا دور کند این^۴ حوضها پر کنند و آن چنانست که چون راه آب بگشایند آب دریا در حوضها و مَصانع رود و آب این شهر از این مَصنعه است که بوقت زیاده شدن نیل پر کرده باشند و تا سال دیگر از آن آب بر میدارند و استعمال میکنند و هر کرا بیش باشد بدیگران میفروشد^۵.

و مَصانع وقف نیز بسیار باشد که بفریاد دهند. و در این شهر تیس پنجاه هزار مرد باشد و مدام هزار کشتی در حوالی شهر بسته باشد از آن بازرگانان و نیز از آن سلطان بسیار باشد، چه هر چه بکار آید همه را بدین شهر باید آورد که آنجا هیچ چیز^۶ نباشد و چون جزیره یست^۷ تمامت معاملات^۸ بکشتی باشد. و آنجا لشکری تمام با سلاح مقیم باشند احتیاط را، تا از فرننگ و روم کس^۹ قصد آن نتواند^{۱۰} کرد. و از ثقات شنودم^{۱۱} که هر روز هزار دینار مغربی از آنجا بخزینة سلطان مصر رسد چنانکه آن مقدار بروزی معین باشد^{۱۲} و مَحْصُل آن مال یکتن باشد که اهل شهر بدو تسلیم کنند در یک روز معین و وی بخزانه رساند که هیچ^{۱۳} از آن منکسر^{۱۴} نشود و از هیچ کس بَعْف چیزی نستانند^{۱۵} و قصب و بوقلمون که جهت سلطان بافند همه را بهای تمام دهند^{۱۶} چنانکه مردم بر غبت کار سلطان کنند نه چنانکه در دیگر ولایتها که^{۱۷} از جانب دیوان و سلطان بر صنّاع سخت پردازند^{۱۸} و جامه عماری شتران و نمد زین اسپان بوقلمون بافند بجهت خواص^{۱۹} سلطان. و میوه و^{۲۰} خواربار شهر از رُستاق مصر برند و آنجا آلات آهن ممتاز^{۲۱} سازند چون مقراض و کارد و غیره و^{۲۲} مقراضی^{۲۳} دیدم که از آنجا بمصر آورده بودند، پنج^{۲۴} دینار مغربی میخواستند، چنان بود که چون مسمارش بر میکشیدند گشوده

- ۱- ب، نی: ساخته اند. ۲- نی: شود. ۳- ب، نی: تلخ را. ۴- نی: و این. ۵- ب: میفروشد. ۶- ب: همه بدین؛ نی: همه درین. ۷- کلمه در «نی» نیست. ۸- نی: جزیره است. ۹- نی: کسی. ۱۰- اصل: نتوان (متن تصحیح قیاسیست). ۱۱- نی: شنیدم. ۱۲- (حاشیة «ب»: ۱۱). ۱۳- نی: کس. ۱۴- ط: کسر؛ نی: منکر. ۱۵- ب، نی: نستانند. ۱۶- نی: بدهند. ۱۷- ط: ولایات. ۱۸- نی: سخت تر دارند. ۱۹- ب، نی: خاص. ۲۰- «نی» واو ندارد. ۲۱- کلمه از «ط» است. ۲۲- ب، نی: مقراض. ۲۳- ب، ط: پنج.

میشد^۱ و چون مسمار فرو میکردند در کار بود. و آنجا زنان را عکلی میافتد باوقات که چون مصروعی^۲ دو سه بار بانگ کنند و باز بهوش آیند^۳ و، درخراسان شنیده بودم که جزیره بیست که زنان آنجا چون گربگان بفریاد می آیند^۴ و آن برین گونه است که ذکر رفت^۵. و از تنیس بقسطنطنیه کشتی به بیست روز رود. و ما بجانب مصر روانه شدیم و چون بکنار دریا رسیدیم برود نیل کشتی ببالا بر میرفت^۶، و رود نیل چون بنزدیک^۷ دریایمیرسد شاخها میشود و پراکنده در دریا میریزد. و آن^۸ شاخ آب را که مادر آن میرفتیم رومش^۹ می گفتند و همچنین کشتی بر^{۱۰} روی آب می آمد تا شهری رسیدیم که آنرا صالحیه می گفتند و این روستایی بر^{۱۱} نعمت و خواربارست، و کشتیها بسیار می سازند و هریک را دویست خروار بار میکنند و بمصر میبرند تا در دکان بقال میرود که اگر نه چنین بودی آذوقه^{۱۲} آن شهر بیست ستور نشایستی داشتن با آن مشغله که آنجا است و ما بدین صالحیه از کشتی بیرون آمدیم و آن شب^{۱۳} نزدیک شهر رفتیم. روز یکشنبه هفتم صفر سنه تسع وثلثین و اربعمائه که روز اورمزد بود از شهر پورماه^{۱۴} قدیم در قاهره بودیم.

صفت شهر مصر و ولایتش - آب نیل از میان جنوب و مغرب می آید و بمصر میگذرد و بدریای روم میرود. و آب نیل چون زیادت میشود دوبار چندان میشود که جیحون بترمزد. و این آب از ولایت نوبه میگذرد و بمصر می آید. و ولایت نوبه کوهستانست و چون بصحرا رسد، ولایت مصرست، و سرحدش که اول آنجا رسد، اسوان میگویند و از مصر^{۱۵} تا آنجا سیصد فرسنگ باشد و بر لب آب همه شهرها و ولایتهاست و آن ولایت را صعید^{۱۶} الأعلی گویند^{۱۷} و چون کشتی بشهر اسوان رسد^{۱۸} از آنجا برنگذرد چه آب از دره یی^{۱۹} تنگ بیرون می آید و تیز^{۲۰} میرود و از آن بالاتر سوی

۱- (شاید مقصودش از گشوده میشد اینست که اذهم تفکیک میشد و اجزایش اذهم جدا میشد حاشیه ب). ۲- ط: مصروع. ۳- «نپ» و او ندارد. ۴- نپ: بیاد آیند. ۵- ط: شد. ۶- ط: ب: بالا میرفت. ۷- نپ: نزدیک. ۸- نپ: این. ۹- نپ: (باصلاح): و هرمس. (اصل معلوم نیست چه بوده است). ۱۰- ب: ط: از. ۱۱- ط: روستای براب: روستای... نپ: روستائی... (متن از حاشیه «ب» است). ۱۲- ط: آذوقه. ۱۳- نپ: ست. ۱۴- کلمه در «نپ» نیست. ۱۵- «و از مصر» از «نپ» است. ۱۶- ب، نپ: ولایت را... میگویند. ۱۷- ط: برسد. ۱۸- ب، نپ: درهای. ۱۹- نپ: (در اصل): و تسفر (اصلاح): و تیز.

جنوب ولایت نوبه است و پادشاه آن زمین دیگرست، و مردم آنجا سیاه پوست باشند و دین ایشان ترسایی^۱ باشد، و بازارگانان آنجا روند و مهره و شانه و بُد^۲ برند و از آنجا برده آورند. و بمصر برده یا نوبی^۳ باشد یا رومی. و دیدم که از نوبه کُندم و ارزن آورده بودند، هر دو سیاه بود. و گویند نتوانسته اند که منبع آب نیل را بحقیقت بدانند. و شنیدم که سلطان مصر کس فرستاد تا یکساله راه بر کنار نیل رفتند^۴ و تفحص کردند هیچکس حقیقت^۵ آن ندانست. الا آنکه گفتند که از جنوب از^۶ کوهی میآید که آنرا جَبَل الْقَمَر^۷ گویند. و چون آفتاب بسر سرطان رود آب نیل زیادت شدن گیرد^۸ از آنجا که بزمستان که^۹ قرارداد بیست اَرش بالا گیرد چنانکه بتدریج روز بروز میافزاید. و بشهر مصر مقیاسها و نشانها ساخته اند، و عاملی^{۱۰} باشد بهزار دینار معیشت که حافظ آن باشد که چند میافزاید و از آنروز که زیادت شدن گیرد منادیان بشهر اِزدر فرستد که ایزد سبحانه و تعالی امروز در نیل چندین زیادت گردانید و هر روز گویند^{۱۱} چندین اِصْبَع^{۱۲} زیادت شد و چون يك گز تمام میشود آنوقت بشارت میزنند و شادی میکنند تا هجده اَرش برآید و آن هجده اَرش معهودست، یعنی هر وقت که از این کمتر بود نقصان گویند و^{۱۳} صدقات دهند و نذر ها کنند و اندوه و غم خورند و^{۱۴} چون از^{۱۵} این مقدار بیش شود شادیها کنند و خرّمیها نمایند و تا هجده گز بالا نرود خراج سلطان بر رعیت ننهند. و از نیل جویهای^{۱۶} بسیار بُریده اند و باطراف^{۱۷} رانده و از آنجا جویهای کوچک برگرفته اند، یعنی از آن آنها رو بر آن دیهها^{۱۸} و ولایتهاست^{۱۹}. و دولابها ساخته اند چندانکه حصرو قیاس آن دشوار باشد و همه^{۲۰} دیههای^{۲۱} ولایت مصر بر سر بلندیها و تله باشد و بوقت زیادت نیل همه آن ولایات^{۲۲} در زیر آب باشد. دیهها^{۲۳}

- ۲۰ ۱- ب، ط: ترسای. ۲- ب، ط: پسد. ۳- ط: یونانی. ۴- ط، ب: رفته. ۵- ط: کرده... حقیقت. ۶- نپ: از جنوب. ۷- ط: زیادت شود. ۸- ب، نپ: بزمستان که! ط: بزمستان (متن از حاشیه «ب» است). ۹- نپ: عامل. ۱۰- ب: و هر روز! ط: و امروز. ۱۱- ط: اصبع. ۱۲- «نپ» و او را ندارد ۱۳- «ب» و او ندارد. ۱۴- ط، ب: «از» ندارد. ۱۵- ب، ط: جویها. ۱۶- نپ: و اطراف. ۱۷- اصل: دیها (متن از حاشیه «ب» است). ۱۸- نپ: و ولایات است. ۱۹- ط، ب: همه (بدون واو). ۲۰- ط، ب: دیهای. ۲۱- ب، نپ: ولایت. ۲۲- ب، ط: دیها.

ازین سبب بر بلندیاها ساخته اند تا^۱ غرق نشود و از هر دیهی بدیهی دیگر بزورق روند. و از سر ولایت تا آخرش سیکری^۱ ساخته اند از خاك که مردم بر سر آن سکر^۲ روند یعنی در^۳ جنب نیل. و هر سال ده هزار دینار مغربی از خزانه^۴ سلطان بدست عاملی معتمد بفرستد تا آن^۵ عمارت تازه^۶ کنند و مردم آن ولایت همه اشغال^۷ ضروری خود^۸ ترتیب کرده باشند، آن چهار ماه که زمین ایشان در زیر آب باشد. و در سواد آنجا و روستاهاش^۹ هر کس^{۱۰} چندان نان بزد^{۱۱} که چهار ماه کفاف وی باشد و خشك کند^{۱۲} تا بزیان^{۱۳} نشود.

و قاعده^{۱۴} آب^{۱۵} چنانست که از روز ابتدا^{۱۶} چهل روز می افزاید تا هجده^{۱۷} اُرش بالا گیرد و بعد از آن چهل روز دیگر برقرار بماند^{۱۸} و هیچ زیاده^{۱۹} و کم نشود و^{۲۰} بعد از آن بتدریج روی بنقصان نهد بچهل روز دیگر تا آن مقام رسد^{۲۱} که زمستان بوده باشد. و چون آب کم^{۲۲} آمدن گیرد مردم بر پی آن میروند و آنچه خشك میشود زراعتی که خواهند میکنند. و همه زرع ایشان صیفی و شتوی بر آن کیش باشد و^{۲۳} هیچ آب دیگر نخواهد. و شهر مصر میان نیل و دریاست، و نیل از جنوب میآید و روی بشمال می رود و در دریا میریزد.

✓ و از مصر تا اسکندریه سی فرسنگ گیرند. و اسکندریه بر لب دریای روم و کنار نیل است، و از آنجا میوه بسیار بمصر آورند بکشتی. و آنجا مناره^{۲۴} بیست که من دیدم آبادان بود با اسکندریه، و بر آن^{۲۵} مناره آینه بی حرقه ساخته بودند که هر کشتی رومیان که از استنبول بیامدی^{۲۶} چون بمقابل^{۲۷} آن رسیدی، آتشی از آن آینه در کشتی^{۲۸} افتادی

۱ - نپ : با . ۲ - نپ : سنگری (باصلاح جدید). ۳ - ط:ب: از... نپ:... سنگر (باصلاح جدید). ۴ - ب:ط: از . ۵ - «نپ» باصلاح جدید. اصل متن معلوم نیست چه بوده است. ۶ - نپ: «آن» ندارد. ۷ - نپ: آن راه. ۸ - نپ: اشتغال. ۹ - ب:ط: خود را. ۱۰ - نپ: و رستاهاش. ۱۱ - نپ: «هر کس» ندارد. ۱۲ - نپ: بیزد. ۱۳ - نپ: ب: ب: کنند. ۱۴ - بجز «نپ»: زبان. ۱۵ - نپ: آن آب. ۱۶ - نپ: و بعد از چهل روز برقرار چهل روز دیگر بماند. ۱۷ - ب: هیچ زیاد... نپ: هیچ... ۱۸ - «نپ» و او ندارد. ۱۹ - «نپ» کلمه را ندارد. ۲۰ - نپ: باکم. ۲۱ - و او در «نپ» الحاقیست. ۲۲ - ب: نپ: و آنجا یعنی بر آن. ۲۳ - ب:ط: میآمدی. ۲۴ - بجز «ط»: بمقابله. ۲۵ - در کشتی از «نپ» است.

و بسوختی و رومیان بسیار جد و جهد کردند و حیلتهای نمودند و کس فرستادند و آن آیینیه بشکستند. و^۱ بروزگار حاکم بامر الله که سلطان مصر بود^۲ مردی نزدیک او آمده بود و قبول کرده^۳ که آن آیینیه را نیکو ساز^۴ کند چنانکه باقول بود. حاکم گفته بود حاجت نیست که این ساعت خود رومیان هر سال زر و مال^۵ میفرستند و راضیند که لشکر مانند یک ایشان برود^۶ و سر بر بسنده^۷ است. و اسکندریه را آب خوردنی از باران باشد، و در همه صحرای اسکندریه از آن عمودهای سنگین که صفت آن مقدم^۸ کرده ایم افتاده باشد، و آن دریا همچنان میکشد تا قیروان. و از مصر تا قیروان صد و پنجاه فرسنگ باشد.

- و قیروان ولایتیست^۹ شهر معظمش سرجلماسه^{۱۰} است که بچهار فرسنگی دریاست شهری^{۱۱} بزرگ بر صحرا نهاده و بارویی^{۱۲} محکم دارد. و در پهلوی آن مهدیه^{۱۳} است که مهدی از فرزندان امیر المؤمنین حسین^{۱۴} بن علی رضی الله تعالی عنهما^{۱۵} ساخته است، بعد از آنکه مغرب و اندلس گرفته بوده^{۱۶} و بدین تاریخ^{۱۷} بدست سلطان مصر بود و آنجا برف بارد و لیکن پای نگیرد. و دریا^{۱۸} از اندلس بر دست راست سوی شمال باز گردد^{۱۹} و میان^{۲۰} مصر و اندلس هزار فرسنگست^{۲۱} و همه مسلمان است. و اندلس ولایتی بزرگست^{۲۲} و کوهستانیست، برف بارد و یخ بندد و مردمانش سفید پوست و سرخ موی باشند و بیشتر گربه^{۲۳} چشم باشند همچون صقلا بیان، و زیر دریای رومست چنانکه دریا ایشان را مشرقی باشد^{۲۴} و چون از^{۲۵} اندلس بر^{۲۶} دست راست روند سوی شمال

- ۱ - ب، ط: حیلتهای. ۲ - و او از «ط» است. ۳ - نپ، ب: حاکم سلطان مصر. ۴ - ب: آمده بود قبول کرده؛ ط: آمده قبول کرده بود. ۵ - نپ، ب: باز. ۶ - ط: رومیان زر و مال؛ نپ: رومیان هر سال مال. ۷ - «ب» در حاشیه احتمال داده است (مب: نپ: رود. ۸ - ط، ب: بسنده؛ نپ: (باصلاح): پسندیده. متن تصحیح قیاسیت. ۹ - نپ: مقدمه (ط: در مقدمه. حاشیه ب). ۱۰ - نپ: ولایتست؛ «ط» ندارد. ۱۱ - اصل: سلجماسه. ۱۲ - ط: شهر است؛ ب: شهر. ۱۳ - ب، ط: باروی. ۱۴ - ط: و حسین. ۱۵ - نپ: صلوات الله علیهما؛ ط: علیه السلام. ۱۶ - بجز «ط»: بود. ۱۷ - (گویا یعنی در تاریخ تألیف کتاب. حاشیه ب). ۱۸ - کلمه در «نپ» نیست. ۱۹ - نپ: گذرد. ۲۰ - نپ: و میان ولایت. ۲۱ - نپ: فرسنگ باشد. ۲۲ - «نپ» و او ندارد. ۲۳ - ط: گربه. ۲۴ - «از» در «نپ» العاقبت. ۲۵ - ب، ط: از.

همچنان لب^۱ دریا بروم پیوندند. و از اندلس بغزو بروم بسیار روند، و اگر خواهند بکشتی و دریا بقسطنطنیه^۲ توان شدن ولیکن خلیجهای^۳ بسیار بود هر يك دو یست و سیصد فرسنگ^۴ عرض که نتوان گذشتن^۵ الابکشتی، و مکرر^۶ از مردم نقه شنیدم که دور این دریا^۷ چهار هزار فرسنگست. و شاخی از آن دریا بتاریکی در شده است چنانکه گویند سر آن شاخ همیشه فسرده باشد از آن سبب که آفتاب آنجا نمیرسد. و یکی از آن جزایر که در آن دریاست سقلیه^۸ است که از مصر کشتی به یست روز آنجا رسد و دیگر جزایر بسیارست و گفتند سقلیه^۹ هشتاد^{۱۰} فرسنگ در هشتاد فرسنگست و هم سلطان مصر راست و هر سال کشتی آید و مال آنجا را^{۱۱} بمصر آورد، و از آنجا کتان باریک^{۱۲} آورند و تفصیلهای با علم^{۱۳} که یکی از آن بمصر ده دینار مغربی^{۱۴} ارزد.

و از مصر چون بجانب مشرق روند بدریای قلزم رسند، و قلزم شهریست بر کنار دریا که از مصر تا آنجاسی فرسنگست. و این دریا شاخیست از دریای محیط که از عدن شکافت^{۱۵} و بسوی^{۱۶} شمال رود و چون بقلزم رسد^{۱۷} ملاقی^{۱۸} شود و گسسته گردد^{۱۹} و گویند عرض این خلیج دو یست فرسنگست و^{۲۰} میان خلیج و مصر کوه و بیابانست که در آن هیچ آب و نبات نیست و هر که از مصر بمکه خواهد شد سوی مشرق باید شدن، چون بقلزم رسد دوراه باشد یکی برخشک^{۲۱} و یکی بر آب. آنچه براه خشک میرود بیانزده روز بمکه رود و آن بیابانیست که سیصد فرسنگ باشد و بیشتر قافله مصر بدان راه رود و اگر براه دریا روند بیست^{۲۲} روز روند به جار^{۲۳}. و جار^{۲۴} شهر کیست از زمین حجاز بر لب دریا. که از جار^{۲۵} تا مدینه رسول^{۲۶} سه روز^{۲۷} راهست و از مدینه بمکه صد فرسنگست. و اگر کسی از جار^{۲۸} بگذرد و همچنان بدریا رود، بساحل

۱ - ب، نپ : لب. ۲ - ب، نپ : خلیجهای. ۳ - ب، و مقرز : نپ : و مصر. ۴ - نپ : دریای روم (روم بخط جدیدست). ۵ - نپ : سقلیه. ۶ - ط، ب : بر هشتاد. ۷ - ط : آنجا را. ۸ - نپ : عظیم باریک. ۹ - و تفصیلهای با علم، در «ط» نیست. ۱۰ - نپ : می. ۱۱ - ط : شکافته سوی : نپ : بشکافت. ۱۲ - نپ (در اصل) : ملاقی. ۱۳ - کلمه از «نپ» است. ۱۴ - و او از «ط» است. ۱۵ - ط : خشکی. ۱۶ - ب، نپ : بیست. ۱۷ - «نپ» ندارد. ۱۸ - نپ (در اصل) : و خار. بعد اصلاح کرده اند. ۱۹ - نپ (در اصل) : خد. بعد اصلاح کرده اند. ۲۰ - نپ : علیه الصلوة والسلام : ب : صلی الله علیه وسلم. ۲۱ - نپ : روزه.

یمن رود و از آنجا بسواحل عدن رسد و اگر بگذرد بهندوستان کشد و همچنان تا چین^۱ برود و اگر از عدن سوی جنوب رود که میل سوی مغرب شود^۲ بزنگبار^۳ و حبشه رود، و شرح آن بجای خود گفته شود. و اگر از مصر بجانب جنوب بروند و از ولایت نوبه بگذرند، بولایت مصامده^۴ رسند و آن زمینست^۵ علف خوار عظیم و چهارپای بسیار، و مردم سیاه پوست درشت استخوان غلیظ باشند و قوی تر کیمب و از آن جنس در مصر لشکریان بسیار باشند، صورت های^۶ زشت و هیاکل^۷ عظیم، ایشان را مصامده گویند، پیاده جنگ کنند بشمشیر و نیزه، و دیگر آلات^۸ کار نتوانند فرمود.

صفت شهر قاهره - چون از جانب شام بمصر روند اول بشهر قاهره رسند، چه مصر جنوبیست^۹ و این را قاهره معزیه گویند^{۱۰} و فسطاط لشکر گاه را^{۱۱} گویند و این^{۱۲} چنان بوده است که یکی از فرزندان امیر المؤمنین^{۱۳} حسین بن علی صلوات الله علیهم اجمعین که او را المعز^{۱۴} دین الله گفته اند ملک مغرب بگرفته^{۱۵} است تا آندلس و از مغرب سوی مصر لشکر فرستاده است از آب نیل میبایسته است^{۱۶} گذشتن، و بر آب نیل گذر نمیتوان کردن، یکی آنکه آبی بزرگست و دویم نهنک بسیار در آن^{۱۷} باشد که هر حیوانی که بآب افتاد در حال فرو برد^{۱۸} و گویند بحوالی شهر مصر در راه طلسمی^{۱۹} کرده اند که مردم را زحمت نرسانند و ستور را، و بهیچ جای دیگر^{۲۰} کسی را زهره نباشد در آب شدن يك تیر بر تاب دور از شهر. و گفتند^{۲۱} المعز^{۲۲} دین الله لشکر خود را بفرستاد و پیامدند^{۲۳} بدان جای^{۲۴} که امروز شهر قاهره است و فرمود که چون شمابه آنجا رسید سکی^{۲۵} سیاه پیش از شما در آب رود و بگذرد، شما^{۲۶} بر اثر آن سک^{۲۷} بروید و

۱ - - نپ (در اصل) ختن. بعد اصلاح کرده اند. ۲ - نپ: باشد. ۳ - نپ (در اصل):

بر کنار. بعد اصلاح کرده اند. ۴ - نپ (در اصل): مصامده. بعد اصلاح کرده اند. ۵ - ب: زمین است. ۶ - کلمه از «نپ است» ۷ - نپ (در اصل): میا کل. بعد اصلاح کرده اند. ۸ - ط: آلات را. ۹ - نپ: جنوبست. ۱۰ - (مثل این میا ند که اییجا سقطی دارد. حاشیه، ب). ۱۱ - ط: لشکر گاه. ۱۲ - نپ: آن (بدون واو). ۱۳ - کلمه در «ط» نیست. ۱۴ - ب، ط: گرفته. ۱۵ - ط، ب: میبایست. ۱۶ - نپ در آن «بخط العاقبت. ۱۷ - ب، ط: میبرند. ۱۸ - نپ: طلسم. ۱۹ - نپ: و دیگر هیچ جای. ۲۰ - نپ (در اصل): این (بعد بخط جدید زده شده است). ۲۱ - نپ: و تانیامند. ۲۲ - ب، ط: آنجا. ۲۳ - ط: یکی. ۲۴ - ط: و شما. ۲۵ - ط: يك.

بگذرید بی اندیشه، گفتند که سی هزار سوار بود که بدانجا رسیدند^۱ همه بندگان
 او بودند، آن سگ سیاه همچنان پیش از لشکر در رفت و ایشان بر اثر او در رفتند^۲
 و از آب بگذشتند که هیچ آفریده را خللی نرسید و هرگز نشان نداده بود^۳ که
 کسی سوازه از رود نیل گذشته باشد. و این حال در تاریخ سنه ثلث و ستین و ثلثمائه^۴
 بوده است و^۵ سلطان خود براه دریا بکشتی پیامده^۶ است و آن کشتیها که سلطان در
 او^۷ بمصر آمده است چون نزدیک قاهره رسید^۸ تهی کردند و^۹ از آب بر آوردند^{۱۰}
 و در خشکی^{۱۱} رها کردند همچنانکه چیزی^{۱۲} آزاد کنند. و راوی این^{۱۳} قصه آن
 کشتیها را دید،^{۱۴} هفت عدد کشتی است هر یک بدرازی صد و پنجاه آرژ و^{۱۵} در عرض
 هفتاد آرژ، و هشتاد سال بود تا آنجا نهاده بودند^{۱۶} که هیچ آلت و برگ از و باز نکرده
 بودند. و در تاریخ سنه احدى زاربعین و اربعمائه بود که راوی این حکایت آنجا رسید.
 و در وقتی که المعز لدين الله پیامد در مصر سپاهسالاری از آن خلیفه بغداد بود، پیش
 معز آمد بطاعت و معز^{۱۷} بالشکر بدان موضع که امروز قاهره است فرود آمد و آن
 لشکرگاه را قاهره نام نهادند چه^{۱۸} آن لشکر آنجا را^{۱۹} قهر کرد. و^{۲۰} فرمان داد تا
 هیچکس از لشکروی شهر در نرود و بخانه کسی فرود نیاید و بر آن دشت^{۲۱} مصری
 بنا فرمود و حاشیت خود را فرمود تا هر کس سرایی و بنایی افکند و آن شهری شد
 که نظیر آن کم باشد. و تقدیر کردم که در این شهر قاهره از^{۲۲} بیست هزار دکان کم نباشد
 همه ملوک سلطان و بسیار دکانهاست که هر یک را در ماهی ده دینار^{۲۳} مغربی اجره است و
 از دو دینار کم نباشد و کاروانسرای و گرمابه و دیگر عمارات^{۲۴} چندانست که آنرا حد

۱ - نی: رسید. ۲ - ط: يك... ۳ - ب، ط: رفتند. ۴ - ط: «که» ندارد. ۵ - ب، نی:

۶ - کس نشان نداده بود. ۷ - نی: سوار برود. ۸ - معروف در کتب تواریخ سنه ثمان و خمین و ثلثمائه است (حاشیه ب). ۹ - ط: بوده. ۱۰ - نی: نیامده. ۱۱ - ط: آنها.

۱۲ - نی: رسیده. ۱۳ - «نی: و او ندارد. ۱۴ - ب، نی: آوردند. ۱۵ - نی: (در اصل): و خشک. بعد اصلاح کرده اند. ۱۶ - «نی: بقط الحاقی «را» افزوده است.

۱۷ - ب: آن. ۱۸ - ط: افزوده: و آن. ۱۹ - نی: بود. و جمله بعد نیز از «نی»

است. ۲۰ - ب، نی: آنچه. ۲۱ - نی: لشکر را آنجا (ط). ۲۲ - «ط» و او ندارد.

۲۳ - نی: (در اصل): دست. بعد اصلاح کرده اند. ۲۴ - «از» در «نی» بقط الحاقیست.

۲۵ - نی: دینار زر. ۲۶ - ب: عقارات.

وقیاس نیست، تمامت ملك سلطان كه هیچ آفریده را عتقار و ملك نباشد، مگر سراها و آنچه خود کرده باشند^۱. و شنیدم كه در قاهره و مصر هشت هزار سرا باشد^۲ از آن سلطان كه آنرا با جارت دهند و هر ماه كرایه ستانند و همه بمراد مردم بایشان دهند و از ایشان ستانند نه آنكه بر کسی بنوعی تكلیف^۳ كنند. و قصر سلطان میان شهر قاهره است و همه حوالی آن گشاده كه هیچ عمارت بدان^۴ نپیوسته است و مهندسان آنرا^۵ مساحت کرده اند برابر شهرستان میافارقین^۶ است و گرد بر گرد آن گشوده است و هر شب هزار مرد پاسبان این قصر باشند^۷ پانصد سوار و پانصد پیاده كه از نماز شام بوق و دهل و كاسه میزنند و گردش میگردند^۸ تا روز. و چون از بیرون شهر بنگرند قصر سلطان چون كوهی نماید از بسیاری عمارات و ارتفاع آن. اما از شهر هیچ نتوان دید كه باروی آن عالیست و گفتند كه درین قصر دوازده هزار خادم اجرای خواره است و زنان و كنیزكان خود كه داند، الا آنكه گفتند^۹ سی هزار آدمی در آن قصر باشد^{۱۰} و آن دوازده كوشكست. و این حرم را ده دروازه است بر روی زمین و^{۱۱} هر يك را نامی بدین تفصیل غیر از آنكه در زیر زمین است: باب الذهب؛ باب البحر؛ باب السریج؛ باب الزهومة^{۱۲}؛ باب السلام؛ باب الزبرجد؛ باب العید؛ باب الفتوح؛ باب الزلاقة؛ باب السریة^{۱۳} و در زیر زمین^{۱۴} دریست كه سلطان سواره^{۱۵} از آنجا بیرون رود و از شهر بیرون قصری ساخته است كه مخرج آن رهگذر^{۱۶} در آن قصرست و آن رهگذر را^{۱۷} همه سقف محكم زده اند، از حرم تابكوشك. و دیوار كوشك از^{۱۸} سنگ تراشیده ساخته اند كه گویی از يك پاره سنگ تراشیده اند^{۱۹} و منظرها و ایوانهای عالی بر آورده و از اندرون دهلیز دكانها بسته. و همه ارکان دولت و خادمان و سپاهیان در آنها بوند و

- ۱ - ب، نپ؛ باشد. ۲ - نپ؛ بست. ۳ - ب، نپ؛ سراسر. ۴ - ب، نپ؛ بتكلیف. ۵ - نپ؛ در آن. ۶ - نپ؛ میافارقین. ۷ - نپ؛ باشد. ۸ - ط؛ و گردش میکنند؛ ب؛ و گردش میکردند. ۹ - نپ؛ میگفتند. ۱۰ - ب، نپ؛ است. ۱۱ - واو؛ از «ط» است، و كلمه «نامی» آنجا «بابی» ضبطست. ۱۲ - ط؛ الزهو؛ نپ (در اصل)؛ الزهوبه، بعد اصلاح کرده اند. ۱۳ - نپ؛ الترسه. ۱۴ - از اینجا تا «ساخته است» در «ط» نیست. ۱۵ - نپ (در اصل)؛ سوار، بعد اصلاح کرده اند. ۱۶ - نپ؛ رهگذار. ۱۷ - نپ؛ و این رهگذار را. ۱۸ - ط؛ كوشك را از. ۱۹ - ط؛ سنگ است.

رومیان^۱. و وزیر شخصی باشد که بَرُهد و وَرَع و امانت و صدق و علم و عقل از همه مستثنی باشد و هرگز آنجا رسم شراب خوردن نبوده بود^۲ یعنی بروز گلران^۳ حاکم و هم در^۴ ایام وی هیچ زن از خانه بیرون نیامده بود و کسی مویز^۵ نساختی احتیاط را مبادا که از آن مسکر کنند و هیچکس را^۶ زهره نبود که شراب خورد و ققاع هم نخوردندی که گفتندی^۷ مست کننده است و مستحیل شده.

صفت شهر قاهره^۸ - پنج دروازه دارد : باب النصر^۹ ؛ باب الفتوح ؛ باب القنطرة ، باب الزويلة ؛ باب الخلیج. و شهر بارو ندارد که بناها چنان مرتفعست^{۱۰} که از باروقوی تر و عالی ترست، و هر سرای و کوشکی حصاری است و بیشتر عمارات پنج آشکوب^{۱۱} و شش آشکوب^{۱۲} باشد و آب خوردنی از نیل باشد، سقایان با شتر نقل کنند و آب چاهها هر چه برود نیل^{۱۳} نزدیکتر باشد خوش^{۱۴} باشد و هر چه دور^{۱۵} باشد شور باشد. و مصر و قاهره را گویند پنجاه هزار شتر^{۱۶} راویه کش است که سقایان آب کشند^{۱۷} و سقایان^{۱۸} که آب بر پشت کشند خود جدا باشند، بسببهای برنجین^{۱۹} و خیکها، در کوچه های تنگ که راه شتر نباشد. و اندر شهر در میان سراها باغچه ها^{۲۰} و اشجار باشد و آب از چاه دهند. و در حرم سلطان سرا بستانه است^{۲۱} که از آن نیکوتر نباشد و دولا بهاساخته اند که آن بساتین را آب دهد^{۲۲} و بر سر بامها هم درخت نشانده^{۲۳} باشند

۱ - ب ، نپ : و همه ارکان دولت و خادمان سیاهان بوند و رومیان. ضبط «ط» نیز روشن نیست و شاید عبارت چنین بوده است : دکانها بسته اند ارکان دولت را . و خادمان سیاهان بوند و رومیان؛ چه توقف ارکان دولت در دکانهای دهلز کاخ سلطنت مسبوق بسابقه است رجوع بتاریخ ابوالفضل بیهقی شود . ۲ - ط : نبوده . ۳ - ط ، ب ، نپ : آن . (متن احتمال «ب» در حاشیه است) . ۴ - ب ، ط : و در . ۵ - نپ : مویز ؛ ۶ - ب ، نپ : نباید که از آن سك (سبکی ؛ حاشیه ب) کنند و هیچکسی را . ۷ - کلاه در «ط» نیست . ۸ - در «نپ» بطور عنوان نیست و کلمه «شهر» هم بخط الحاقیست و عنوان بودنش هم رکیکست چه عین این عنوان درس ۵۳ گذشت و ماذیل همان عنوانیم و هنوز تمام نشده است ، دوباره تکرار عنوان چه معنی دارد و قطعاً متن و «نپ» غلطست و کلمه صفت باید غلط باشد (حاشیه ب) . ۹ - نپ (دراصل) : باب النصر بعد اصلاح کرده اند . ۱۰ - ب ، نپ : اما بناها مرتفعست . ۱۱ - نپ : اشکوب ؛ ب : اشکوب . ۱۲ - نپ : رود . و کلمه نیل از «ط» است . ۱۳ - ط : خوشتر . ۱۴ - ب ، نپ : دور از نیل . ۱۵ - نپ : پنجاه و دو هزار شتر . ۱۶ - نپ : کشد . ۱۷ - ط : سقایانی . ۱۸ - نپ : برنجی . ۱۹ - نپ (دراصل) : باغها بعد اصلاح کرده اند . ۲۰ - ب : حرم بستانه است ؛ ط : بستانه است . ۲۱ - نپ : دهند . ۲۲ - ب : نشاده .

و تفرجگاهها ساخته و در آن تاریخ که من آنجا بودم خانه ییکه زمین وی بیست گز در دوازده گز بود پیاژده^۱ دینار مغربی باجارت داده بودند^۲ در يك ماه، و چهار آشکوب بود، سه از آن بکراه داده بودند و طبقه بالاین را از خداوندش^۳ میخواست که هر ماه بنجدینار مغربی علاوه^۴ بدهد و صاحب خانه بوی ندادی میگفت^۵: مرا باید که گاهی^۶ در آنجا باشم، و مدت یکسال که ما آنجا بودیم همانا^۷ دوبار در آن خانه نشد. و آن سرها چنان بود از پاکیزگی و لطافت که گویی از جواهر ساخته اند نه از گچ و آجر و سنگ. و تمامت سراهای^۸ قاهره جدا جدا نهاده است چنانکه درخت و^۹ عمارت هیچ آفریده بر دیوار غیری نباشد و هر که خواهد هر که که بایدش خانه خود باز تواند شکافت و عمارت کرد که هیچ مضرتی بدیگری^{۱۰} نرسد. و چون از شهر قاهره سوی مغرب بیرون شوی جوی^{۱۱} بزرگ است که آنرا خلیج گویند و آن خلیج را^{۱۲} پدر سلطان کرده است. و او را بر آن آب سیمصد ديه^{۱۳} خالصه است، و سرجوی^{۱۴} از مصر برگرفته است و بقاهره آورده و آنجا بگردانیده^{۱۵} و پیش قصر سلطان میگذرد. و دو کوشک بر سر آن خلیج کرده اند یکی را از آن لؤلؤ خوانند و دیگری را جوهره. و قاهره را چهار جامع است که روز آدینه نماز کنند: یکی را از آن جامع^{۱۶} از هر گویند و یکیرا^{۱۷} جامع نور^{۱۸}؛ و یکی را^{۱۹} جامع حاکم؛ و یکیرا جامع مغز^{۲۰}، و این جامع بیرون شهرست بر لب رود^{۲۱} نیل. و از مصر چون روی بقبله کنند بمطلع حمل باید کرد. و از مصر بقاهره کم از يك میل باشد و مصر جنوبیست و^{۲۲} قاهره شمالی. و^{۲۳} نیل از مصر بگذرد^{۲۴} و بقاهره رسد و بساتین و عمارات هر دو شهر بهم^{۲۵} پیوسته است و تابستان همه دشت و صحرا^{۲۶} چون دریایی^{۲۷} باشد و بیرون از باغ سلطان که بر سر بالایی^{۲۸} است که

- ۱ - نپ (دراصل): پیاژده (اصلاح): پیاژده. ۲ - ب، نپ: بود. ۳ - نپ: خداوندش. ۴ - ب، نپ: کلمه را ندارند. ۵ - در «ط» و او نیست. ۶ - ب، نپ: نداد گفت که. (ظ: گفتی که). ۷ - ط: باشد که مرا باید گاهی. ۸ - نپ، ب: همانان. ۹ - ب: سراها. ۱۰ - «نپ» و او ندارد. ۱۱ - نپ: مضرت بدیگری. ۱۲ - نپ: جوی. ۱۳ - نپ: و این خلیج. ۱۴ - نپ: سیمصد و شصت ديه. ۱۵ - نپ: بگردانید. ۱۶ - کلمه از «ط» است. ۱۷ - نپ (دراصل): انور. بعد اصلاح کرده اند. ۱۸ - ط، ب: میگذرد. ۱۹ - نپ: درهم. ۲۰ - ط: صحاری؛ (متن مطبوع: صحارا). ۲۱ - نپ: دریای. ۲۲ - نپ: بالای.

آن بر^۱ نشود، دیگر همه زیر^۲ آبست.

صفت فتح خلیج - بدان وقت که رود نیل وفا کند، یعنی از دهم شهریور ماه^۳ تا بیستم^۴ آبان ماه قدیم که آب زاید باشد هر ده^۵ گز ارتفاع گیرد از^۶ آنچه در زمستان^۷ بوده باشد و سر^۸ این جویها و نهرها بسته باشد بهمه ولایت، پس این نهر که خلیج میگویند و ابتدای آن پیش شهر مصرست و بقاهره بر میگردد و آن خاص سلطانت، سلطان بر نشیند و حاضر شود تا آن بکشایند، آنوقت دیگر خلیجها و نهرها و جویها بکشایند در همه ولایت، و آن روز^۹ بزرگتر عید^{۱۰}ها^{۱۱} باشد و آن را^{۱۲} رُکوب فتح الخلیج^{۱۳} گویند. چون موسم آن نزدیک رسد بر سر آن جوی بارگاهی عظیم بتکاف^{۱۴} جهت^{۱۵} سلطان بزنند^{۱۶} از دیبای رومی هم بزدوخته و بجواهر مکمل کرده، با همه آلات که در آنجا باشد، چنانکه صد سوار در سایه او بتوانند^{۱۷} ایستاد، و در پیش این شراع خیمه بی بوقلمون و خرگاهی^{۱۸} عظیم زده باشند. و پیش از رکوب در اصطبل سه روز طبل و بوق و کوس زنند تا اسبان با آن آوازا الفت^{۱۹} گیرند، تا چون سلطان بر نشیند دهمزار مرکب بزمین زرین و طوق و سرافسار مرصع^{۲۰} استاده^{۲۱} باشند همه نمد زینهای دیبای رومی و بوقلمون چنانکه^{۲۲} قاصداً بافته باشند^{۲۳} نه^{۲۴} بریده و نه دوخته، و کتابه^{۲۵} برخواستی^{۲۶} نوشته بنام سلطان مصر. و^{۲۷} برهراسبی زرهی یا^{۲۸} جوشنی افکنده و خودی بر کوه^{۲۹} زین نهاده و هر گونه سلاح^{۳۰} دیگر. و بسیار شتران با کژاوه های^{۳۱} آراسته و استران^{۳۲} با عماریهای آراسته، همه بزر و جواهر مرصع کرده و بمر و اربد

۱ - نپ : بر آب (بر آب ۱ حاشیه «ب» . ۲ - نپ : در زیر . ۳ - کلمه ماه در «نپ» نیست . ۴ - ب، ط، سیم . و ظاهراً آبان درست نیست، زیرا مدت افزایش آب نیل را چهار روز گفت و بیستم مهرماه باید باشد . ۵ - نپ : بهژده . ۶ - نپ : واژ . ۷ - نپ (دراصل) : میان . ۸ - بعد اصلاح کرده اند . ۹ - ط : بر سر . ۱۰ - ب : نپ روزها . ۱۱ - نپ (دراصل) : عیدها (عیدهای ۱) بعد اصلاح کرده اند . ۱۲ - نپ : خلیج . ۱۳ - ب : متکلف بجبهت . ۱۴ - نپ : بر میزنند . ۱۵ - ب : آن ... نپ : آن بتواند . ۱۶ - ط، ب : خرگاه . ۱۷ - نپ : آوازه های عظیم الف . ۱۸ - ب، ط : ایستاده . ۱۹ - اصل همه جا : چنانچه . تصحیح متن قیاسی است . ۲۰ - ط : دوخته باشند . ۲۱ - ب، ط، و نه . ۲۲ - ط : کتابتی . ۲۳ - ط «آن» اضافه دارد . ۲۴ - «نپ» واو ندارد . ۲۵ - ط، نپ : با . ۲۶ - ب، ط : سلاحی . ۲۷ - ب : کجاوهای . ۲۸ - نپ (دراصل) : اشتران . بعد اصلاح کرده اند .

جلیلهای^۱ آن دوخته^۲ آورده باشند^۳ در این روز خلیج، که اگر صفت آن کنم سخن بطول^۴ انجامد. آن روز لشکر سلطان همه بر نشینند گروه^۵ و^۶ فوج فوج، و هر قومی را نامی و گنیتی باشد: گروهی را کتامیان^۷ گویند، ایشان از قیروان در خدمت المیز^۸ لدین الله آمده بودند و گفتند بیست هزار سوارند؛ و گروهی را باطلیان گویند، مردم مغرب بودند که پیش از^۹ آمدن سلطان بمصر آمده بودند، گفتند پانزده هزار سوارند؛^{۱۰} گروهی را مصامده میگفتند، ایشان سیاهانند و^{۱۱} از زمین مصمودیان^{۱۲} باشند^{۱۳} و گفتند بیست هزار مردند؛ و گروهی را مشارقه^{۱۴} میگفتند و ایشان ترکان بودند و عجمیان بسبب^{۱۵} آنکه اصل ایشان تازی نبوده است^{۱۶} اگر چه ایشان بیشتر همانجا در مصر زاده اند^{۱۷}. اما اسم ایشان از اصل مشتق بود: گفتند ایشان ده هزار مرد بودند عظیم هیكل؛ گروهی را عبید الشراء^{۱۸} گویند، ایشان بندگان درم خریده بودند، گفتند ایشان سی هزار مردند؛ گروهی را بدویان میگفتند، مردمان حجاز بودند، همه نیزه وران^{۱۹} گفتند پنجاه هزار سوارند؛ گروهی را استادان^{۲۰} میگفتند همه خادمان بودند سفید و سیاه که بنام خدمت خریده بودند و ایشان سی هزار سوار بودند^{۲۱}؛ گروهی را^{۲۲} سرایبان میگفتند و^{۲۳} پیادگان بودند، از^{۲۴} هر ولایتی آمده بودند و ایشان را سپاهسالاری باشد جدا گانه که تیمار ایشان دارد و ایشان هر قومی سلاح ولایت خویش کار کنند، ده هزار^{۲۵} مرد بودند؛ گروهی را^{۲۶} ز نوج^{۲۷} میگفتند، ایشان همه بشمشیر جنگ کنند و بس^{۲۸}

۱- ب، ط: حلیهای؛ نپ (در اصل): حلیلهای (ملیلهای؟؟، حاشیه ب) بعد مانند

«ب» و «ط» حلیهای اصلاح کرده اند؛ متن تصحیح قیاسی است و ضبط اصلی «نپ» نیز ظاهراً همین بوده است. ۲- نپ (در اصل): دوخت، بعد ظاهراً دوخته اصلاح کرده اند. ۳- نپ: باشد

(و ظاهراً فعل «و هر گونه سلاح دیگر الخ» باشد. حاشیه ب). ۴- ب، نپ: کنند سخن بطویل. ۵- ب، نپ: و آن روز. ۶- «نپ» و گروه گروه. ۷- «ط» و او ندارد. ۸- ط: کنایان.

۹- «نپ» از ندارد. ۱۰- ط: سپاهیان اند؛ ب، نپ «واو» ندارند. ۱۱- نپ: مصمودیان. ۱۲- کلمه از

«ط» است. ۱۳- ط: شارقه. ۱۴- ب، نپ: سب. ۱۵- ط: بوده است. ۱۶- ط: بوده اند

و زاده اند. ۱۷- نپ: الشری. ۱۸- ط: نیزه داران. ۱۹- ط: اشادان. ۲۰- ب،

ط: سوارند. ۲۱- «نپ» «را» ندارد. ۲۲- «نپ» و او ندارد. ۲۳- نپ: که از.

۲۴- متن مطبوع «را» ندارد. ۲۵- ط: ز نوج. ۲۶- بجز «ط»: پس.

گفتند ایشان سی هزار مردند. و این همه لشکر روزی خوار^۱ سلطان بودند، و هریک را بقدر مرتبه مرسوم و مُشاهره^۲ معین بود که هر گز براتی بیک دینار بر هیچ عامل و رعیت ننوشتندی، الا آنکه عُمّال آنچه مال ولایات^۳ بودی سال بسال تسلیم خزانسه کردند، و از خزانه بوقت معین ارزاق این لشکرها^۴ بدادندی، چنانکه هیچ علمدار و رعیت را از تقاضای^۵ لشکری^۶ درنجی نرسیدی. و گروهی ملکزادگان و پادشاهزادگان^۷ اطراف عالم بودند که آنجا رفته بودند و ایشانرا از^۸ حساب لشکری و سپاهی نشمردندی، از مغرب و^۹ یمن و روم و صقلاب^{۱۰} و نوبه و حبشه بودند^{۱۱} و ابنای خسرو دهلی^{۱۲} و مادر ایشان بآنجا رفته بودند و فرزندان شاهان گرجی و ملکزادگان دیلمیان و پسران خاقان ترکستان، و دیگر طبقات و^{۱۳} اصناف مردم چون فضلا و ادباء و شعراء و فقهاء^{۱۴} بسیار آنجا حاضر بودند، و همه را ارزاق معین بود، و هیچ بزرگزاده را کم از پانصد دینار ارزاق نبود، و بیود که دوهزار دینار مغربی بود، و^{۱۵} هیچ کار ایشان را^{۱۶} نبود الا آنکه چون وزیر برنشستی^{۱۷} رفتندی، و^{۱۸} سلام کردند و باز بجای خود شدند. اکنون با سر حدیث فتح خلیج رویم:

آن روز که بامداد سلطان بفتح خلیج بیرون خواستی شد، ده هزار مرد بمزد گرفتندی که هریک از آن جنبیتان^{۱۹} که ذکر کردیم یکی را بدست^{۲۰} گرفته بودی و صدصد میکشیدندی، و در پیش بوق و دُهل و سُرنا میزدندی و فوجی از لشکر بر عقب ایشان میشدی، از در حرم سلطان همچو تاسر فتح خلیج بردندی و باز آوردندی، هر مزدوری که از آن جنبیتی کشیده بود سه درم بدادندی^{۲۱} و از پس اسپان شتران^{۲۲} بامدها و مَرَقدها بکشیدندی^{۲۳} و از پس ایشان اشتران^{۲۴} باعمارِ پها. آنوقت سلطان از

۲۰ - ۱ - ط: روزی خود. ۲ - کلمه در «ط» نیست. ۳ - ب، ط: ولایت. ۴ - ب، ط: آن لشکر. ۵ - و او را بدها در «نپ» بفلط زده اند. ۶ - متن مطبوع، «نپ»، ط: تقضای. ۷ - «نپ»: لشکریان. ۸ - ط: در. ۹ - نپ «واو» ندارد. ۱۰ - نپ: صقلاب. ۱۱ - کلمه از «ط» است. ۱۲ - نپ: دیلمی. ۱۳ - و او از «ط» است. ۱۴ - نپ: فضلا و ادبای و شعراء و فقهاء. ۱۵ - «را» تصحیح «ب» است. ۱۶ - نپ: نشستی. ۱۷ - و او از «نپ» است. ۱۸ - «ب» در حاشیه احتمال داده است: جنبیتان. ۱۹ - نپ: بردست. ۲۰ - نپ: بدو دادندی. ۲۱ - نپ: و اشتران. ۲۲ - ط: بکشیدند. ۲۳ - نپ: اشتران.

- همه لشکرها و جنبیبتها دور می آمد ، مردی جوان تمام هیکل ، پداله صورت ، از فرزندان حسین بن علی بن ایطالب صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهُمَا و موی سرسترده^۱ بودی براستری نشسته بود ، زین و لکامی بی تکلف^۲ چنانکه هیچ^۳ زر و سیم بر آن نبود و خویشتن پیراهنی پوشیده سفید^۴ با فوطه بی فراخ و^۵ بزرگ چنانکه در بلاد عرب رسمست و بهجم درآغه میگویند^۶ ، و گفتند آن پیراهن را ذیقی^۷ میگویند و قیمت آن ده هزار دینار باشد ، و عمامه بی هم از آن رنگ بر سر بسته^۸ و همچنین تازیانه بی عظیم قیمتی در دست گرفته و در پیش او سیصد مرد دیلم میرفت همه پیاده و جامه های زربفت رومی پوشیده و میان بسته با^۹ آستین های فراخ برسم مردم مصر ، همه با زوین و تیر^{۱۰} و پایتابها^{۱۱} پیچیده و مظله داری با سلطان میرود ، براسبی نشسته و^{۱۲} دستاری زرین مرصع بر سراو^{۱۳} دستنی جامه پوشیده که قیمت آن ده هزار دینار مغربی باشد ، و آن^{۱۴} چتر که بدست دارد بتکلفی^{۱۵} عظیم همه مرصع و مکمل و هیچ سوار دیگر با سلطان نباشد و^{۱۶} در پیش او این دیلمیان بودند^{۱۷} و بردست راست و چپ او چندین مجمره دار میروند از خادمان ، و عنبر و عوده میسوزند ، و رسم ایشان آن بود که هر کجا سلطان بمردم رسیدی او را سجده کردند و صلوات دادندی . از پس او وزیر میآمدی با قاضی القضاة و فوجی انبوه از اهل علم و ارکان دولت ، و سلطان برفتی تا آنجا که شرع زده بودند بر سر بند خلیج ، یعنی قُم النهر^{۱۸} ، و سواره در زیر آن بایستادی ساعتی بعد از آن خشت زوینی^{۱۹} بدست سلطان دادندی تا بر آن^{۲۰} بندزدی ، و مردم بتعجیل در افتادندی^{۲۱} بکلنگ و بیل و مجرّفه^{۲۲} آن بند را بردیدندی^{۲۳} ، آب خود که

۱ - ب ، نپ : امیر المؤمنین اضافه دارد . ۲ - نپ « بن » ندارد . ۳ - « نپ » افزوده :

والسلام . ۴ - نپ : بسترده . ۵ - نپ افزوده : برو . ۶ - کلمه از « نپ » است . ۲۰

۷ - نپ : نبود . ۸ - نپ : سپید . ۹ - واو از « نپ » است ۱۰ - ط هجم . ۱۱ - نپ : ... گویند .

۱۱ - ب ، نپ : ذیقی . ۱۲ - نپ : رنگ در بسته . ۱۳ - ب ، نپ : « با » ندارد . ۱۴ - نپ : مصر

نیمه زوینها و تیرها در دست : ب : مصر همه بازوینها و تیرها . ۱۵ - نپ : پایتابها .

۱۶ - « نپ » واو ندارد . ۱۷ - نپ : آن . ۱۸ - نپ : این . ۱۹ - نپ : تکلفی .

۲۰ - نپ (در اصل) بودند . (اصلاح) : بوند . ۲۱ - نپ : آن نهر . ۲۲ - نپ ، روینی

(روینی ؟ احتمال حاشیه ب) : ب : زوینی . ۲۳ - ب ، ط : این . ۲۴ - کلمه از « نپ » است .

۲۵ - ط : و سایر آلات ؛ نپ : مجرّفه ؛ ب : مجرّفه متن از حاشیه « ب » است . ۲۶ - نپ : برزدندی .

بالا گرفته باصفا قوت کند و یکبار فرو رود و بغلیج اندر افتد و این روز همه خلق مصر و قاهره بنظاره آن فتح خلیج آمده باشند و انواع بازیهای عجیب^۱ بیرون آورند و اول کشتی که در خلیج افکنده باشد جماعتی آخرسان^۲ که پیارسی گنگ و لال میگویند در آن کشتی نشاندند باشند، مگر آنرا بفال داشته بوده اند و آن روز سلطان ایشان را صدقات فرماید. ویست و یک کشتی بود از آن^۳ سلطان که آبگیری نزدیک قصر سلطان ساخته بودند، چندانکه دوسه میدان و آن^۴ کشتیها هریک را مقدار پنجاه گز طول^۵ و بیست گز عرض بود، همه بتکاف بازر^۶ و سیم و جواهر و دیباها آراسته^۷ که اگر صفت آن کنند اوراق بسیار نوشته شود و بیشتر اوقات آن^۸ کشتیها را در آن^۹ آبگیر چنانکه استر در استر خانه^{۱۰} بسته بودند. و باغی بود سلطانرا بدو فرسنگی شهر که آنرا عین الشمس می گفتند و چشمه یی آب نیکو در آنجا و باغ را خود چشمه باز میخوانند و میگویند که آن^{۱۱} باغ فرعون بوده است. و بنزدیک آن عمارت گونه یی^{۱۲} دیدم چهار باره سنگ بزرگ هریک چون مناره یی و سی گز قایم ایستاده و از سرهای^{۱۳} آن قطرات آب چکان، و^{۱۴} هیچکس نمیدانست که آن چیست. درین^{۱۵} باغ درخت بلسان بود، می گفتند پدران این^{۱۶} سلطان از مغرب آن^{۱۷} تخم بیاوردند و آنجا^{۱۸} بکشتند و در همه آفاق جایی دیگر نیست و بمغرب نیز نشان نمیدهند و آنرا هر چند تخم هست^{۱۹} اما هر کجا میکارند نمیروید و اگر میروید روغن حاصل نمیشود و درخت آن چون درخت موردست که چون بالغ میشود شاخهای آنرا بتیفی^{۲۰} خسته میکنند و شیشه یی بر هر موضعی میبندند تا این^{۲۱} دهنوت^{۲۲} همچنانکه صمغ از آنجا بیرون می آید. چون^{۲۳} دهن تمام بیرون آید^{۲۴} درخت خشک می شود و چوب آنرا

۱۰

۱۵

۲۰

۲۵

۱ - نپ : بار . - و او از «نپ» است . ۲ - کلمه در «ط» نیست . ۳ - نپ : عجب . ۴ - نپ : خلیج افکنده جماعتی اخرسان را . ۵ - ط بودند . («ب» در حاشیه افزوده : از این صیغه شکیه که بسیار نادرست غفلت نشود) . ۶ - ط : از مال . ۷ - نپ : این . ۸ - نپ : طول بود . ۹ - نپ : بزر . ۱۰ - نپ : بر آراسته . ۱۱ - نپ : اشتر را در استر سرای . ۱۲ - ب، ط : عمارتی کهنه . ۱۳ - «نپ» : اصلاح جدید است و اصل متن معلوم نیست چه بوده . ۱۴ - نپ : «واو» ندارد . ۱۵ - ب، ط : و در . ۱۶ - ب، ط : آن . ۱۷ - نپ : این . ۱۸ - نپ : و آن . ۱۹ - ط : تخم است . ۲۰ - ط : بتیف . ۲۱ - نپ : آن . ۲۲ - ب، نپ : دهنوت . ۲۳ - نپ : و چون . ۲۴ - نپ : آمد .

باغبانان بشهر آورند و بفروشند^۱ ویرا^۲ پوستی سطر باشد که چون از آنجا باز میکنند و میخورند طعم کوز^۳ دارد و از بیخ آن درخت سال دیگر شاخها برمیآید و همان عمل با آن میکنند.

شهر قاهره را ده محاطست^۴، و ایشان محاطرا حاره میگویند^۵، و اسامی

آن اینست :

۱ - حارة^۱ برجوان . ۲ - حارة زویلة . ۳ - حارة الجودریة^۲ . ۴ - حارة الأمراء .

۵ - حارة الدیالمة^۳ . ۶ - حارة الروم . ۷ - حارة الباطلیة^۴ . ۸ - قصر الشوك .

۹ - عید الشری . ۱۰ - حارة المصامدة .

صفت شهر مصر - بر بالای^۱ نهاده و جانب مشرقی^۱ شهر کوهست، امانه بلند

بلکه سنگهاست^۲ و پشته‌های سنگین و بر کرانه^۳ شهر مسجد طولون است، بر سر

بلندی، و دو دیوار محکم کشیده که جز دیوار آمد^۴ و میافارقین^۵ بمثل آن^۶

ندیدم، و آن را^۷ امیری از^۸ عتاسیان کرده است که حاکم مصر بوده است. و

بروزگار حاکم بامر الله که جد^۹ ابن سلطان بود^{۱۰} فرزندان این^{۱۱} طولون بیامده‌اند^{۱۲} و

این مسجد را به سی هزار دینار مغربی بحاکم بامر الله فروخته^{۱۳} و بعد از مدتی دیگر بیامده‌اند

و^{۱۴} مناره بیکه در آن مسجدست^{۱۵} بکندن گرفته^{۱۶}. حاکم فرستاده است که شما

مسجد را^{۱۷} بمن فروخته اید چگونه خراب میکنید؛ گفته اند ما مناره فروخته ایم. پنجهزار^{۱۸}

۱ - ط : می آورند و می فروشند . ۲ - کلمه از «ط» است . ۳ - ط : نور .

۴ - نپ : شهر قاهره ده محلت بود در آن وقت . ۵ - نپ : گویند . ۶ - ب : اول ؛ شماره

های ۱ تا ۱۰ از «ط» است . ۷ - نپ : الجودریه . ۸ - نپ : دیامله . ۹ - نپ : نالیه .

۱۰ - («ب» در حاشیه افزوده : «بایام مصدریه اسمیه ظاهراً یعنی بر ارتفاع که ما حالا «بلندی»

گوییم») - و این شرح از روشنی محلی ندارد . ۱۱ - ط : شرقی . ۱۲ - نپ : سنگست

و او بعد را هم ندارد . ۱۳ - ب، ط : کناره . ۱۴ - نپ (در اصل) : امت (اصلاح) : عید .

۱۵ - نپ : میافارقین . ۱۶ - ب، نپ : به از آن . ۱۷ - «را» در «نپ» العاقبت .

۱۸ - ب، نپ : از آن . و در «نپ» «آن» را بعد بخط الحاقی زده است . ۱۹ - نپ : غیر .

۲۰ - ط : بوده . ۲۱ - «این» را در «نپ» بخط الحاقی زده است . ۲۲ - ط : آمده . ۲۳ - ب،

ط : مغربی فروخته . ۲۴ - ب، ط : بیامده اند . ۲۵ - ط : بفروخته ؛ ب : فروخته ؛ نپ : فروخته

بعد آنرا زده و بخط اصلی رویش نوشته : «لا» . متن تصحیح قیاسیست . ۲۶ - ب : گرفتند ؛ ط : و خواستند تا

بکنند . ۲۷ - ط : فرستاد که شما بمن ؛ ب : ... که شما بمن . ۲۸ - ط : گفتند مناره را ... ؛ ب :

گفتند ما مناره را ... ۲۹ - ب، ط : و پنجهزار .

دینار بایشان داده است و مناره را هم بخریده^۱. و سلطان ماه رمضان آنجا نماز کردی و^۲
روزهای جمعه.

و شهر مصر از بیم آب^۳ بر سر بالایی نهاده است و وقتی سنگهای بلند بزرگ
بوده است، همه را بشکسته اند و هموار کرده^۴ و اکنون آنچنان جایها را عقبه گویند.
و چون از دور شهر مصر را نگاه^۵ کنند پندارند کوهیست و جای هست^۶ که چهارده
طبقه از^۷ بالای یکدیگرست، و جای^۸ هفت طبقه. و از ثقات شنیدم که شخصی بر بام
هفت طبقه باغچه‌یی کرده بود و کوساله‌یی آنجا^۹ برده و پرورده تا بزرگ شده^{۱۰} و آنجا
دولابی ساخته که این گاو میگردانید، و آب از چاه بر میکشید و بر آن بام درختهای
نارنج و تریج و موز و غیره کشته، و همه در بار آمده و گل و سپر غمها^{۱۱} همه نوع
کشته. و از بازرگانی معتبر شنیدم که بسی سراهاست در مصر که در او حجره هاست برسم
مُسْتَفْل یعنی بکرا دادن^{۱۲} که مساحت آن سی ارش در سی ارش باشد^{۱۳} سیصد و پنجاه
تن در آن باشند و بازارها و کوچه‌ها در آنجا است^{۱۴} که دائماً قنادیل سوزد چونکه^{۱۵}
هیچ روشنایی در آنجا^{۱۶} بر زمین نیفتد و رهگذر مردم باشد و در^{۱۷} شهر مصر غیر
قاهره هفت جا معست چنانکه بهم پیوسته^{۱۸} و بهر دوشهر پانزده مسجد آدینه است که
روزهای جمعه در^{۱۹} هر جای خطبه و جماعت باشد. در میان بازار مسجدیست که
آنرا باب الجوامع گویند، و آنرا^{۲۰} عَمْرُوعاص ساخته است^{۲۱} بروزکاری که از دست
معاویه امیر مصر بوده^{۲۲}، و آن مسجد بیچار صد عمود رُخام قائمست و آن دیوار که

- ۱ - ب، ط: داده ... بخرید. ۲ - نپ: در. ۳ - نپ: «از بیم آب» ندارد.
۴ - ب، ط: بشکستند... کردند. ۵ - ب، ط: نگاه. ۶ - ط: و خانه هاست؛ ب: خانهای
هست. ۷ - ط: در. ۸ - ط، ب: و خانه‌های. ۹ - نپ: بر آنجا. ۱۰ - ب، نپ:
شده بود. ۱۱ - نپ (در اصل) سرخمها (اصلاح): سرغمها. ۱۲ - پنج کلمه اخیر در «ط»
نیست؛ ب، نپ اصلاحی: ... بکرایه ... ۱۳ - ط: ساعت؛ ... نپ: ... ارش باشد درسی ارش.
۱۴ - ط: آنجا هست. ۱۵ - نپ (در اصل): که بعد اصلاح کرده‌اند. ۱۶ - «در آنجا» در
«نپ» الحاقیست. ۱۷ - نپ: رهگذار ... و اندر. ۱۸ - نپ: پیوسته. ۱۹ - نپ:
«در» را بغط الحاقی زده است. ۲۰ - نپ: و آن. بعد اصلاح کرده‌اند. ۲۱ - ط: ساخته.
۲۲ - ط: بروزگار معاویه که از دست وی ...؛ نپ، ب: ... بود.

محراب براوست سرتاسر تخته‌های^۱ رُخام سپیدست^۲ و جمیع^۳ قرآن بر آن تخته‌ها
 بخطی زیبا نوشته، و از بیرون بچهار حد مسجد بازارهاست و درهای مسجد در آن^۴
 گشاده و مدام در آن مُدرّسان و مُقریان نشسته، و سیاحت گاه^۵ آن شهر بزرگ
 آن مسجدست، و هرگز نباشد که درو کمتر از پنج هزار خلق باشد، چه از طلاب
 علوم و چه از غریبان^۶ و چه از کاتبان که چک و قبالة نویسند و غیر آن. و آن مسجد
 را^۷ حاکم از فرزندان عمروعاص بخريد که نزدیک او رفته بودند و گفته [که]^۸
 ما محتاجیم و درویش و این^۹ مسجد پدر ما کرده است اگر سلطان اجازت دهد بکنیم
 و سنگ و خشت آن بفروشیم. پس حاکم صد هزار دینار بایشان داد و آنرا بخريد
 و همه اهل مصر را برین گواه کرد، و بعد از آن بیست^{۱۰} عمارات عجیب در آنجا بکرد
 و فرمود^{۱۱} و از جمله چراغانی نقره گین^{۱۲} ساختند شانزده پهلو چنانکه هر^{۱۳} پهلوی
 از و يك آرشی و نیم باشد، چنانکه دایره چراغدان بیست و چهار آرشی باشد و هفتصد
 و اند چراغ در وی می افروزند در^{۱۴} شبهای عزیز، و گفتند وزن آن بیست و پنج قنطار
 نقره است، هر^{۱۵} قنطاری^{۱۶} صد رطل و^{۱۷} هر رطلی^{۱۸} صد و چهل و چهار درهم نقره
 است. و گویند^{۱۹} چون این^{۲۰} چراغدان ساختند^{۲۱} بهیچ در در نمیکنجید، از درهای
 جامع، از بزرگی که بود، تا دری فرو گرفتند^{۲۲} و آنرا در مسجد بردند و باز
 در بر نشانند^{۲۳}. و همیشه درین مسجد ده توحصیر^{۲۴} رنگین نیکو بر بالای یکدیگر
 گسترده باشد. و هر شب زیاده از صد قندیل افروخته، و محکمه قاضی القضاة در

- ۱ - نپ: بتغیهای (= ظ: بتغتهای. حاشیه ب). ۲ - ط: رخام است.
 ۳ - نپ: و جامع. ۴ - نپ: (اصل): آن (اصلاح): آنها. ۵ - در «نپ» و او
 بخط العاقیست. ۶ - نپ: و ساحت (اصلاح) و ساحت گاه. ۷ - نپ: غربا.
 ۸ - نپ: و این مسجد نیز ۹ - جمله و آن مسجد را... تا اینجا در «ب» مکرر شده
 است. ۱۰ - ب: گفتند؛ ط: گفته بودند. ۱۱ - ب، ط: و. ۱۲ - ط: «و فرمود»
 ندارد؛ «نپ» و او بعدا ندارد (ظ). ۱۳ - ب، نپ: نفرکین. ۱۴ - ب: بر؛ نپ (ظ):
 هر. ۱۵ - «نپ» گویا العاقی است. ۱۶ - نپ: و هر. ۱۷ - ب: قنطار.
 ۱۸ - و او در «نپ» نیست. ۱۹ - ب، ط: رطل. ۲۰ - ب: گویند که. ۲۱ - نپ:
 آن. ۲۲ - ب، ط: ساخته شد. ۲۳ - نپ: ... فرا گرفتند؛ ط: تا آنکه دری فرا گرفتند.
 ۲۴ - ب، ط: در را نشانند. ۲۵ - ط: مسجد حصیرهای.

این مسجد باشد. و بر جانب شمالی مسجد بازاریست که آنرا سُوقُ القَنَادیل خوانند، در هیچ بلد^۱ چنان بازاری نشان نمیدهند، هر طرایف^۲ که در^۳ عالم باشد آنجا یافت شود. و آنجا آلتها دیدم که از ذَبَل^۴ ساخته بودند، چـون صندوقچه و شانه و دسته کارد و غیره. و آنجا بلور سخت نیکو دیدم، و استادان نفز^۵ آنرا میتراشیدند و آنرا از مغرب آورده بودند، و میگفتند درین نزدیکی^۶ در دریای قُلم بلوری پدید آمده است که لطیفتر و شفافتر از بلور مغربست و دندان فیل دیدم که از زنگبار آورده بودند، از آن بسیار^۷ بود که زیادت از دویست من بود و^۸ یکعدد پوست گاو آورده بودند از حبشه که همچون^۹ پوست پلنگ بود و از آن نعلین سازند. و از حبشه مرغ^{۱۰} خانگی آورند^{۱۱} که نیک بزرگ باشد^{۱۲} و نُقَطَهای سپید بروی و بر سر کلاهی دارد بر مثال طاووس. و در مصر غسل بسیارخیزد، و شکرهم^{۱۳}.

روز^{۱۴} سیوم دیمه قدیم از سال چهارصد و شانزده عجم این میوه ها و سپرغمهاییک روز دیدم که ذکر میرود و هی هذہ: گل سرخ؛ نیلوفر؛ نرگس؛ ترنج؛ نارنج، لیمو؛ مرگب^{۱۵}؛ سیب؛ یاسمن؛ شاه سپرغم؛ بهی^{۱۶}؛ انار؛ امرو؛ خربوزه^{۱۷}؛ دستنبویه؛ موز؛ زیتون؛ هلیله^{۱۸}؛ تر؛ خرما؛ تر، انگور؛ نیشکر؛ بادنجان؛ کدوی تر؛ ترب؛ شلغم؛ کرنب؛ باقلای^{۱۹} تر؛ خیار؛ بادرنک؛ پیاز تر؛ سیر تر، جزر؛ چغندر^{۲۰}. هر که اندیشه کند که این انواع میوه و ریاحین که بعضی خرفی است و بعضی ربیعی و^۱ بعضی صیفی و بعضی شتوی چگونه جمع بوده باشد همانا قبول نکند،

۱ - ب، نپ: بلاد. ۲ - نپ (اصل): طرائف (ظ) (اصلاح: ظرائف)؛ ب: ظرائف. ۳ - نپ: که در همه بلاد. ۴ - ب، ط (نپ: اصلی): دهل. (نپ: اصلاحی): دبل. (ذبل یعنی سنگ لاک پشت که شانه و دست بند از آن میسازند. حاشیه ب). ۵ - نپ: نفز که. ۶ - نپ: نزدیک. ۷ - نپ: بسیار از آن بود. ۸ - نپ «واو» ندارد. ۹ - ب، ط: همچو. ۱۰ - نپ: مرغی. ۱۱ - ط: آورده بودند؛ ب: آورده اند. ۱۲ - ط: بود. ۱۳ - نپ: و با شکر هم سفر؛ ۱۴ - کلمه در «نپ» نیست. ۱۵ - کلمه در «ط» نیست. ۱۶ - ط، ب: به. ۱۷ - نپ: خربزه. ۱۸ - بجز «ط»؛ بلیله. ۱۹ - نپ: باقلی. ۲۰ - ب: چغندر؛ نپ: چغندر.

فاما^۱ مرا درین غرضی نبوده^۲ و ننوشتیم الا آنچه دیدم، و بعضی که شنیدم و نوشتم، عهده^۳ آن بر من نیست، چه ولایت مصر وسعتی دارد عظیم، همه نوع هواست از سردسیر و گرم سیر و از همه^۴ اطراف هر چه باشد بشهر آورند و بعضی در بازارها بفروشند^۵.

- و بمصر سفالینه^۶ سازند از همه نوع چنان لطیف و شفاف که دست چون بر بیرون نهند از اندرون بتوان دید، از کاسه و قدح و طبق و غیره، و رنگ کنند آنرا چنانکه رنگ بوقلمون را ماند چنانکه از هر جهتی که بداری رنگ دیگر نماید. و آبکینه سازند که^۷ بصفای پاک و بزبرد^۸ ماند و آن را بوزن فروشند. و از بژازی تقه شنیدم که یکدرم^۹ سنگ ریسمان سه دینار مغربی بخرند^{۱۰} که سه دینار و نیم نیشابوری باشد. و به نیشابور پرسیدم که ریسمانی که از همه نیکوتر باشد چگونه خردند؟ گفتند ۱۰ هر آنچه بی نظیر باشد یکدرم به پنج درم بخرند.

- شهر مصر بر کنار نیل نهاده است بدرازی، و بسیاری کوشکها و منظرها چنانست که اگر خواهند آب بریسمان از نیل بردارند. اما آب شهر^{۱۱} همه سقایان آوردند از نیل، بعضی بشتر و بعضی بدوش. و سبوها دیدم از برنج دمشق که هر يك سیه من آب گرفت و چنان بود که پنداشتی زردین است. یکی مرا حکایت کرد که زنی است که ۱۰ پنجهزار از آن^{۱۲} سبو دارد که بمزد میدهد هر سبویی ماهی^{۱۳} یکدرم، و چون بازسپارند باید^{۱۴} سبو درست بازسپارند. و در پیش مصر جزیره ای در میان نیل است که وقتی شهری کرده بودند و آن جزیره مغربی شهر ست و در آنجا مسجد آدینه بیست و باغهاست آن پاره ای سنگ بوده است در میان رود. و این دو شاخ از نیل هر يك را^{۱۵} بقدر جی چون تقدیر کردم اما بس^{۱۶} نرم و آهسته می رود. و میان شهر و جزیره جبری^{۱۷}

۱ - ط : مانا . ۲ - نپ : نبود . ۳ - «نپ» کلمه را ندارد . ۴ - ب ، ط : میفروشند .

۵ - همه جا : سفالینه . (متن احتمال حاشیه «ب» است) . ۶ - نپ «که» ندارد .

۷ - نپ : پاک و بزبرد . ۸ - ط ، ب : یکدرم . ۹ - نپ : بخریدند . ۱۰ - ط : شهر را .

۱۱ - نپ : این . ۱۲ - ط : هر سبویی ؛ نپ : هر روز سبویی ؛ ب : هر سبوی

۱۳ - ب ، ط : هر يك . ۱۴ - ط : آبش . ۱۵ - نپ : جسر .

بسته است به سی و شش پاره کشتی و بعضی از شهر^۱ دیگر سوی آب نیلست و آنرا
 جیزه خوانند^۲ و آنجا نیز مسجد آدینه بیست، اما چس نیست، بزورق و معبر گذرند.
 و در مصر چندان کشتی و زورق باشد که بیفداد و بصره نباشد. اهل بازار مصر هر
 چه فروشند^۳ راست گویند و اگر کسی بمشتی^۴ دروغ گوید او را براشتی نشانند^۵
 و زنگی بدست او دهند تا در شهر میگردد^۶ و زنگ میجنباند و منادی میکند که من
 خلاف گفتم و^۷ ملامت می بینم، و هر که دروغ گوید سزای او ملامت باشد در بازار آنجا
 از بقال و عطار و پیلهور هر چه فروشند باردان آن از خود بدهند اگر زجاج باشد
 و اگر سفال و اگر کاغذ، فی الجمله احتیاج نباشد که خریدار باردان بردارد. و روغن
 چراغ آنجا از تخم ترب و شلغم گیرند و آنرا زیت حار^۸ گویند و آنجا^۹ کنجد اندک
 باشد و^{۱۰} روغنش عزیز باشد^{۱۱} و روغن زیتون ارزان بود و^{۱۲} پسته گران تر از بادام
 است و^{۱۳} مغز بادام ده من از يك دینار نگذرد. و اهل بازار و دکان داران بر خران
 زینی نشینند^{۱۴} که آیند و روند از خانه بی بازار و هر جا بر سر کوچه ها بسیار خران زینی
 آراسته داشته باشند، که اگر کسی خواهد بر نشیند و اندک کرایه میدهد^{۱۵} و گفتند
 پنجاه هزار بهیمه زینی باشد که هر روز زین کرده بکرا^{۱۶} دهند، و بیرون از لشکریان
 و سپاهیان^{۱۷} بر اسب نشینند^{۱۸} یعنی اهل بازار و روستا و محترفه^{۱۹} و خواجگان،
 و بسیار خر^{۲۰} ابلق دیدم همچو اسب بل لطیف تر. و اهل شهر عظیم توانگر بودند در
 آنوقت که آنجا بودم. و در سنه تسع و ثلثین و اربعمائه سلطان را پسری آمد، فرمود^{۲۱}
 که مردم خر می کنند، شهر و بازارها^{۲۲} بیاراستند چنانکه اگر وصف آن کرده شود

۱ - نپ: شهر مصر. ۲ - کلمه در «ط» نیست. ۳ - نپ: فروشند بمشتی
 بگویند و. ۴ - نپ: مشترا (کذا). ۵ - ب، ط: برشتی نشانده. ۶ - ط: و در
 شهر بگردانند. ۷ - «نپ» و او ندارد. ۸ - نپ (در اصل): جا (اصلاح): حر(۲).
 ۹ - نپ «آنجا» ندارد. ۱۰ - متن مطبوع «واو» ندارد. ۱۱ - کلمه در «ط»
 و «ب» نیست. ۱۲ - واو از «ط» است. ۱۳ - نپ: «است و» ندارد. ۱۴ - ط: بر نشینند.
 ۱۵ - نپ: بدهد. ۱۶ - ب، ط: بکرایه. ۱۷ - «نپ» بخط العاقی افزوده: کسی.
 ۱۸ - نپ: نشیند (= نشینند). ۱۹ - ط: متفرقه. ۲۰ - نپ: خران. ۲۱ - نپ:
 و فرمود. ۲۲ - ب: بازار؛ ط: بازار را.

همانا که بعض^۱ مردم آنرا باور نکنند و استوار ندارند که دکانهای بزازان و صرّافان و غیر هم چنان بود که از زر و جواهر و نقد و جنس^۲ و جامه‌های زربفت و قصب جایی نبود^۳ که کسی بنشیند و همه از سلطان ایمنند^۴ که هیچکس از عوانان و غمازان نمی-ترسید و بر سلطان اعتماد داشتند که بر کسی^۵ ظلم نکند و بمال کسی هرگز طمع نکند و آنجا مالها دیدم از آن مردم که اگر گویم^۶ یا صفت کنم مردم عجم را قبول نیفتند^۷ و مال ایشانرا حدّ و حصر^۸ نتوانستم^۹ کرد و آن آسایش و امن^{۱۰} که آنجا دیدم هیچ جا ندیدم و آنجا شخصی^{۱۱} ترسا دیدم که از متمولان مصر بود چنانکه گفتند کشتی‌ها و مال و ملک او را قیاس نتوان کرد، غرض آنکه یکسال آب نید وفا نکرد و غله گران شد، وزیر سلطان این ترسا را بخواند و گفت: سال نیکو نیست و بر دل سلطان جهت رعیت بارست، تو چند غله توانی^{۱۲} بدهی خواه بیها، خواه بقرض؟ ترسا گفت: بسعادت سلطان و وزیر من چندان غله مهیا دارم که شش سال نان مصر بدهم، و در^{۱۳} این وقت لامحاله چندان خلق در مصر بود که آنچه در نیشابور بودند خمس ایشان بجهد بود و هر که مقادیر داند معلوم او باشد که کسی را چند مال باید تا غله او این مقدار باشد، و چه ایمن رعیتی و عادل سلطانی بود^{۱۴} که در ایام ایشان چنین حالا باشد و چندین مالها، که نه سلطان بر کسی^{۱۵} ظلم و جور کند و نه رعیت چیزی پنهان و پوشیده دارد. ۱۵ و آنجا کاروانسرای دیدم که دارالوزیر میگفتند، در آنجا قصب فروشد و دیگر هیچ و در آشکوب زیر خیاطان نشینند و در بالای^{۱۶} رفا آن^{۱۷}. از تیم بان^{۱۸} پرسیدم که اجرت^{۱۹} این تیم چندست؟ گفت: هر سال بیست هزار دینار مغربی بود، اما این ساعت

۱ - نپ: بعضی. ۲ - نپ (در اصل): مردم آن. (اصلاح): مردم را آن.

۳ - نپ: «و جنس» ندارد. ۴ - کلمه نبود از «ط» است؛ نپ: جای. ۵ - نپ: ایمن. ۶ - نپ: کس. ۷ - نپ: بگویم. ۸ - ب: نیافتند. ۹ - نپ: ندانستم.

۱۰ - «و امن» از «نپ» است. ۱۱ - ط: شخص. ۱۲ - نپ: توانی که.

۱۳ - ب، ط: در این. ۱۴ - ط: باید. ۱۵ - نپ: کس. ۱۶ - نپ: در بالای همه. ۱۷ - «ط» «در بالای رفا آن» ندارد. ۱۸ - ب، نپ: قیم آن. ۱۹ - ب،

نپ: اجرة.

کوشه‌یی از آن خراب شده است^۱ عمارت میکنند، هر ماه یک هزار دینار حاصل کند یعنی دوازده هزار دینار و گفتند^۲ که در این شهر بزرگتر از این^۳ و بمقدار این دویست خان باشد.

صفت خوان سلطان - عادت ایشان چنین^۴ بود که سلطان در سالی بدو عید خوان بنهد^۵ و بار دهد خاص و عام^۶ را، آنانکه خاص^۷ باشند در حضرت او باشند و آنچه عام باشد^۸ در دیگر سراها و مواضع و من اگر چه بسیار شنیده بودم، هوس بود^۹ که برای العین بینم. با یکی از دیران سلطان که مرا با او صحبتی اتفاق افتاده بود و دوستی پدید^{۱۰} آمده گفتم: من بارگاه ملوک و سلاطین عجم دیده‌ام چون سلطان محمود غزنوی و پسرش مسعود، ایشان پادشاهان بزرگ بودند، با نعمت و تجل بسیار اکنون میخواهم که مجلس امیرالمؤمنین را هم بینم^{۱۱}. او با پرده دار^{۱۲} که صاحب البستر^{۱۳} گویند بگفت^{۱۴} سلخ رمضان سنه اربعین و اربعمائه که مجلس آراسته بودند تا دیگر روز که عید بود و^{۱۵} سلطان از نماز بآنجا آید و بخوان^{۱۶} بنشینند، مرا آنجا^{۱۷} برد. چون از در سرای بدرون^{۱۸} شدم عمارتها و صقه‌ها و^{۱۹} ایوانها دیدم که اگر وصف آن کنم کتاب بتطویل^{۲۰} انجامد. دوازده قصر در هم ساخته همه مریعات^{۲۱} که در هر یک که میرفتی از دیگری^{۲۲} نیکوتر بود و هر یک بمقدار^{۲۳} صد آرش در صد آرش. و یکی از این جمله چیزی بود شصت^{۲۴} اندر شصت^{۲۵} آرش^{۲۶} و تختی بتمامت عرض خانه نهاده بعلو^{۲۷} چهار گز^{۲۸} از سه جهه آن تخت همه از زر بود، شکارگاه و میدان و غیره بر آن تصویر

- ۱ - ب، ط: شده. ۲ - ط: گفتند. ۳ - ط، و متن مطبوع افزوده: نیست. ۴ - ب، ط: چنین. ۵ - ب، ط: خان نهد. ۶ - ب، نپ: خواص و عوام را. ۷ - ب، نپ: آنکه خواص. ۸ - ب: عوام باشند؛ نپ: ... باشند. ۹ - ط: داشتیم. ۱۰ - «نپ» و او ندارد. ۱۱ - ب: بدید؛ نپ: (اصل): بادید (اصلاح): بدید. ۱۲ - نپ: «هم» ندارد؛ ب: بینم. ۱۳ - نپ: پرده دار ایشان. ۱۴ - ط: ابستر. ۱۵ - ط: می گویند...؛ نپ: .. بگفت و. ۱۶ - و او از «نپ» است. ۱۷ - نپ: بخان. ۱۸ - ط: بآنجا. ۱۹ - ب، نپ: بدر (احتمال حاشیه ب: در). ۲۰ - نپ: صفها. ۲۱ - ط: بطول. ۲۲ - دو کلمه اخیر در «ط» نیست. ۲۳ - نپ: ... از یکدیگر؛ ب: میرفتم از یکدیگر؛ ط: میرفتم.. ۲۴ - نپ: مقدار. ۲۵ - نپ: شصت. ۲۶ - کلمه از «ط» است. ۲۷ - «نپ» افزوده: در عرض چهار گز.

کرده و کتابتی^۱ بخط پاکیزه بر آنجا نوشته و همه^۲ فرش و طرح که درین حرم بود همه آن بود که دیبای رومی و بوقلمون^۳ باندازه هر موضعی بافته^۴ بودند، و دار آفرینی^۵ مُشَبَّک از زر بر کناره‌های آن^۶ نهاده که صفت آن نتوان کرد و از پس تخت که با جانب دیوارست درجات نقره کین^۷ ساخته و آن تخت خود چنان بود که اگر این کتاب سر بسر صفت آن باشد سخن مستوفی و کافی نباشد. گفتند پنجاه هزار من شکر راتبه^۸ آن روز باشد که سلطان خوان^۹ نهد. آرایش خوان^{۱۰} را درختی دیدم^{۱۱} چون درخت ترنج و همه شاخ و برگ و بار آن^{۱۲} از شکر ساخته و اندر و هزار^{۱۳} صورت و تمثال ساخته، همه از شکر و مطبخ سلیمان بیرون از قصرست و پنجاه غلام همیشه در آنجا ملازم باشند و از گوشک راه بمطبخست در زیر زمین و ترتیب ایشان چنان مهیا بود که هر روز چهارده شتر وار^{۱۴} برف بشرابخانه^{۱۵} سلطان بردندی و از آنجا بیشتر امراء و خواص را راتبه‌ها^{۱۶} بودی و اگر مردم شهر جهت رنجوران طلبیدندی هم بدادندی و همچنین هر مشروب و ادویه که کسی را در شهر بایستی از^{۱۷} حرم بخواستندی بدادندی و همچنین روغنهای دیگر چون روغن بُلْسان و غیره^{۱۸} چندانکه این اشیاء مذکوره^{۱۹} خواستندی منعی و عذری نبودی.

سیرت^{۲۰} سلطان مصر^{۲۱} - امنیت^{۲۲} و فراغت اهل مصر بدان حد بود که دکان‌های بزازان و صرافان و جوهریان را در نبستندی، الادامی بروی کشیدندی، و کس نیارستی بهیزی دست بردن. مردی یهودی بود جوهری که سلطان را^{۲۳} نزدیک بود و او را مال بسیار بود و همه اعتماد جوهر خریدن بر او^{۲۴} داشتند. روزی لشکریان دست^{۲۵} بر این

- ۱ - نپ: کتابه. ۲ - نپ: هر. ۳ - ط: همه دیبای. . . بوقلمون بود. ۴ - نپ: یافته. ۵ - نپ: دار آفرینی. ۶ - «آن» از «ط» است. ۷ - ب: نقر کین. ۸ - نپ: راتب. ۹ - نپ: خان. ۱۰ - نپ: و درختی دیدم ساخته. ۱۱ - ط: آن را. ۱۲ - ط: بودند و بهزار. ۱۳ - ط: شتر دار. ۱۴ - ط: بشرابخانه. ۱۵ - «نپ» و او اضافه دارد. ۱۶ - ب، نپ: اشیای مذکور. ۱۷ - ب، نپ: سیر. (سیر: ۲). ۱۸ - کلمه در «ط» نیست. ۱۹ - ب، نپ: امن. ۲۰ - نپ: سلطان. ۲۱ - نپ: برو. ۲۲ - نپ: سلطان.

یهودی^۱ برداشتند و او را بکشتند، چون این کار بکردند^۲ از قهر سلطان بترسیدند و بیست هزار سوار برنشستند و بمیدان آمدند و لشکر بصحرای بیرون شد و خلق شهر از آن بترسیدند و آن لشکر تا نیمه روز در^۳ میدان ایستاده بودند، خادمی^۴ از سرای بیرون آمد^۵ و بر در سرای بایستاد و گفت سلطان میفرماید که بطاعت هستید یا نه، ایشان بیکبار آواز دادند که بند گانیم و طاعت دار، اما گناه کرده ایم، خادم گفت سلطان میفرماید که باز گردید، در حال باز گشتند. و آن جهود مقتول را ابوسعید گفتندی پسری داشت و برادری، گفتند مال او را خدایتعالی داند که چذ دست و گفتند بر بام سرای سیصد تفرانقره گین بنهاده است^۶ و^۷ در هر یک درختی کشته، چنانست که باغی و^۸ هم بدرختهای مشمر و حامل،^۹ برادر او کاغذی نوشته بخدمت سلطان فرستاد^{۱۰} که دو بیست هزار دینار مغربی خزانه را خدمت کنم، در سر این وقت^{۱۱}، از آنکه می ترسید سلطان آن کاغذ بیرون فرستاد تا بر سر جمع بدریدند و گفت که شما ایمن باشید و بخانه خود^{۱۲} باز روید که نه کس را^{۱۳} با شما کارست و نه ما بمال کسی محتاج، و ایشانرا استمالت کرد.

از شام تا قیروان که من رسیدم در تمامی شهر ها و روستاها هر^{۱۴} مسجد که بود همه را اخراجات بروکیل سلطان بود، از روغن چراغ و حصیر و بویا و زیلو و مشاهرات و مواجبات قیمیان و فراشان و مؤذنان و غیرهم. و یکسال والی شام نوشته بود که^{۱۵} زیت اند کست اگر فرمان باشد مسجد را^{۱۶} زیت حار بدهیم، و آن روغن تـرب و شلغم باشد، در جواب گفتند: توفرمانبری نه وزیر ی، چیزیکه بخانه خدا تعلق داشته باشد در آن تغییر^{۱۷} و تبدیل جایز نیست وقاضی القضاة را هر ماه دو هزار دینار مغربی مشاهره بود و هر قاضی^{۱۸} بنسبت وی، تا بمال کس^{۱۹} طمع نکنند و بر مردم

۲۰. ۱ - نپ: یهود. ۲ - نپ: کردند. ۳ - متن مطبوع: بصحارا. ۴ - نپ: نیروز در آن. ۵ - نپ: (اصل): خادمان (اصلاح): خادم. ۶ - نپ: آمدند. ۷ - نپ: نفرکین نهاده است. ۸ - «نپ» واو ندارد. ۹ - نپ: حال. ۱۰ - نپ: «فرستاد» ندارد. ۱۱ - ب: ط: آن وقت. ۱۲ - «نپ» کلمه را ندارد. ۱۳ - ط: کسی را. ۱۴ - ط: روستا. ۱۵ - نپ: که امسال. ۱۶ - نپ: بمساجد را (ط: مساجد را. حاشیه ب). ۱۷ - نپ: در آن تغییر ب: در آنجا. ۱۸ - «نپ» افزوده را (ظ). ۱۹ - نپ: کسی.

حیف نرود. و عادت آنجا چنان بود که در اواسط رجب مثال سلطان در مساجد بخواندندی که یا مَعشَرُ الْمُسْلِمِینِ موسم حج میرسد و سیل سلطان بقرار معهود با لشکریان^۱ و اسبان و شتران^۲ و زاد مُعَدَّ است، و در رمضان همین منادی بکردندی^۳ و از اوّل ذی القعدة آغاز خروج کردند؛ و بموضعی معین فرود آمدندی^۴ نیمه^۵ ماه ذی القعدة روانه شدند و هر روز خرج علوفه این لشکر یک هزار دینار مغربی بودی^۶ بغیر از بیست دینار که هر مردی را موجب بودی، که^۷ به بیست و پنج روز بمکه شدند و ده روز آنجا مقام بودی^۸ و^۹ به بیست و پنج روز تا بمقام^{۱۰} خود رسیدندی، دو ماه شصت^{۱۱} هزار دینار مغربی علوفه ایشان بودی غیر از تعهدات و صلوات و مُشاهرات^{۱۲} و شتر که سقط شدی. پس در سنه تسع و ثلثین و اربعمائه سبعمِائِست سلطان بر مردم خواندند که امیر المؤمنین میفرماید که حُجّاج را امسال مصلحت نیست که سفر حجاز کنند که امسال آنجا قحط و تنگیست و خلق بسیار مرده است، این معنی شفقت مسلمانی میگویم. و^{۱۳} حُجّاج در توقف ماندند و سلطان جامه کعبه میفرستاد بقرار معهود که هر سال دو نوبت جامه کعبه میفرستادی^{۱۴} و این سال چون جامه براه قلم گسیل^{۱۵} کردند من با ایشان برفتم.

غُرّه شهر ذی القعدة از مصر بیرون شدم و^{۱۶} هشتم^{۱۷} ماه بقلزم رسیدیم و از آنجا^{۱۸} کشتی برانندند^{۱۹} پانزده روز بشهری رسیدیم که آن را جار^{۲۰} می گفتند و^{۲۱} بیست و دویم ماه بود و از آنجا بچهار روز بمدینه رسول الله^{۲۲} رسیدیم.

۱ - نپ : لشکر . ۲ - ب ، نپ : شتر . ۳ - ط ، متن مطبوع : معناد ، نپ :

(اصلی) : معد (اصلاحی) : مستعد . ۴ - ط ، متن مطبوع : می کردند . ۵ - ب :

فرو . . . نپ : فرو می آمدندی . ۶ - نپ : همه . ۷ - نپ : « که » ندارد .

۸ - « ب » و او ندارد . ۹ - نپ : با مقام (بجای : تا بمقام) ؛ ط : که تا بمقام .

۱۰ - ط : شدی . . . نپ : شست . ۱۱ - « نپ » باصلاح جدیدست و اصل متن

معلوم نیست چه بوده . ۱۲ - نپ : میگویم . و او هم ندارد (ظ) . ۱۳ - ب ، نپ

(اصلی) : بفرستادی ؛ متن مطبوع و « نپ » اصلاحی : میفرستادی . ۱۴ - ط : چون حاج . . . میل .

۱۵ - « نپ » و او ندارد . ۱۶ - ب ، ط : بیستم (و آن غلطست) . ۱۷ - ب ، ط :

برانندیم . ۱۸ - نپ : حار . ۱۹ - کلمه الله در « ط » و « نپ » نیست . ۲۰ - ب :

صلی الله علیه و سلم ؛ نپ : علیه الصلوة والسلام . ۲۱ - ط : راهست . « ب » کلمه را ندارد .

مدینه رسول الله^۱ شهرست برکناره^۲ صحرايي نهاده وزمين نمناك و شوره دارد
و آب روان دارد^۳ اما اندك^۴، و خرمايستانست و آنجا قبله سوى جنوب افتاده است و
مسجد رسول الله^۵ همچندانست^۶ كه مسجد الحرام^۷ و خطيره رسول^۸ در پهلوى
منبر^۹ مسجدست، چون رو^{۱۰} بقبله نمايند جانب^{۱۱} چپ، چنانكه چون خطيب از^{۱۲} منبر
ذكر پيغمبر^{۱۳} كند و صلوات دهد روى بجانِب راست كند^{۱۴} و اشاره بمقبره كند و
آن خانه يي مُعَمَّس است و ديوارها از^{۱۵} ميان ستونهاى مسجد بر آورده است و پنج^{۱۶}
ستون در گرفته است و بر سر اين^{۱۷} خانه همچو خطيره كرده، بدار آفرين^{۱۸}، تاكسى
بدانجا^{۱۹} نرود و دام در گشادگى^{۲۰} آن كشيده تا مرغ بدانجا^{۲۱} نرود. و ميان مقبره و
منبر هم خطيره ييست^{۲۲} از سنگهاى^{۲۳} رُخام كرده چون پيشگاهى^{۲۴} و آنرا روضه گويند
و گويند آن بستانى^{۲۵} از بستانهاى بهشتست چه رسول الله^{۲۶} فرموده است: «يَتَن
قَبْرِى وَ مَثْبَرِى رَوْضَةٌ مِّنْ رِّيَاضِ الْجَنَّةِ» و شيعه گويند آنجا قبر فاطمه زهراست عليها
السَّلام^{۲۷} و مسجد را دريست^{۲۸} و از شهر بيرون سوى جنوب صحرا ييست و

- ۱ - رسول الله در «ط» نيست و «ب» و «نپ» عليه السلام اضافه دارند.
- ۲ - نپ: كنار. ۳ - ب، نپ: است. ۴ - ب: عليه الصلوة والسلام. ۵ - ب، ط: چندان؛ «نپ» چندانست. و بخط الحاقيت. ۶ - در حاشيه «نپ» بخط
اصلى افزوده: «از مسجد الحرام خورد (= خرد) ترست». و اين عبارت لابد نسخه بدل
جمله (۴ - ۶) است كه ناسخ نفهميده و بطور سقط در اين موضع در حاشيه افزوده (حاشيه
ب). ۷ - ب، نپ: عليه السلام. ۸ - در «نپ» منبر باصلاح الحاقيت.
- ۹ - (احتمال حاشيه «ب»: روى). ۱۰ - نپ: بجانب. ۱۱ - ۱۱ - ط: در.
- ۱۲ - نپ (در اصل): از دست چپ كند (اصلاح مثل متن). ۱۳ - نپ (در اصل):
بيخ (اصلاح مانند متن). ۱۴ - ب: آن. ۱۵ - نپ: بدار آفرين (= بدار آفرين).
- ۱۶ - نپ: بر آنجا. ۱۷ - نپ، ط: گشادى. ۱۸ - ب: بر آنجا؛ نپ (باصلاح
جديد): آنجا (اصل): آن. ۱۹ - نپ: خطيرست. ۲۰ - نپ (در اصل):
بسنگهاى (اصلاح مانند متن). ۲۱ - دو كلمه اخير در «ط» نيست؛ ب: بستگاهى؛
نپ: بستگاهى (بدون هيچ نقطه). متن تصحيح قياسى است. ۲۲ - ب، نپ: بستان (متن)
احتمال حاشيه «ب» است. ۲۳ - «نپ» رسول عليه السلام؛ ب: ... عليه السلام. ۲۴ - ط:
زهرا عليها السلام است. ۲۵ - (ب در حاشيه آورده: كذا ايضا فى «نپ»)، و حتماً بايد در عبارت
فلطى باسقطى باشد و الا اين عبارت لغو خواهد بود مثل النار حاره چه لابد هر مسجد درى دارد.

گورستان است^۱ و قبر حمزة بن عبدالمطلب رضی الله عنه آنجا است و آن موضع را قبور الشهداء گویند. پس دو روز ما^۲ بمدینه مقام کردیم و چون وقت تنگ بود برفتیم راه سوی مشرق بود بدو منزل از مدینه کوه بود و تنگنای^۳ چون دره و^۴ آنرا جحفه می گفتند و آن میقات مغرب و شام و مصرست، و میقات آن موضع باشد که حج را^۵ احرام گیرند. و گویند یکسال حجاج آنجا فرود^۶ آمده بود، خلقی بسیار، ناگاه سیلی در آمد و ایشان را هلاک کرد و آنرا بدین سبب جحفه نام کردند. و میان مکه و مدینه صد فرسنگ باشد اما سنگست^۸. و ما به هشت روز رفتیم.

یکشنبه ششم ذی الحجة بمکه رسیدیم بیابان الصفا فرود^۱ آمديم. و این سال بمکه قحطی بود چهار من نان بیکدینار نیشابوری بود و مجاوران از مکه میرفتند و از هیچ طرف حاج نیامده^۲ بود. روز چهارشنبه بیاری حق سبحانه و تعالی بعرفات^۳ حج بگزاردیم و دو روز بمکه بودیم و خلق بسیار از گرسنگی و بیچارگی^۴ از حجاز روی بیرون نهادند بهر^۵ طرف. و در این نوبت شرح حج و وصف مکه نمیکویم تا دیگر نوبت که بدینجا رسم که نوبت دیگر ششماه مجاور بودم، و آنچه دیدم بشرح بگویم و من روی بمصر نهادم، چنانکه هفتاد و پنجم روز بمصر رسیدم^۶ و درین سال سی و پنج هزار آدمی از حجاز بمصر آمدند و سلطان همه را جامه پوشانید^۷ و اجری^۸ داد تا سال^۹ تمام که همه گرسنه و برهنه بودند تا باز بارانها آمد و در زمین حجاز طعام فراخ شد و باز اینهمه خلق را در خورد هریک^{۱۰} جامه پوشانید و هلات^{۱۱} داد و

۱- نپ: گورستان است. ۲- ب: امیر المؤمنین حمزه؛ در «نپ» کلمه امیر بخط الحاقی است. («ب» در حاشیه افزوده: لابد باید غلط باشد چه اطلاق امیر المؤمنین بر حمزه بکلی در غیر موضع خود است) . ۳- ب: نپ: ما دو روز. ۴- ب: تنگهای. (حاشیه ۲۰ ب: ظ: تنگنایم) . ۵- ب، نپ: که. ۶- نپ: کذا فی الاصل (اصلاح) : حجاج. ۷- ب: آنجا حجاج...؛ نپ: آنجا حجاج فرو. ۸- نپ: سبکست (بی نقطه سبک است) بعد مثل متن اصلاح کرده اند. ۹- ب، نپ: فرو. ۱۰- ب: نه آمده. ۱۱- ط: بیماری. ۱۲- ب: هر؛ نپ: (در اصل) : هر هر. (اصلاح) : بر. ۱۳- نپ: رسیدیم. ۱۴- نپ: (در اصل) : پوشید (اصلاح مثل متن) . ۱۵- نپ: (در اصل) : اجری (اصلاح) : و اجرتی (ظ: ۴: اجرا. حاشیه ب) . ۱۶- نپ: (در اصل) : و سال. (اصلاح مثل متن) . ۱۷- نپ: (در اصل مثل متن) . (اصلاح) : از خورد و بزرگه. ۱۸- ب، نپ: صلاتها.

سوی حجاز روانه کرد.

و در رجب سنهٔ اربعین و اربعمائه دیگر بار مثال سلطان بر خلق خواندند که
که بهحجاز قحطیست و رفتن حُجَّاج مصلحت نیست، برخویشتن ببخشایند و آنچه
خدایتعالی فرموده است بکنند^۱ اندرین سال نیز حاج نرفتند و وظیفهٔ سلطان را^۲ که
هر سال بهحجاز فرستادی البتّه قصور و احتباس نبودی و جامهٔ کعبه^۳ و از آن خُدام^۴ و
حاشیه و امرای مکه و مدینه و صلّت^۵ امیر مکه و مشاهرهٔ او^۶ هر ماه سه هزار دینار
و اسب و خلعت بود که^۷ بدو وقت فرستادی. در این سال شخصی بود که او را قاضی
عبدالله میگفتند و بشام قاضی بوده، این وظیفه بدست وصحبت او روانه کردند^۸ و من
با وی برفتم براه قلزم، و این نوبت کشتی بچار رسید پنجم^۹ ذی القعدة و حج نزدیک
تنگ در آمده^{۱۰} اشتری به پنج دینار بود بتعجیل برفتم.

هشتم ذی الحجه بمکه رسیدیم^{۱۱} و بیاری حق^{۱۲} سبخانه و تعالی حج بگزارادیم^{۱۳}
از مغرب قافله بی عظیم آمده بود و آن سال بدر^{۱۴} مدینه شریفه عرب از ایشان خفارت
خواست بگاه بازگشتن از حج، و میان ایشان جنگ برخاست^{۱۵} و از مغربیان زیادت
از دو^{۱۶} هزار آدمی کشته شد و بسی بمغرب^{۱۷} نشدند. و بهمین حج از مردم خراسان
قومی براه شام و مصر رفته بودند و بکشتی^{۱۸} بمدینه رسیدند. ششم ذی الحجه ایشان
را صد و چهار فرسنگ مانده بود تا بعرفات رسند، گفته بودند هر که ما را درین
سه روز که مانده است بمکه رساند چنانکه حج دریایم هر یک از ما چهل دینار بدهیم،

۱ - نپ: بکنید. ۲ - نپ «را» ندارد. ۳ - نپ، ب: و آن جامهٔ کعبه.
۴ - ب: خدم؛ («نپ» در اصل: خدام). ۵ - ط: و صلّه.. مشاهرهٔ هر کس در؛ ب: و صلّه...
۶ - «که» از «ط» است. ۷ - ط: کردند. ۸ - («ب» در حاشیه افزوده: تاریخ
کویا باید غلط باشد و شاید صواب «یست و پنجم» باشد چنانکه از ملاحظهٔ بعد ظاهر میشود).
۹ - با توجه بدست سفر اول مکه حدس یست و پنجم تأیید میشود رجوع به ص ۷۳۳ سطر ۷ و ۶ شود.
۱۰ - ط: نزدیک شده بود. ۱۱ - ب: برفتم. ۱۲ - ب: رسیدم. ۱۳ - کلمه از «نپ»
است. ۱۴ - ب، نپ: بگذاردم. ۱۵ - ط: بود در. ۱۶ - ط: خواست. ۱۷ - نپ:
نه. ۱۸ - نپ: با مغرب. ۱۹ - «نپ» اصلاحی است. متن معلوم نیست چه بوده است.

اعراب^۱ پیامدند و چنان^۲ کردند که بدو روز و نیم ایشان را بعرفات رسانیدند^۳ و زر
 بستاندند و ایشان را یک یک بر شتران جمّازه بستند و از مدینه بر آمدند^۴ و بعرفات آوردند^۵
 دو تن مرده که^۶، بر آن شتران بسته بودند، و چهارتن زنده بودند، اما نیم مرده، نماز
 دیگر که ما آنجا بودیم برسیدند چنان شده بودند که برپای نمیتوانستند ایستادن^۷ و
 سخن نیز نمیتوانستند گفتن^۸. حکایت کردند که در راه بسی خواهش بدین اعراب
 کردیم که زر که داده ایم شما را باشد ما^۹ را بگذارید که بیطاقت شدیم، ازمانشیدند
 و همچنان برانندند.^{۱۰} فی الجمله آن چهار تن حج کردند و براه شام بازگشتند، و من
 چون حج بکردم باز بجانب مصر برفتم که کتب داشتم آنجا و نیت باز آمدن نداشتم.
 و امیر مدینه آن سال بمصر آمد که او را بر سلطان رسمی بود و هر سال بوی دادی، از
 آنکه خویشاوندی از فرزندان حسین بن علی^{۱۱} داشت، من با او در کشتی بودم تا
 ۱۰. بشهر قلزم و از آنجا همچنان تا بمصر شدیم.

در سنه اِحدی و اربعین و اربعمائه که بمصر بودم خبر آمد که ملک حلب عاصی
 شد از^{۱۲} سلطان و او چاکری از آن سلطان بود که پدران او^{۱۳} ملوک حلب بودند^{۱۴}
 سلطان را خادمی^{۱۵} بود که او را عمدة الدوله میگفتند و این خادم امیر مطالبیان بود^{۱۶}
 و عظیم توانگر و مالدار بود، و مطالبی آنرا گویند، که در گوهای^{۱۷} مصر طلب گنجها
 ۱۵. و دینه ها کنند و از همه مغرب و دیار مصر و شام مردم آیند و هر کس در آن
 گوها^{۱۸} و سنگسارهای^{۱۹} مصر رنجها برند و مالها صرف^{۲۰} کنند و بسیار را^{۲۱} بوده

۱ - نپ (در اصل) : ع. رب. (اصلاح مانند متن) . ۲ - نپ : وچنین .
 ۳ - نپ (اصل) : رسانید (اصلاح) رسانیده . ۴ - ط : آمدند . ۵ - ط : رسانیدند .
 ۶ - نپ «که» ندارد . ۷ - ط : نشستن ؛ نپ : استادن (بعد مانند متن اصلاح کرده اند) .
 ۸ - جمله اخیر در «ط» نیست و در «نپ» بجای «نیز» «بر» آمده است . ۹ - ط :
 که مارا . ۱۰ - نپ : برآمدند . ۱۱ - ب، نپ : صلوات الله علیهما . ۱۲ - نپ : در .
 ۱۳ - ط : پدر آن از . ۱۴ - کلمه در «ط» نیست . ۱۵ - نپ : خادمی را . ۱۶ - ب،
 ط : مطالبان . ۱۷ - ط، نپ : گوهایی . ۱۸ - نپ (در اصل) : و شکستهای (اصلاح) :
 و سنگسارهای (کنایه = سنگسارهای) . ۱۹ - ب : صرفه . ۲۰ - «نپ» : بسیار آن ؛
 ۲۱ - ب : و بسیار آن ؛ ط : و بسیار . متن تصحیح قیاسیست.

باشد که دفاين و گنجها يافته باشند و بسيار را اخراجات افتاده باشد و چيزي نيافته باشند ، چه ميگويند که در اين مواضع اموال فرعون مدفون بوده است. و چون آنجا کسي چيزي يابد خمس بسططان دهد و باقي او را باشد ، غرض آنکه سلطان اين خادم را بدان ولايت فرستاد و او را عظيم بزرگ گردانيد و هر اسباب که ملوک را باشد بداد از دهليز و سراپرده و غيره و چون او بحلب شد و جنگ کرد آنجا کشته شد . اموال او چندان بود که مدت دو ماه شد که^۱ بتدريج از خزانه او بخزانة سلطان نقل ميکردند ، از جمله سيصد کنيزک داشت اکثر ماه روي ، بعضي از آن^۲ بودند که ايشان را درهم بستري^۳ ميداشت . سلطان فرمود تا ايشان را مخير کردند ، هر که شوهر ميخواست بشوهر مي دادند و آنکه^۴ شوهر نميخواست هر چه خاصه او بود هيچ^۵ تصرف ناکرده بدو ميگذاشتند تا در خانه خود مي باشند^۶ و برهيچيك از ايشان حکمي و جبري نفرمود . و چون او بحلب کشته شد ، آن ملک ترسيد که سلطان لشکر ها فرستد ، پسري هفت ساله را بازن خود و بسيار تحف و هدايا بحضرت سلطان فرستاد و برگذشته عذرها خواست . چون ايشان بيامدند قريب^۷ دو ماه بيرون^۸ نشستند و ايشان را در شهر نميگذاشتند و تحفه ايشان قبول نميکردند تا ائمه^۹ و قضاة شهر همه شفاعت بدرگاه سلطان شدند و خواهش کردند که ايشان را قبول کردند و با تشريف و خلعت باز گردانيدند .

از جمله چيزها اگر کسي خواهد که بمصر باغي سازد در هر فصل که باشد بتواند ساخت ، چه هر درخت که خواهد^{۱۰} مدام حاصل تواند^{۱۱} کرد و بنشانند ، خواه مُثمر و مُحمل^{۱۲} خواه بي ثمر^{۱۳} و کسان باشند که دلال آن باشند و از هر چه خواهي

- ۲۰ - ۱ - نپ : مدت او دو ماه باشد . ۲ - ط : از اين قبيل . ۳ - نپ (دراصل) : بريتني (باصلاح جديد) : هم بستري (بدون « در ») . ۴ - اصل همه جا : آنچه . ۵ - کلمه در « نپ » بغط الحاقیست . ۶ - (« ب » در حاشيه احتمال داده : ط : مي باشد) . ۷ - نپ : قرب . ۸ - نپ : بر در . ۹ - ط : همه . ۱۰ - نپ ، ط : خواهي . ۱۱ - نپ ، ط : توان . ۱۲ - ب : ومجمل . ۱۳ - ط : بي ثمر باشند .

در حال حاصل کنند و آن چنانست که ایشانرا^۱ درختها در تفارها کشته باشد و بر پشت بامهاناده، و بسیار بامهای ایشان باغ باشد و از آن اکثر^۲ پر بار باشد: از نارنج و ترنج و نار و سیب و به و گل و ریاحین و سپرغمها، و اگر کسی خواهد حملان بروند و آن تفارها^۳ بر چوب بندند، همچنان با درخت، و بهر جا که خواهند نقل کنند و چنانکه خواهی آن تفار را در زمین جای کنند و در آن زمین بنهند و هر وقت که خواهند تفارها^۴ بکنند و پارهها^۵ بیرون آرند و^۶ درخت خود خبردار نباشد، و چنین وضع^۷ در همه آفاق جای دیگر^۸ ندیده‌ام و نشنیده و انصاف آنکه بس لطیفست^۹.



اکنون شرح بازگشتن خویش بجانب خانه براه^{۱۰} مکه حَرَّ سَهالَهِ تَعَالٰی از مصر

باز گویم:

۱۰

در قاهره نماز عید بکردم و سه شنبه چهاردهم ذی الحجه سنه احدى و اربعین و اربعمائه از مصر بکشتی^{۱۱} نشستم و^{۱۲} براه صَعِيدُ الْأَعْلٰی روانه شدم^{۱۳} و آن روی بجانب جنوب^{۱۴} دارد، ولایتیست که آب نیل از آنجا بمصر می آید و^{۱۵} هم از ولایت مصر ست و فراخی مصر اغلب از آنجاست^{۱۶} و آنجا بردو^{۱۷} کناره نیل بسی شهرها و روستاها^{۱۸} بود که صفت آن کردن بتطویل انجامد، تابشهری رسیدیم که آنرا اسیوط^{۱۹} می گفتند، و افیون ازین شهر خیزد و آن خشخاش است که تخم او سیاه باشد، چون بلند شود و پيله بندد، او را بشکنند، از آن مثل شیر و بیرون آید، آنرا جمع کنند و نگاه دارند، افیون باشد، و تخم این خشخاش^{۲۰} خرد و چون زیره است^{۲۱} و بدین اسیوط

۱۵

۱ - ب، نپ: ایشان (متن مطبوع = ایشانرا) . ۲ - بجز «ط»: باشد.

۳ - ط: و اکثر از آن. ۴ - ط: تفارها را. ۵ - «نپ» واو ندارد. ۲۰

۶ - بجز «ط»: بارها. ۷ - ب، نپ: این وضع؛ ط: ... موضع. ۸ - نپ:

جائی ...؛ «ط» هر دو کلمه را ندارد. ۹ - چهار کلمه اخیر در «ط» نیست. ۱۰ - ط:

خویش بخانه مکه. ۱۱ - ب، نپ: در کشتی. ۱۲ - نپ: شد. ۱۳ - نپ: روی

بجنوب. ۱۴ - ب، نپ: آنجا. ۱۵ - ط: بر دور و. ۱۶ - نپ: و روستاها.

۱۷ - نپ (اصل): اسیوط. بعد اصلاح کرده اند. ۱۸ - نپ (در اصل): زیرست. ۲۵

از صوف گوسفند دستارها بافند که مثل او^۱ در عالم نباشد و صوفهای بیاریک که بولایت عجم آورند، و گویند مصریست، همه از این صَعِيدُ الْأَعْلَى باشد، چه بمصر خود صوف نبافند^۲. و بدین اُسیوط^۳ من^۴ فوطه‌بی دیدم از صوف گوسفند کرده^۵. که مثل آن نه به لاهور^۶ دیدم و نه به ملتان و بشکل پنداشتی^۷ حریرست. و از آنجا شهری رسیدیم که آن را قوص^۸ میگفتند و آنجا بناهای عظیم دیدم از سنگهایی^۹ که هر که آن ببیند تعجب کند، شارستانی^{۱۰} که نه و از سنگ باروی^{۱۱} ساخته و اکثر عمارتهای^{۱۲} آن از سنگهای بزرگ کرده که هریک^{۱۳} از آن مقدار بیست هزار من و سی هزار من باشد و عجب آنکه^{۱۴} بده پانزده فرسنگی آن موضع نه کوهیست و^{۱۵} نه سنگ تا آنها را از کجا و چگونه نقل کرده باشند. از آنجا^{۱۶} شهری رسیدم که آنرا اخمیم میگفتند، شهری انبوه و آبادان و مردمی غلبه^{۱۷} و حصاری حصین دارد و نخل و بساتین بسیار^{۱۸}. بیست روز آنجا مقام افتاد و جهة آنکه^{۱۹} دو راه بود یکی بیابان بی آب و دیگر دریا ما^{۲۰} متردد بودیم تا بکدام راه برویم، عاقبت براه آب برفتیم^{۲۱} شهری رسیدیم که آن را اُسوان^{۲۲} میگفتند و بر جانب جنوب این شهر کوهی بود که رود نیل از دهن این کوه بیرون می آمد، و گفتند کشتی ازین بالاتر نگذرد، که آب از جایهای^{۲۳} تنگ^{۲۴} و سنگهای عظیم فرو^{۲۵} می آید. و^{۲۶} از این شهر بچهار فرسنگ راه ولایت نوبه بود و مردم آن زمین همه ترسا باشند^{۲۷} و هر وقت از پیش ملک آن ولایت نزدیک سلطان مصر هدیه‌ها^{۲۸} فرستند و عهود و میثاق کنند که لشکر بدان ولایت نرود و زیان ایشان نکند

۵

۱۰

۱۵

۲۰

۲۵

۱ - ط : آن . ۲ - نپ : بولایات . ۳ - نپ : گویا در اصل «نباشد» بوده است.
 ۴ - نپ : اشیوط . ۵ - کلمه از «ط» و متن مطبوع است . ۶ - نپ : کوسپند...؛
 ط «کرده» ندارد . ۷ - ط : سلطاد ؛ ب : لاهور . ۸ - نپ : پنداشتی که .
 ۹ - ط : قوس چین . ۱۰ - نپ ، ب : سنگهای . ۱۱ - نپ : سارستانی . ۱۲ - ط : بارویی .
 ۱۳ - نپ : عمارات . ۱۴ - ب ، نپ : که یکی . ۱۵ - ط : اینکه . ۱۶ - واو : «ط» نیست .
 ۱۷ - ط : اینجا . ۱۸ - ط : با غلبه و شجاع . ۱۹ - «ط» و متن مطبوع : بسیار است .
 ۲۰ - ط : جهت اینکه . ۲۱ - نپ : و ما . ۲۲ - ط : رفتیم . ۲۳ - نپ : اسوار .
 ۲۴ - ط ، ب : جاهای . ۲۵ - ط : تنگ آید . ۲۶ - ط : فرود . ۲۷ - نپ : «واو»
 ندارد . ۲۸ - ب : باشد . ۲۹ - متن مطبوع : هدیه‌ای .

و این شهر آسوان^۱ عظیم محکم است تا اگر وقتی از ولایت نوبه کسی قصدی کند
تواند، و مدام آنجا لشکری باشد^۲ بمحافظت شهر و ولایت. و مقابل شهر در میان
رود نیل جزیره ییست چون باغی و اندر آن خرماستان^۳ و زیتون و دیگر اشجار و
زروع^۴ بسیارست و بدولاب آب دهند. و آنجا^۵ ییست و یکروز بماندم^۶ که بیابانی
عظیم در پیش بود و^۷ دویست فرسنگ تالاب دریا و موسم آن بود که حُجاج^۸ بازگشته
براشتران بدانجا^۹ برسند، و ما انتظار آن میداشتیم که چون آن شترها^{۱۰} بازگردد
بکرا^{۱۱} گیریم و برویم. و مرا بشهر اسوان^{۱۲} آشنایی افتاد با مردی که او را ابو عبدالله
محمد بن فلیج میگفتند، مردی پارسا و باصلاح^{۱۳} بود و از طریق منطق چیزی میدانست
، او مرا معاونت کرد در کرا^{۱۴} گرفتن و همراه بازدید کردن و غیر آن^{۱۵}. پس اشری بیک
دینار^{۱۶} و نیم کرا^{۱۷} گرفتم و ازین شهر روانه شدم پنجم ربیع الاول سنه اثنین^{۱۸} و
اربعین و اربعمائه.

راه سوی مشرق جنوبی بود چون هشت فرسنگ برفتیم^{۱۹} منزلی بود که آن راضیقه^{۲۰}
میگفتند و آن دره یی بود بر^{۲۱} صحرا و^{۲۲} بر دو جانب او چون دو دیوار از کوه و میانها^{۲۳}
مقدار صد آرش گشادگی و در آن گشادگی چاهی کنده اند که آب بسیار بر آمده است، اما نه
آبی^{۲۴} خوش و چون^{۲۵} از این منزل بگذرند پنج روز بادیه است که آب نباشد، هر مردی

۱- نپ (در اصل) : استواز (اصلاح) : اسوار. ۲- در « نپ » بخط الحاقیست.

۳- بجز « نپ » : خرماستان. ۴- « ب » در حاشیه آورده : « نپ » کذا ایضاً (رز) -
بقریه نظایر این عبارت در تضاعیف کتاب (در متن نیز « زرع » دارد. ۵- ب ،

نپ (باصلاح جدید) افزوده : « و جای یا درخت است ». نپ اصلی : و جالی بارح است (۲).

۶- نپ: و ما آنجا. ۷- نپ : بماندیم. ۸- « ب » در حاشیه احتمال داده که (و از آمد باشد). ۲۰

۹- نپ : حاج. ۱۰- ط : بار کنند برشتران ؛ نپ ، ب : ... بآنجا. ۱۱- « ها »

در « نپ » بخط الحاقیست. ۱۲- ب ، ط : بکرایه ؛ نپ اصلی : کرا. متن از « نپ »

اصلاحی است. ۱۳- ط ، ب : و چون بشهر اسوان بوم ؛ نپ : ... اسوار. ۱۴- نپ :

بصلاح. ۱۵- ب ، ط : کرایه ... ۱۶- « و غیر آن » در « ط » نیست. ۱۷- ب ، نپ :

و شتری ... ؛ ط : ... یکدینار .. ۱۸- ب ، نپ : اثنی. (« ب » در حاشیه احتمال داده : ۲۵

اثنین). ۱۹- ب ، ط : برفتم. ۲۰- نپ : ضمه (۲). ۲۱- « ب » در حاشیه احتمال

داده « بر » زائد باشد). ۲۲- نپ « و او » ندارد. ۲۳- ط : آن. ۲۴- ب ، ط : آب.

۲۵- کله در « نپ » نیست.

خیکی برداشت از آب^۱ و بر فیم بمنزلی که آنرا حوض^۲ می گفتند، کوهی بود سنگین و دو سوراخ در آن بود که آب بیرون می آمد^۳ و همانجا در گوی^۴ می ایستاد^۵، آبی خوش، و چنان بود که مرد را در آن سوراخ میبایست شد تا از جهت شتر آب بیرون آورند^۶ و هفتم روز بود که شتران نه آب خورده^۷ بودند و نه علف، از آنکه هیچ نبود و در شبانروزی یکبار فرود^۸ آمدندی از آنگاه که آفتاب گرم شدی تا نماز دیگر و باقی^۹ می رفتند و این منزل جایها که فرود آیند^{۱۰} همه معلوم باشد چه بهر جای فرود^{۱۱} نتوانند آمد که چیزی نباشد که آتش برافروزند^{۱۲} و بدانجاها بشکل^{۱۳} شتر یابند که بسوزند و چیزی پزند^{۱۴}. و آن شتران گویی میدانستند که اگر کاهلی کنند از تشنگی بمیرند^{۱۵} و چنان می رفتند که هیچ براندن کس محتاج نبود^{۱۶} و خود روی در آن بیابان نهاده می رفتند با آنکه^{۱۷} هیچ اثر راه و نشان پدید نبود^{۱۸} روی فرا مشرق کرده می رفتند و جایی بودی^{۱۹} که بیانزده فرسنگ آب میبود اندک و شور و جایی^{۲۰} بودی که به سی و^{۲۱} چهل فرسنگ هیچ آب نبود.

بیستم^{۲۲} ربيع الاول سنة اثنین^{۲۳} و أربعین و أربعمائة شهر عیداب^{۲۴} رسیدیم و از آسوان تا عیداب^{۲۵} که بیانزده روز آمدیم بقیاس دریست فرسنگ بود. این شهر عیداب^{۲۶} بر کناره^{۲۷} دریا نهاده است. مسجد آدینه دارد و مردی بانصد در آن باشد و تعلق بسطان مصر داشت و باجگاه پست که از حبشه و زنگبار^{۲۸}

- ۱- ب، نپ: خیکی آب برداشت. ۲- «ب» در حاشیه احتمال داده است که غلط باشد. ۳- نپ: می آید. ۴- نپ (ظ در اصل): کوی «نپ» اصلاحی، ب، ط: گودی. (متن تصحیح قیاسیست). ۵- ب، نپ: می ایستد. ۶- ط: آورد. ۷- نپ: که آن شتران... ۸- ب، ط: که شتران آب نخورده. ۹- نپ: فرو. ۱۰- ط: و باقی را. ۱۱- نپ: و آن منزل جایها که فرو آیند. ۱۲- ب، نپ: فرو. ۱۳- ط: افروزند؛ ب، نپ: بر فروزند. ۱۴- نپ: بشکل. ۱۵- نپ: برند. ۱۶- نپ: نمیرند. ۱۷- نپ: نبودند. ۱۸- ط: یا اینکه؛ نپ: بی آنکه. ۱۹- نپ: ط: بود. ۲۰- نپ: بود. ۲۱- نپ: چاهی. ۲۲- بجز «ط» و متن مطبوع: بسی چهل. ۲۳- ب، ط: هشتم. ۲۴- نپ: اثنی. ۲۵- نپ: عذاب. ۲۶- نپ: کنار. ۲۷- نپ: زنگار.

و یمن کشتیها آنجا آید، و از آنجا براشتران بارها بدین بیابان که ما گذشتیم برندا تا اسوان^۱ و از آنجا در کشتی بآب نیل بمصر^۲ برند. و بر دست راست این شهر چون روی بقبله کنند کوهیست و پس آن کوه بیابانی عظیم و علف خوار بسیار و خلقی بسیارند آنجا، که ایشان را بجاویان^۳ گویند و ایشان مردمانند که هیچ دین و کیش^۴ ندارند و بهیچ پیغمبر و پیشوا ایمان نیاورده اند، از آنکه از آبادانی دورند و بیابانی دارند که طول آن از هزار فرسنگ زیاده باشد و عرض سیصد فرسنگ و درین همه بعد و شهرک^۵ خرد^۶ بیش نیست که یکی را از آن بحر النعمان^۷ گویند و یکی دیگر را عذاب^۸. طول این بیابان از مصرست تا حبشه و آن از شمالست تا جنوب و عرض از ولایت^۹ نوبه تادریای قلزم، از مغرب تا مشرق، و این قوم بجاویان^{۱۰} در آن بیابان باشند، مردمی^{۱۱} بد نباشند و دزدی و غارت نکنند بکارهای^{۱۲} خود مشغول [باشند] و مسلمانان و غیرهم^{۱۳} کو دکان ایشان^{۱۴} بدزدند و بشهرهای اسلام برند و بفروشند. و این دریای قلزم^{۱۵} خلیجیست که از محیط بولایت عدن شکافته^{۱۶} است و در جانب^{۱۷} شمال تا آنجا که این شهرک قلزم است پیامده، و این دریا را هر جا که شهری بر کنارش است بدان شهر باز میخوانند، مثلاً جایی بقلزم باز میخوانند و جایی به عذاب^{۱۸} و جایی بحر النعمان، و گفتند^{۱۹} درین دریا زیادت از سیصد جزیره باشد و از آن جزایر کشتیها می آیند^{۲۰} و روغن و کشک می آورند^{۲۱} و گفتند^{۲۲} آنجا گاو و گوسفند^{۲۳} بسیار دارند و مردم آنجا گویند مسلمانند، بعضی تعلق بمصر دارند و بعضی به یمن. و درین شهرک عذاب^{۲۴} آب چاه و چشمه نباشد، الا آب باران، و اگر گاهی آب باران منقطع شود^{۲۵} آنجا بجاویان^{۲۶} آب آرند، و بفروشند و تا سه ماه که آنجا بودیم يك خيك آب بیکدرم خریدیم و بدو درم نیز، از آنکه کشتی روانه^{۲۷} نمیشد، باد شمال بود

- ۲۰ - ۱ - نپ : اسوار . ۲ - نپ : مصر . ۳ - ب، ط : بجاهان؛ نپ (اصلاحی) : بجاهیان .
 متن از «نپ» اصلی است . ۴ - ط : کیشی . ۵ - ط : بهیچوجه به . ۶ - ط : کوچک .
 ۷ - نپ : عذاب . ۸ - ط : دریای . ۹ - ب، ط : مردم . ۱۰ - ب، نپ : بچهار پای .
 ۱۱ - ب، نپ : و غیره . ۱۲ - ب، ط : ایشان را . ۱۳ - ط : قلزم را . ۱۴ - نپ : بشکافته .
 ۱۵ - ط : از . ۱۶ - نپ : و گفتند که . ۱۷ - نپ : می آید ؛ ط : می آمد .
 ۱۸ - ط : می آورند . ۱۹ - ط : گوسفند . ۲۰ - ب، ط : باشد . ۲۱ - نپ : «که» ندارد .
 ۲۲ - در «نپ» کلمه بخط العاقبت .

و ما را باد جنوب میبایست. مردم آنجا آنوقت که مرا دیدند گفتند ما را خطیبی میکند
 با ایشان مضایفه نکردم و در آن مدت^۱ خطابت ایشان می کردم تا آنگاه که موسم
 رسید و کشتی هاروی^۲ بجانب شمال نهادند، و بعد از آن^۳ بجدّه شدم^۴ و گفتند شتر^۵ نجیب
 هیچ جای چنان نباشد که در آن^۶ بیابان، و از آنجا بمصر و حجاز برند. و درین شهر
 عذاب مردی مرا حکایت کرد که بر قول او اعتماد داشتم. گفت: وقتی کشتی ازین
 شهر سوی حجاز میرفت و شتر میبردند بسوی امیر مکه و من در آن کشتی بودم، شتری
 از آن^۷ بمرد مردم آنرا بدربار انداختند، ماهی در حال آنرا فرو برد چنانکه یک پای
 شتر قدری بیرون از دهانش بود ماهی دیگر آمد^۸ و آن ماهی را که شتر^۹ فرو برده بود
 فرو برد که هیچ اثر از آن برو^{۱۰} پدید^{۱۱} نبود و گفت آن ماهی را قرش میگویند^{۱۲} و
 هم بدین شهر^{۱۳} پوست ماهی دیدم که بخراسان آنرا سفن^{۱۴} میگویند و گمان میبردیم^{۱۵}
 بخراسان که آن نوعی از سوسمار است تا آنجا بدیدم که ماهی بود و همه برها که ماهی
 را باشد داشت. در وقتی^{۱۶} که من بشهر اسوان^{۱۷} بودم دوستی^{۱۸} داشتم که نام او ذکر
 کرده ام در مقدمه، او را ابو عبدالله محمد بن فلیج^{۱۹} میگفتند، چون از آنجا به عذاب^{۲۰}
 همی آمدم^{۲۱} نامه نوشته بود بدوستی یاو کیلی^{۲۲} که او را بشهر عذاب^{۲۳} بود که آنچه^{۲۴}
 ناصر خواهد بوی دهد و^{۲۵} خطی بستاند تا وی را محسوب باشد، من چون سه ماه^{۲۶}
 درین شهر عذاب^{۲۷} بماندم^{۲۸} و آنچه داشتم خرج کرده شد^{۲۹} از ضرورت آن کاغذ را

۱ - ط: این مدت ۲ - ط: رو بشمال؛ ب: روی بشمال ۳ - نپ: ط: و من از
 آنجا (بجای: و بعد از آن). ۴ - ط: شدند. ۵ - ط: شیر. ۶ - نپ: درین. ۷ - اینجا
 کلمه بی ظاهراً محذوف است: (شتری از آن شتران؛ از آن شتران شتری؟). ۸ - نپ: در آمد.
 ۹ - ط: که شتر را. ۱۰ - ط: اثر آن بر آن. ۱۱ - نپ: (باصلاح): پدید؛ ب: بدید.
 ۱۲ - نپ: قریش میگفتند؛ ب: ... میگفتند. ۱۳ - ط: شکل. ۱۴ - ب: ط: شفق. ۱۵ - ط: میبرد.
 ۱۶ - ط: وقتی. ۱۷ - نپ: در اصل: اسوار (باصلاح جدید): اسوان. ۱۸ - متن مطبوع:
 دوستی را. ۱۹ - نپ: فلج (کذا). ۲۰ - نپ: عذاب. ۲۱ - ب: ط: می
 آمدم. ۲۲ - نپ: بدوستی یاو کیلی؛ ط: بو کیلی. متن احتمال حاشیه «ب» است.
 ۲۳ - متن مطبوع: آنچه که. ۲۴ - نپ: «واو» ندارد. ۲۵ - ط: ماه. ۲۶ - ط:
 در شهر... بماند. ۲۷ - نپ: خرج شد.

- بدان شخص دادم ، او مردمی^۱ کرد و گفت والله او را پیش من چیز بسیار^۲ است ، چه میخواهی تا بتو^۳ بدهم ، تو بمن خط ده . من تعجب کردم از نیک مردی او^۴ که بی سابقه با من آنهمه نیکویی کرد . و اگر مردی بی باک^۵ بودمی و روا داشت می مبلغی مال از آن شخص بواسطه^۶ آن کاغذ بستیدمی^۷ . غرض ، من از آن مرد صد من آرد بستدم^۸ و آن مقدار آنجا عزتی تمام داشت^۹ و خطی بدان مقدار بوی دادم ، و او آن کاغذ که من نوشته بودم به اسوان^{۱۰} فرستاد و پیش از آنکه من از شهر عذاب^{۱۱} بروم ، جواب آن محمد فلیج^{۱۲} باز رسید که آن چه^{۱۳} مقدار باشد؟ هر چند که او خواهد و^{۱۴} از آن من موجود باشد بدو ده و اگر از آن خویش بدهی عوض با تو^{۱۵} بدهم^{۱۶} که امیر المؤمنین علی بن ابیطالب^{۱۷} صلوات الله علیه فرموده است : « الْمُؤْمِنُ لَا يَكُونُ مُحْتَشِمًا وَلَا مُفْتَنِمًا » . و این فصل بدان نوشتم تا خوانندگان بدانند که مردم را بر مردم اعتماد است ، و کرم هر جای^{۱۸} باشد ، و جوانمردان همیشه بوده اند و باشند .

- جده - شهری بزرگست و باره بی حصین دارد^{۱۹} بر لب دریا و درو پنجهزار مرد باشد . بر شمال دریا نهاده است و بازار های نیک^{۲۰} دارد و قبله مسجد آدینه سوی مشرقست و بیرون از شهر هیچ عمارت نیست الا مسجدی که معروفست بمسجد رسول الله^{۲۱} و دو دروازه است شهر را : یکی سوی مشرق که^{۲۲} رو با مکه دارد و دیگر سوی مغرب که رو^{۲۳} با دریا دارد . و اگر از جده بر لب دریا سوی جنوب بروند بیمن رسند بشهر صعده و تا آنجا^{۲۴} پنجاه فرسنگست و اگر سوی شمال روند بشهر جار رسند که از حجاز است . و بدین شهر جده نه درختست و نه زرع^{۲۵} ، هر چه بکار آید

- ۱ - ب ، ط : مردی . ۲ - کلمه در « نپ » بخط الحاقیست . ۳ - ب ، نپ :
 ۲۰ از نیکمردی آن محمد فلیج (نپ : فلیج (کذا)) . ۴ - نپ : که اگر بی باکی .
 ۵ - نپ ، ط : بستدمی . ۶ - متن مطبوع : بستیدن (کذا) . ۷ - ب ، نپ : و آن
 مقدار را آنجا عزتی تمام است . ۸ - نپ : اسوار . ۹ - نپ : عذاب . ۱۰ - نپ : فلیج (باصلاح : قلیج) .
 ۱۱ - ط ، متن مطبوع : آنچه . ۱۲ - نپ : « واو » ندارد . ۱۳ - ط : ما بود هم . ۱۴ - « علی بن ... »
 در « ط » نیست . ۱۵ - نپ : همه جانی . ۱۶ - ب ، نپ : بازارها نیک . ۱۷ - نپ :
 « الله » ندارد . ۱۸ - ب ، نپ : علیه الصلوة والسلام . ۱۹ - کلمه « رو » در « نپ » نیست .
 ۲۰ - نپ : تا اینجا . ۲۱ - ب : وزرع .

از رُستا آرند و از آنجا تا مکه دوازده فرسنگست. و امیر جُده بنده امیر مکه بود و
 اورا تاج المعالی بن ابی الفتوح میگفتند و مدینه را هم امیر وی بود. و من بنزدیک^۱
 امیر جُده شدم و با من کرامت کرد و آن قدر باجی که بمن میرسید از من معاف داشت
 و نخواست چنانکه از^۲ دروازه مسلم کند کردم و چیزی^۳ بمکه نوشت که ابن مردی
 دانشمندست، از وی چیزی شاید بستند.^۴

روز آدینه نماز دیگر از جُده برفتیم^۵ یکشنبه سلخ جمادی الاخره^۶ بدر شهر مکه
 رسیدیم^۷ و از نواحی حجاز و یمن خلق بسیار عمره را در مکه حاضر باشند^۸ اول رجب،
 و آن موسمی عظیم باشد و عید رمضان همچنین، و بوقت حج بیایند، و چون راه ایشان
 نزدیک و سهلست هر سال سه بار بیایند.

✓ صفت شهر مکه شرفها لله تعالی

شهر مکه اندر میان کوهها نهاده است بلند^۱ و از هر^۲ جانب که بشهر روند
 تا بمکه نرسند^۳ نتوان دید. و بلندترین کوهی که بمکه نزدیکست کوه ابوقییس^۴
 است و آن چون گنبدی گردست، چنانکه اگر از پای آن تیری بیندازند، بر سر رسد.
 و در مشرقی شهر افتاده است چنانکه چون در مسجد حرام^۵ باشند به دی^۶ ماه آفتاب
 از سر آن بر آید. و بر سر آن میلی است^۷ از سنک بر آورده، گویند ابراهیم علیه السلام
 بر آورده است. و این عرصه که در میان کوهست شهرست، دو تیر پرتاب^۸ در دو
 بیش^۹ نیست. و مسجد حرام بمیان این فراخای اندرست، و گرد بر گرد مسجد حرام
 شهرست و کوچه ها و بازارها، و هر کجا رخنه یی بمیان کوه درست دیوار باره ساخته اند

۱ - نپ : ابو . ۲ - ط : ب : نزدیک . ۳ - ط : چنانچه از؛ نپ : چنانکه در .
 ۴ - ب : خبری ؛ ط : چیزی . ۵ - ط : ستاندن ؛ ب : ستیدن . ۶ - ب ، ط : برفتم .
 ۷ - همه جا : الاخر . (متن احتمال حاشیه «ب» است) . ۸ - ط : رسیدم . ۹ - ط ، ب :
 باشد . ۱۰ - نپ : نه بلند . ۱۱ - اصل همه جا : وهر . (متن احتمال حاشیه «ب» است) .
 ۱۲ - اصل همه جا : برسند (متن از حاشیه «ب» است) ۱۳ - نپ (در اصل) : بوقییس (باصلاح
 جدید) : ابوقییس . ۱۴ - ط : مسجد الحرام . ۱۵ - نپ : بری (؟) . ۱۶ - نپ : ظاهر
 « است » ندارد . ۱۷ - ط : پرتابست . ۱۸ - ط : و بیش .

- و دروازه بر نهاده، و اندر شهر هیچ درخت نیست، مگر بر در مسجد حرام^۱ که سوی مغربست که آن را باب ابراهیم خوانند بر^۲ سر چاهی درختی چند بلندست و بزرگ شده. و از مسجد حرام^۱ بر جانب مشرق بازاری بزرگ کشیده است، از جنوب سوی شمال و بر سر بازار از جانب جنوب کوه ابوقیس^۳ است و دامن کوه ابوقیس^۴ صفاست و آن چنانست که دامن کوهرها همچون درجات بزرگ کرده اند و سنگها بترتیب رانده که بر آن آستانها روند خلق و دعا کنند، و آنچه میگویند: صفا و مروه کنند، آنست^۵. و بآخر بازار از جانب شمال کوه مروه است و آن اندک بالای^۶ است، و بر او خانه های بسیار ساخته اند و در میان شهرست و درین بازار بدوند، ازین سر تا بدان سر. و چون کسی عمره خواهد کرد: اگر از جای دور آید^۷ به نیم فرسنگی مکه هر جا میله ها کرده اند و مسجدها ساخته که عمره را از آنجا احرام^۸ گیرند، و احرام گرفتن آن باشد^۹ که جامه دوخته از تن بیرون کنند و ازاری بر میان بندند، و ازاری دیگر یا چادری بر خویشتن در پیچند و با وازی^{۱۰} بلند می گویند که: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ»^{۱۱} و سوی^{۱۲} مکه می آیند؛ و اگر کسی بمکه باشد و خواهد که عمره کند تا بدان میله ها برود و از آنجا احرام گیرد و لبَّيْكَ میزند و بمکه در آید بنیت عمره، و چون بشهر آید بمسجد حرام در آید و بنزدیک^{۱۳} خانه رود و بردست راست بگردد چنانکه^{۱۴} خانه بر دست چپ او باشد و بدان رکن شود که حجر الاسود دروست و حجر را بوسه دهد و از حجر بگذرد و بر همان ولا^{۱۵} بگردد و باز به حجر رسد و بوسه دهد، يك طوف^{۱۶} باشد، و برین ولا هفت طوف^{۱۷} بکند. سه بار بتعجیل بدود و چهار بار آهسته برود. و چون طواف تمام شد. بمقام ابراهیم علیه السلام رود که برابر خانه است و از پس مقام بایستد چنانکه مقام مابین او و^{۱۸} خانه باشد و آنجا دو رکعت نماز گزارد^{۱۹}.

۱ - ط. مسجد الحرام. ۲ - ط: در. ۳ - نپ: کذا باصلاح. در اصل: بوقیس.

۴ - «ب» در حاشیه نوشته: کذا ایضاً فی «نپ». اما این تردید حاشیه «ب» ظاهراً بر اساسی نباشد.

۵ - نپ: بالامی. ۶ - کلمه از «ط» است: ۷ - ط: دید. ۸ - نپ: حرام.

۹ - ط: است. ۱۰ - ط: باواز. ۱۱ - کلمه در «ط» نیست. ۱۲ - ط: و بسوی.

۱۳ - ب: نزدیک. ۱۴ - نپ (در اصل): و لاو (اصلاح مانده متن). ۱۵ - نپ: طواف.

۱۶ - نپ «واو» ندارد. ۱۷ - ب، نپ: نماز بکند.

آنرا نماز طواف گویند. پس از آن درخانه زمزم شود و از آن آب بخورد یا بروی بمالد^۱ و از مسجد حرام بباب الصفا بیرون شود، و آن دریست از درهای مسجد که چون از آنجا بیرون شوند کوه صفاست، بر آن آستانهای^۲ کوه صفا شود^۳ و روی بخانه کند و دعا کند، و دعا معلومست، چون بخوانده^۴ باشد فرود آید، و درین بازار سوی مروه برود، و آن چنان باشد که از جنوب سوی شمال رود، و درین بازار که میرود بر درهای مسجد حرام^۵ میگردد^۶ و اندرین بازار آنجا که رسول صلی الله علیه و آله^۷ سعی کرده است و شتافته و دیگران را شتاب فرموده گامی پنجاه باشد. بر^۸ دو طرف این موضع چهار مناره است از دو جانب که مردم که از کوه صفا بمیان آن دو مناره رسند از آنجا بشتابند تا میان دو مناره دیگر که از آن طرف بازار باشد^۹ و بعد از آن آهسته روند تا بکوه مروه و چون بآستانها رسند بر آنجا روند و آن دعا که معلومست بخوانند و باز گردند و دیگر بار در همین بازار در آیند، چنانکه چهار بار از صفا بمروه شوند و سه بار از مروه بصفا، چنانکه هفت بار از آن بازار بگذشته^{۱۰} باشند، چون^{۱۱} از کوه مروه فرود^{۱۲} آیند^{۱۳} همانجا بازاریست بیست^{۱۴} دکان روی باروی^{۱۵} باشد^{۱۶} همه حجام نشسته، موی سربتراشند^{۱۷}. چون عمره تمام شد و از حرم بیرون آیند، درین بازار بزرگ که سوی مشرقست در آیند^{۱۸} و آنرا سوق العطارین گویند. بناهای نیکوست^{۱۹} و همه دارو فروشان باشند، و درمکه دو گرمابه است فرش آن سنگ سبز که فسان سازند^{۲۰} و چنان تقدیر کردم^{۲۱} که در مکه دو هزار مرد شهری پیش نباشد، باقی قریب^{۲۲} پانصد مرد غربا و مجاوران باشند. و در آن^{۲۳} وقت خود قحط بود و شانزده من گندم بیکدینار مغربی بود^{۲۴} و مبلغی از آنجا رفته بودند. و اندر شهر مکه اهل هر شهری را

- ۱ - ط: و یا... مالد. ۲ - ط: آستانه های. ۳ - ط: شوند. ۴ - ط، ب: خوانده.
 ۵ - ط: مسجد الحرام. ۶ - نپ (کذا فی الاصل) باصلاح جدید: مینگرد. ۷ - ب، نپ: علیه الصلوة والسلام. ۸ - نپ: و بر. ۹ - نپ: «واو» ندارد. ۱۰ - ب، ط: گذشته. ۱۱ - نپ کلمه را ندارد. ۱۲ - نپ: فرو. ۱۳ - در «نپ» بیست بغط العاقیست، اصل متن معلوم نیست. ۱۴ - ب، ط: روی بروی. ۱۵ - ب، نپ: باشند. ۱۶ - ب، ط: تراشند. ۱۷ - کلمه از «ط» و متن مطبوع است. ۱۸ - ط «نیکوست» ندارد. ۱۹ - ط، ب: می سازند. ۲۰ - ط: کرده ام. ۲۱ - نپ: قرب. ۲۲ - ط، ب: و در آن.

از بلاد خراسان و ماوراءالنهر و عراق و غیره سراها بوده ، اما اکثر آن خراب بود و ویران^۱ و خلفای بغداد عمارتهای بسیار و بناهای نیکو کرده اند آنجا و در آن وقت که ما رسیدیم بعضی از آن خراب شده بود و بعضی ملک ساخته بودند.

آب چاههای مکه همه شور و تلخ باشد چنانکه نتوان خورد ، اما حوضها و مَصانع بزرگ بسیار کرده اند که هریک از آن بمقدار ده هزار دینار برآمده باشد و آن وقت بآب باران که از دره ها^۲ فرو می آید پر میکرده اند و در آن تاریخ که ما آنجا بودیم تهی بودند. و یکی که امیر عَدَن بود ، و او را پسر شاد دل می گفتند ، آبی در زیر زمین بمکه آورده بود و اموال بسیار بر آن صرف کرده و در عَرَفات^۳ بر آن کشت و زرع کرده بودند و آن آب را بر آنجا بسته بودند و بالیزها^۴ ساخته و اندکی بمکه می آید و بشهر نمیرسد^۵ و حوضی ساخته اند که آن آب در آنجا جمع میشود و سَقایان آن را برگیرند و بشهر آورند و بفروشند^۶ و براه بُرقه^۷ بنیم فرسنگی^۸ چاهیست که آنرا بُرْالزاهد گویند و آنجا مسجدی^۹ نیکوست. آب^{۱۰} آن چاه خوشست و سَقایان^{۱۱} از آنجا نیز میاورند بشهر و^{۱۲} بفروشند.

هوای مکه عظیم گرم باشد و آخر بهمن ماه قدیم خیار و بادرنگ و بادنجان تازه دیدم آنجا ، و این نوبت چهارم که بمکه رسیدم غَرّه رجب سنه اثنی^{۱۳} و اربعین و اربعمائه تا بیستم^{۱۴} ذی حجه بمکه مجاور بودم . پانزدهم فروردین قدیم انکور رسیده بود و از رُستا بشهر آورده بودند و در بازار می فروختند و اول اردی بهشت^{۱۵}

۱- «نپ» (بجای و ویران) : در آن وقت . ۲- «نپ» و او ندارد . ۳- نپ : درها .

۴- ط : فرود . ۵- ط : میکنند و از ۶- نپ (باصلاح) : در عرفات (بدون واو) (در

اصل) : عرفا . ۷- ب : بالیزها . ۸- ب : الا اندکی . . . نمیرسد ؛ نپ :

الا اندکی . . . می آید (نمی آید ؟) . . . ۹- ب ، ط : فروشند . ۱۰- ب ، ط : رفته ؛

نپ : برقه . ۱۱- نپ : فرسنگ . ۱۲- ط : مسجدیست نیکو . ۱۳- نپ : و آب . ۱۴- ط :

سقاها . ۱۵- اصل : و بشهر . (متن تصحیح قیاس است) . ۱۶- «ب» در حاشیه آورده : ط : اثنین .

۱۷- نپ : بیستم ماه . ۱۸- ب . اردی بهشت .

خربرزه فراوان رسیده بود و خود همه میوه ها بزمستان آنجا یافت^۱ شود و هرگز خالی نباشد.

صفت زمین عرب و یمن - چون از مکه بجانب جنوب روند بیک منزل بولایت یمن رسند^۲ و تالب دریا همه ولایت یمن است، و زمین یمن و حجاز^۳ بهم پیوسته است و^۴ هر دو ولایت تازی زبانند، و در اصطلاح زمین یمن را حَمِیر گویند و زمین حجاز را عرب، و سه جانب این هر دو زمین دریاست، و این زمین چون جزیره بیست^۵ اول جانب شرقی آن دریای بصره است و غربی دریای قُلم که ذکر آن در مقدمه^۶ رفت که خلیجیست و جانب جنوبی^۷ دریای محیطست و طول این جزیره که یمن و حجازست از کوفه باشد تا عَدَن مقدار پانصد فرسنگ از شمال بجنوب، و عرض آن که از مشرق بمغربست از عُمان است تا به جاز^۸ مقدار چهارصد فرسنگ باشد. و زمین عرب از کوفه تا مکه است، و زمین حَمِیر از مکه تا عَدَن^۹. و در زمین عرب آبادانی اندکست^{۱۰} و مردمانش بیابانی و صحرا نشینند و خداوند ستور و چهارپا و خیمه. و^{۱۱} زمین حَمِیر سه قسمست: یک، قسم را از آن تِهامة گویند و آن^{۱۲} ساحل دریای قُلم است بر جانب مغرب، و شهرها و آبادانی بسیارست چون صَعْدَه و زَید و صَنعَا^{۱۳} و غیره، و این^{۱۴} شهرها بر صحراست^{۱۵} و پادشاه آن بنده حبشی^{۱۶} بود از آن پسر شاد دل؛ و دیگر قسم از حَمِیر کوهیست^{۱۷} که آنرا نُجْد گویند و اندرو دیولاخها و سردسیرها باشد و جاهای^{۱۸} تنگ و حصارهای محکم؛ و سیوم^{۱۹} قسم از سوی مشرقست و اندر آن شهرهای بسیارست چون نجران

۱ - ط: در آنجا...؛ نپ: یافته. ۲ - نپ: رسد. ۳ - نپ: حجاز و یمن.
 ۴ - ط: پیوسته؛ ب: پیوسته است. ۵ - نپ، ط: جزیره است. ۶ - (مقدمه = سابق و پیش ازین. حاشیه «ب».) ۷ - نپ: رفته. ۸ - ط: جنوب. ۹ - نپ: بهار که.
 ۱۰ - «ط» کلمه «است» افزوده است. ۱۱ - نپ: اندک. ۱۲ - متن: مطبوع: و در.
 ۱۳ - ب، ط: و این. ۱۴ - ط: صفا. ۱۵ - نپ: و آن. ۱۶ - نپ: شهرهایست بر صحرا. ۱۷ - نپ: (در اصل): حبشی (کذا) بعد اصلاح کرده اند.
 ۱۸ - «ب» در حاشیه آورده: بیا، نسبت است ظاهراً یعنی کوهستانست. ۱۹ - نپ: (در اصل): و جامهای (کذا) بعد اصلاح کرده اند. ۲۰ - کذا فی «نپ» ایضا (نه سوم) (حاشیه ب).

و عشر^۱ و بیشه و غیر آن. و اندرین قسم نواحی^۲ بسیارست و هر ناحیتی ملکی و رئیس دارد، و آنجا سلطانی و حاکمی مطلق^۳ نیست، قومی مردم باشند خود سر^۴ و بیشتر دزد و خونی و حرامی و این قسم مقدار دوست فرسنگ در صد و پنجاه^۵ بر آید، و خلقی بسیار باشند^۶ و همه نوع^۷ و قصر غمندان^۸ یمن است بشهری که آنرا صنعا گویند، و از آن قصر اکنون بر مثال تلّی^۹ مانده است، در میان شهر، و آنجا گویند که خداوند این قصر پادشاه همه جهان بوده است و گویند که در آن تل گنجها و دینه‌ها^{۱۰} بسیارست و هیچکس دست بر آن نیارد بردن، نه سلطان و نه رعیت و عقیق بدین شهر صنعا کنند و آن سنگیست که از کوه ببرند و در میان ریگ بر تابه باتش بریان کنند و در میان ریگ بافتابش پیروند^{۱۱} و بچرخ بپیرایند^{۱۲} و من بمصر دیدم که شمشیری برای^{۱۳} سلطان آورده بودند از یمن که دسته و برچک^{۱۴} او از یک پاره عقیق سرخ بود مانند یاقوت.

صفت مسجد الحرام و بیت کعبه - گفته ایم^{۱۵} که خانه کعبه در میان مسجد حرام^{۱۶} و مسجد حرام^{۱۷} در میان شهر مکه و طول آن از مشرق بمغربست و عرض آن از شمال بجنوب. اما دیوار مسجد قائمه نیست و رکنها در مالیده است تا بمدوری مایلست، زیرا که چون در مسجد نماز کنند از همه جوانب روی بخانه باید کرد. و آنجا^{۱۸} که مسجد طولانی ترست از باب ابراهیم علیه السلامست تا بیاب بنی هاشم، چهارصد و بیست و چهار آرش است. و عرض از باب الدّوّه که سوی شمالست تا بیاب الصّفا^{۱۹} که سوی جنوبست

۱ - نپ: بحران و عشر و بیشه؛ ط: ... عشر ... ۲ - نپ: ناحی؛

۳ - ب، نپ: بغودسر؛ ۴ - نپ: «او» ندارد. ۵ - «نپ» افزوده: فرسنگ.

۶ - ب: باشد. ۷ - («ب» در حاشیه آورده: کذا ایضا «نپ»). ۸ - نپ: دینه‌های.

۹ - ب، ط: پیروند. ۱۰ - ط: بیارایند؛ ب: به پیارند؛ نپ: به پیرایند (متن از

حاشیه «ب» است). ۱۱ - ب، نپ: بسوی. ۱۲ - «ب» در حاشیه راجع به «برچک»

توضیحی داده است که در فهرست لغات خواهیم آورد. ۱۳ - ط: گفته ام.

۱۴ - ط: مسجد الحرام. ۱۵ - ط: اینجا. ۱۶ - ط: صفا.

و فراختر جایش، سیصد و چهار ارشست و بسبب مدوری جایی^۱ تنگتر نماید و جایی^۱ فراختر، و همه گرد^۲ برگرد مسجد سه رواقست پوشش، بممودهای رُخام برداشته اند، و میان سرای را چهارسو کرده و درازی پوشش که بسوی ساحت مسجدست بچهل و پنج طاقست و^۳ پهنایش به بیست و سه طاق، و عمودهای رُخام تمامت صد و هشتاد و چهارست، و گفتند این همه عمودها را^۴ خلفای بغداد فرمودند از جانب شام براه دریا بردن^۵. و گفتند چون این عمودها بمکه رسانیدند آن ریسمانها که در کشتیها و کردونها^۶ بسته بودند^۷ و پاره شده بود^۸ چون بفروختند از قیمت آن شصت هزار دینار مغربی حاصل شد^۹ و از جمله آن عمودها یکی در^{۱۰} آنجاست که بابُ التَّدْوَه گویند^{۱۱}، ستونی سرخ رُخامی است^{۱۲} گفتند^{۱۳} این ستون را همسنگ^{۱۴} دینار خریده اند، و بقیاس آن يك ستون سه هزار من بود.

مسجد حرام را هیجده درست همه بطاقها ساخته اند بر سرستونهای رُخام و بر هیچکدام دری نشانده اند که فراز توان کرد. بر جانب مشرق چهار درست از گوشه شمالی بابُ النبی و آن سه^{۱۵} طاقست بسته، و هم برین دیوار گوشه جنوبی^{۱۶} دری دیگرست که آنرا هم بابُ النبی گویند، و میان آن^{۱۷} دودر صد ارش بیشت^{۱۸} و این دربدو^{۱۹} طاقست. و چون از این در بیرون شوی بازار عطارانست که خانه رسول^{۲۰} در آن

- ۱ - ب، نپ : جای . ۲ - « ط » و متن مطبوع : گرد و برگرد . ۳ - « دو او » از « نپ » است . ۴ - نپ : عمودها همه . ۵ - کلمه در « نپ » نیست .
 ۶ - متن مطبوع : کشتیها بود و کردونها که . ۷ - نپ (در اصل) : بود (اصلاح مانده متن) . ۸ - نپ (در اصل) : شد (اصلاح) : شده بودند . ۹ - کلمه در « نپ » الحاقیست .
 ۱۰ - نپ : از . ۱۱ - نپ (در اصل) : رُخام است (اصلاح) : از رُخام است .
 ۱۲ - ط « د که » افزوده است . ۱۳ - ط ، متن مطبوع : هم سنگ . ۱۴ - نپ : سه . ۱۵ - (مقصود از گوشه جنوبی قطعاً « بر سمت جنوب » است یعنی در دوم بر طرف جنوب در اول (که هر دو را بابُ النبی گویند) واقعت و مقصود گوشه جنوبی دیوار مشرقی (یعنی زاویه جنوبی آن دیوار با دیوار جنوبی) كما يَكُونُ - م فی بادی، الامریست زیرا چنانکه سابق گفت عرض مسجد از شمال بجنوب قریب ۳۰۴ ارش است و حال اینکه اینجا گوید که فاصله میان این دو در قریب صد ارش است وهو واضح . حاشیه ب) . ۱۶ - نپ : این .
 ۱۷ - نپ : بیشتر . ۱۸ - ط : دو . ۱۹ - ب ، نپ : علیه السلام .

کوی بوده است و بدین در بنماز اندر مسجد شدی. و چون ازین دربگذری هم برین دیوار شرقی^۱ باب علی علیه السلام است، و این آن درست که امیر المؤمنین علی^۲ علیه السلام در مسجد رفتی بنماز، و این در بیه طاقست. و چون از این^۳ دربگذری بر گوشه مسجد مناره‌یی دیگرست^۴ بر سرپسعی^۵ که از آن مناره که بیاب بنی هاشم است تا بدینجا بیاید شتافتن و این مناره هم از آن چهار گانه مذکورست. و بر دیوار جنوبی که آن طول مسجدست هفت درست: نخستین بر رکن^۶ که نیم گرد کرده اند^۷ باب الدقاقین است و آن بدو طاقست، و چون اندکی بجانب غربی روی^۸ دری دیگرست بدو طاق و آنرا باب الفسائین^۹ گویند و^{۱۰} همچنان قدری دیگر بروند باب القفا گویند و این در را پنج طاقست و از همه این^{۱۱} طاق میانین^{۱۲} بزرگترست^{۱۳} و جانب او دو^{۱۴} طاق کوچک^{۱۵} و رسول الله^{۱۶} از این در بیرون آمده است که بصف^{۱۷} شود و دعا کند. و عتبه^{۱۸} این طاق میانین^{۱۹} سنگی سپیدست عظیم، و سنگی سیاه بوده است که رسول^{۲۰} پای مبارک خود بر آنجا نهاده است و آن سنگ نقش قدم مبارک او^{۲۱} گرفته، و آن نشان قدم را از آن سنگ سیاه بپریده اند^{۲۲} و در آن سنگ سپید ترکیب کرده^{۲۳} چنانکه

۱ - ب : مشرقی . ۲ - کلمه در « ط » نیست . ۳ - نپ : سه . ۴ - نپ : آن .

۵ - (عبارت مغشوش و مضطربست و شاید در عبارت سقطی یا تحریفی باشد ، در هـ - ر صورت نام باب بنی هاشم که ظاهراً بر دیوار مشرقی مسجد و در جنوب سه در مذکورست در اینجا مذکور نیست و سابق صحبت از مناره‌یی نکرده که این دیگری آن باشد . حاشیه ب) .

ب ، ط « که » ندارند . ۶ - « بر رکن » در « ط » نیست . ۷ - نپ : گردگراند ؟ .

۸ - ب ، نپ : بروی . ۹ - نپ : الفسائین (کذا) . ۱۰ - « و » در « ط » نیست .

۱۱ - نپ (در اصل افزوده) : بزرگترست (بعد بخط جدید زده است) . ۱۲ - ط :

میانین . ۱۳ - نپ (در اصل) : بزرگست (اصلاح مانند متن) . ۱۴ - نپ (در اصل) :

در دو (اصلاح) مانند متن . ۱۵ - (ظاهراً عبارت اینطور بوده : « و از هر جانب او دو طاق کوچک » یا : « و جانب او از هر طرف دو طاق کوچک » یا نحو آن ، تاعده پنج طاق درست

شود . حاشیه ب) . ۱۶ - نپ « الله » ندارد . « ب » و « نپ » « علیه السلام » افزون دارند .

۱۷ - نپ : بر صفا . ۱۸ - نپ ، ب : علیه السلام والصلوة . ۱۹ - ب : متبرک او

۲۰ - نپ : بر صفا . ۲۱ - نپ ، ب : علیه السلام والصلوة . ۲۲ - نپ : بریده اند . ۲۳ - ط : کرده اند .

سر انگشتهای^۱ پا اندرون مسجد دارد و^۲ حجاج بعضی روی بر آن نشان قدم نهند و بعضی پای، تبرک را، و^۳ من روی بر آن نشان^۴ نهادن واجب تر دانستم. و از باب الصفا^۵ سوی مغرب مقداری دیگر بروند باب الطوی^۶ است بدو طاق. و از آن جا مقداری دیگر بروند بباب التمارین^۷ رسند بدو طاق، و چون از آن بگذرند باب المعامل^۸ بدو طاق. و برابر این سرای بوجهل^۹ است که اکنون مستراحست^{۱۰}. و بر دیوار مغربی که آن عرض مسجدست سه درست: نخست آن گوشه‌یی که با جنوب دارد باب عروۃ بدو^{۱۱} طاقست، و^{۱۲} بمیان^{۱۳} این ضلع باب ابراهیم علیه السلام است بسه^{۱۴} طاق^{۱۵}. و بر دیوار شمالی که آن طول مسجدست چهار درست: بر گوشه مغربی باب الوسیط^{۱۶} است بیک طاق، چون از آن بگذری^{۱۷} سوی مشرق باب العجلة است و بیک طاق^{۱۸} و چون از آن بگذری بمیان^{۱۹} ضلع شمالی باب التذوۃ است^{۲۰} بدو طاق، و چون از آن بگذری باب المشاورۃ است بیک طاق، و چون بگوشه مسجد رسی شمالی مشرقی^{۲۱} دریست باب بنی شیبۃ گویند^{۲۲}. و خانه کعبه بمیان ساحت مسجدست مربع طولانی، که طولش از شمال بجنوبست و عرضش از مشرق بمغرب، و طولش سی ارش است و عرض شانزده و در خانه سوی مشرقست. و چون در خانه روند رکن عراقی بردست راست باشد و

۱۵ - ۱ - نپ: انگشتها. ۲ - نپ: واو ندارد. ۳ - تبرک را در «ط» نیست. ۴ - نپ: آنجا. ۵ - ط: صفا. ۶ - نپ: الطوی. ۷ - ب، نپ: باب التمارین. ۸ - نپ: باب التامل (۲). ۹ - ب، ط: ابو جهل. ۱۰ - (در ضلع جنوبی گفت هفت درست و شش در فقط شمرد. حاشیه ب). ۱۱ - نپ: دو. ۱۲ - ب: واو ندارد. ۱۳ - ط: میان. ۱۴ - نپ: سه. ۱۵ - (در ضلع غربی گفت سه درست و دو در فقط شمرد. حاشیه ب). ۱۶ - نپ: الوسیطة. ۱۷ - نپ: برگذری. ۱۸ - ط: و بکطاق. ۱۹ - کلمه «است» از «نپ» است. ۲۰ - ط: شرقی. ۲۱ - (در ابتدا این فصل گفت که مسجد حرام راهیجده در است و فقط شانزده در شمرد و یک در دیگر که باب بنی هاشم باشد بقرائن خارجی و سیاق عبارت مفهوم شد: در هجدهم معلوم شد (کذا و ط: نشد) کجاست و بچه اسم موسومست. حاشیه ب) بر ضلع شمالی نیز چهار در گفت و پنج شمرد. مصحح «ب» باین نکته توجه نکرده اند و نیز توجه نکرده که در ضلع جنوبی از هفت در یک در و در ضلع غربی از سه در یک در مذکور نیست و اینکه باب بنی هاشم را بجای یکی از این دو گرفته صحیح نمی باشد زیرا باب بنی هاشم یکی از چهار در شرقی، و بجای خود مذکورست، بنابراین یا مسجد را نوزده در بوده است و یا یکی از دو رقم یعنی هفت (در ضلع جنوبی) و سه (در ضلع غربی) معرف است و بترتیبش یادو باید باشد. م. د.

رکن حجر الاسود بردست چپ . و رکن مغربی جنوبی^۱ را رکن یمانی گویند و رکن شمالی مغربی را رکن شامی گویند . و حجر الاسود در گوشه دیوار بسنگی بزرگ ترکیب کرده اند و در آنجا نشانده چنانکه چون مردی تمام قامت بایستد با سینه او مقابل باشد .

- و حجر الاسود بدرازی بدستی^۲ و چهار انگشت باشد و بعرض هشت انگشت باشد و شکش مدورست . و از حجر الاسود تا در خانه چهار ارش است . و آنجا را که میان حجر الاسود و در خانه است ملتزم^۳ گویند و در خانه از زمین به چهار^۴ ارش برترست چنانکه مردی تمام قامت بر زمین ایستاده^۵ بر عتبه رسد . و نردبان ساخته اند از چوب چنانکه بوقت حاجت در پیش در نهند تا مردم بر آن بروند و در خانه روند و آن چنانست که بفراخی ده مرد بر پهلوی هم بآنجا بر توانند رفت و فرود^۶ آمد^۷ .
و زمین خانه بلندست بدین مقدار که گفته شد .

- صفت در کعبه - در کعبه دریست از چوب ساج بدو مصراع ، و بالای درش ارش و نیم است و پهنای هر مصراعی یک گز و سه چهار یک ، چنانکه هر دو مصراع سه گز و نیم باشد و روی در فراز^۸ هم نبشته است^۹ و بر آن نقره کاری دایره ها و کتابتها^{۱۰} نقاشی^{۱۱} منبت کرده اند و کتابتهای^{۱۲} بزر کرده و سیم سوخته در رانده و این آیت را تا آخر بر آنجا^{۱۳} نوشته : « اِنَّ اَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِیْ بِبَكَّةَ الْاَیَّةُ ۚ وَ دُوْحَلَقَةُ ۚ نَقْرَه کَیْن ۚ بزرگ که از غزنین^{۱۴} فرستاده اند بر دو مصراع در زده^{۱۵} چنانکه دست هر کس که خواهد

۱- در «نپ» الحاقیست . ۲- نپ : بدستی . نسخ دیگر : یک دستی . ۳- ط : ملرم . ۴- ط : چهار . ۵- نپ : ایستاده است . ۶- نپ : فرو . ۷- همه جا : آیند . متن احتمال حاشیه «ب» است . ۸- ط : بدان . ۹- ط : چنانچه . ۱۰- ب : و روی در و در فراز . ط : و روی در و فراز . نپ : و روی در افراد (متن احتمال صورتی از «نپ» است) . ۱۱- نپ (در اصل) : همه هم نبشته است ؛ ۱۲- نپ (در اصل) : و کتابتهای (اصلاح مانند متن) . ۱۳- نپ : و کتابتها . ۱۴- ط : آنجا . ۱۵- سوره آیه ۹۰ . ۱۵- نپ : دولته (کذا و بدون واو عطف . حاشیه ب) . ۱۶- ب ، نپ : نقر کین . ۱۷- ط : فروین . ۱۸- «نپ» افزوده : بزرها (= ط : بزرها) نقر کین قوی بر بالای در (بدین کلمات را با مداد زده است) .

بدان نرسد و دو حلقه دیگر نقره گین^۱ و خرد تر از آن هم^۲ بر دومصراع در زده چنانکه دست هر کس که خواهد بدان رسد، و قفلی^۳ بزرگ از نقره برین دو حلقه زیرین بگذرانیده^۴ که بستن در بآن باشد و تا آن قفل بر نگیرند در^۵ گشوده نشود.

صفت اندرون کعبه - عرض دیوار یعنی ثخانتش شش شبرست و زمین خانه را فرش

از رُخامست همه سپید و در خانه سه خلوت کوچکست^۶ بر مثال دکانها، یکی مقابل درو دو

بر جانب و شمال. ستونها که در خانه است^۷ و در زیر سقف زده اند همه چوبینست چهار سو

تراشیده از چوب ساج الایک ستون [که] مدوَرست. و از جانب شمال تخته سنگی رُخام

سرخست طولانی که فرش زمینست و میگویند که رسول صلی الله علیه و آله^۸ بر آنجا

نماز کرده است^۹ و هر که آنرا شناسد جهد کند که نماز بر آنجا کند. و دیوار خانه

همه بتخته های^{۱۰} رُخام پوشیده است از الوان. و بر جانب غربی شش محرابست از نقره

ساخته و بمیخ بر دیوار دوخته، هر یکی بیالای^{۱۱} مردی، بتکلف^{۱۲} بسیار از زرکاری و

سواد سیم سوخته^{۱۳}، و چنانست که این محرابها از زمین بلند ترست و مقدار چهار

ارش دیوار خانه از زمین برتر ساده^{۱۴} است و بالاتر از آن همه دیوار از رُخامست تا^{۱۵}

سقف بتقارت^{۱۶} و نقاشی کرده و اغلب بزر پوشیده^{۱۷} ه.ر چهار دیوار. و در آن سه^{۱۸}

خلوت که صفت کرده شد که یکی در رُکن عراقیست و یکی در رُکن شامی و یکی در

رُکن یمانی، در^{۱۹} هر بیغوله^{۲۰} دو تخته چوبین^{۲۱} بمسمار نقره بر دیوارها دوخته اند

و آن تخته ها از کشتی نوح علیه السلام است هر تخته پنج گز طول^{۲۲} و یک گز عرض دارد.

۱- ب، نپ: نقره گین. ۲- نپ: همه. ۳- ب، ط: وقفل. ۴- نپ: بگذرانند. ۵- نپ: در

اصل: قفل (اصلاح مثل متن). ۶- جمله از علامت ستاره (۵) تا اینجا بخط سرخ الحاقی

است در هامش «نپ». ۷- نپ: که. ۸- ب، نپ: علیه الصلوة والسلام. ۹- ط، متن مطبوع: کرده اند. ۱۰- ب: تختهای؛ ط: بغشتهای؛ ۱۱- ب، نپ:

بیالای. ۱۲- ط: و تکلف. ۱۳- ط: سوخته نموده. ۱۴- نپ: (در اصل): ساده.

(اصلاح): نهاده؛ ط: استاده. ۱۵- ط: و تا. ۱۶- نپ: (در اصل): بتفاوت (اصلاح) و

بتفاوت (کذا). ۱۷- متن مطبوع، پوشیده اند. ۱۸- کلمه از «ط» است. ۱۹- اصل: و در.

متن احتمال حاشیه «ب» است. ۲۰- نپ: (در اصل): بیغوله. (اصلاح): بیغوله. ۲۱- ط: چوبی.

۲۲- کلمه در «نپ» نیست.

و در آن خلوت که قفای حجر الاسودست دیبای سرخ در کشیده اند، و چون از در خانه در روند بر دست راست زاویه خانه^۱ چهار سو کرده اند^۲ مقدار سه گز در^۳ سه گز و^۴ در آنجا درجه بیست که آن راه^۵ بام خانه است و دری نقره گین^۶ بیک طبقه بر آنجا نهاده، و آنرا باب الرحمة خوانند، و قفلی^۷ نقره گین^۸ بر او^۹ نهاده باشد^{۱۰}. و چون بر بام شدی دری دیگرست افکنده همچون در بامی هر دو روی آن در نقره^{۱۱} گرفته. و بام خانه بچوب پوشیده است و همه پوشش را بدیبا در^{۱۲} گرفته چنانکه چوب هیچ پیدا نیست. و بر دیوار پیش خانه از بالای چوبها کتابه بیست زرین بر دیوار آن دوخته و نام سلطان مصر بر آنجا نوشته که مکه گرفته و از دست خلفای بنی عباس بیرون برده و آن العزیز لدین الله^{۱۳} بوده است. و چهار تخته نقره گین^{۱۴} بزرگ دیگر هست^{۱۵} برابر یکدیگر هم بر دیوار خانه دوخته بمسمارهای نقره^{۱۶} و بر هریک نام سلطانی از سلاطین مصر نوشته، که هریک از ایشان بروزگار خود آن تخته ها فرستاده اند^{۱۷}. و اندر میان ستونها سه^{۱۸} قنبدیل نقره آویخته است، و پشت خانه برخام یمانی پوشیده است که همچون بلورست. و خانه را چهار روزن است بچهار گوشه و بر هر روزنی از آن تخته یی آبگینه^{۱۹} نهاده که خانه بدان روشنست و باران فرو نیاید. و ناودان خانه از جانب شمالست بر میانه جای، و طول ناودان سه گزست و سرتاسر بزر نوشته است^{۲۰}. و جامه یی که خانه بدان پوشیده بود سپید بود و بدو موضع طراز^{۲۱} داشت، طرازی را یک گز عرض و میان هر دو طراز ده گز^{۲۲} بتقریب، وزیر و بالا بهمین قیاس، چنانکه

۱ - نپ : خانه خانه (بالتکرار) (و کذا فی نپ a) (ط = خانه خانه . حاشیه

ب) . ۲ - ط ، ب : کرده . ۳ - نپ : و در . ۴ - نپ « واو » ندارد .

۵ - نپ : درجیست که راه . ۶ - ب : نپ : نقر گین . ۷ - ب : ط : قفل . ۸ - ط : در . ۲۰

۹ - نپ : باشند . ۱۰ - ط : از . ۱۱ - نپ : بدیبای بر . ۱۲ - (کذا ، و چنین لقبی

در خلفای فاطمیین نبوده است ، یا باید « العزیز بالله » باشد ، یا « المعز لدین الله » . حاشیه ب) .

۱۳ - ب ، ط : دیگرست . ۱۴ - ب ، نپ : نقر گین . ۱۵ - ط ، متن مطبوع :

فرستاده است . ۱۶ - کلمه در « ط » نیست . ۱۷ - در « نپ » بخط الحاقی است .

۱۸ - نپ : نوشته است ناودان را . ۱۹ - (« ب » در حاشیه راجع به طراز و محراب توضیحی

داده است که در فهرست لغات خواهیم آورد) . ۲۰ - ط ، متن مطبوع : گز است . ۲۵

بواسطهٔ دو طراز علؤ خانه سه قسمت بود، هریک بقیاس ده گز. و^۱ بر چهار جانب جامه
محرابه‌ای رنگین بافته‌اند و نقش کرده بزرشته^۲ و پزداخته^۳ و بر هر دیواری سه
محراب یکی بزرگ در میان و دو کوچک بر دو طرف، چنانکه بر چهار دیوار دوازده
محرابست. بر آن خانه بر جانب شمال بیرون خانه دیواری ساخته‌اند مقدار یک گز و
نیم و هر دو سر دیوار تا نزدیک ارکان خانه برده، چنانکه این دیوار مقوَّست و چون
نصف دایره‌یی. و میانجای این دیوار از دیوار خانه مقدار^۴ پانزده گز دورست، و دیوار
و زمین این موضع را^۵ مُرخم کرده‌اند بر خام ملون^۶ و منقش، و این موضع را حجر
گویند و آب ناودان بام^۷ خانه درین حجر ریزد و^۸ در زیر ناودان تخته سنگی سبز
نهاده است بر شکل محرابی که آب ناودان بر آن افتد، و آن سنگ چندانست که مردی
بر آن نماز تواند کردن^۹. و مقام ابراهیم علیه السلام از خانه سوی مشرقست و آن
سنگیست^{۱۰} که نشان دو قدم ابراهیم علیه السلام بر آنجاست، و آنرا در سنگی دیگر
نهاده است، و غلاف چهار سو کرده که ببالای مردی باشد از چوب، بعمل^{۱۱} هر چه
نیکوتر و طبلهای نقره بر او زده^{۱۲} و آن غلاف را دو جانب بزنجیرها در سنگهای
عظیم بسته و دو قفل بر آن زده تا کسی دست بدان نکند. و میان مقام و خانه سی
آزش است. ۱۵

بشر^{۱۳} زمزم از خانه کعبه هم^{۱۴} سوی مشرقست و بر گوشهٔ حجر الاسودست و
میانةٔ بشر^{۱۵} زمزم و خانه چهل و شش آزش است و فراخی چاه سه گز و نیم در سه
گز و نیم است، و آبش^{۱۶} شوری دارد لیکن بتوان خورد، و سرچاه را حظیره^{۱۷} کرده‌اند
از تخته‌های رخام سپید، بالای آن دو آزش. و چهار سوی خانه زمزم آخرها کرده‌اند

۱ - نپ «واو» ندارد. ۲ - نپ: رسته. ۳ - واو از «ط» و متن مطبوع است.
۴ - کلمه در «نپ» نیست. ۵ - ب «را» ندارد. ۶ - نپ: تمام. ۷ - نپ: کرد.
۸ - نپ: سنگست. ۹ - ط: بعمل آورد. ۱۰ - ب، ط: بر آورده. ۱۱ - ب: بپیر.
۱۲ - کلمه در «ط» نیست. ۱۳ - ط: آب. ۱۴ - (ب «در حاشیه راجع به حظیره
توضیحی دارد که در فهرست امات خواهیم آورد).

که آب در آن ریزند و مردم وضو سازند . و زمین خانه زمزم را مُشَبَّک چوبین^۱ کرده اند تا آب که میریزند فرو میرود . و در این خانه سوی مشرقست^۲ . و برابر خانه زمزم هم از جانب مشرق خانه بی دیگرست مربع و گنبدی بر آن نهاده و آن را سِقَايَةُ الْحَاجِّ گویند، اندر آنجا^۳ خمها نهاده باشد^۴ که حاجیان از آنجا آب خورند . و ازین سِقَايَةُ الْحَاجِّ سوی مشرق خانه بی دیگرست طولانی و سه گنبد بر سر آن نهاده است و آن را خزانَةُ الزَّيْتِ^۵ گویند ، اندرو شمع و روغن و قنادیل باشد . و گرد بر گرد خانه کعبه ستونها فرو برده اند و بر سر هر دو ستون چوبها افکنده و بر آن تَکَلُّفَات کرده، از بقارت و نقش . و بر آن حلتها و قلابها آویخته تابشب شمعها و چراغها بر آنجا نهند و قنديل آویزند و آنرا مِشَاعِل^۶ گویند و میان^۷ دیوار خانه کعبه و این مِشَاعِل^۸ که ذکر کرده شد صد و پنجاه گز باشد و آن طوافگاه است و جمله خانه ها که در^۹ ساحتِ مسجد الحرام است بجز کعبه مُعَظَّم شَرَفُهَا اللهُ تَعَالَى سه خانه است : یکی خانه زمزم ؛ و دیگر سِقَايَةُ الْحَاجِّ ؛ و دیگر خزانَةُ الزَّيْتِ . و اندر پوشش که بر گرد^{۱۰} مسجدست پهلوی دیوار صندوقهاست از آن هر شهری از بلاد مغرب و مصر و شام و روم و عراقین و خراسان و ماوراءالنهر و غیره . و چهار فرسنگی از مکه ناحیتیست از جانب شمال که آنرا بُرْقه گویند، امیر مکه آنجا نشیند^{۱۱} ، بالشکری که او را باشد ، و آنجا آب روان و درختانست، و آن ناحیتیست در مقدار دو فرسنگ طول و همین مقدار عرض . و من در این سال از اول رجب بمکه مجاور بودم و رسم ایشانست که مدام در ماه رجب هر روز در کعبه بگشایند، بدان وقت که آفتاب بر آید .

صفت گشودن در کعبه شَرَفُهَا اللهُ تَعَالَى - کلید^{۱۵} خانه کعبه گروهی از عرب دارند

- ۱ - ط ، ب : چوبی . ۲ - چهار کلمه اخیر در « نپ » بخط العاقی سرخ زده شده است . ۳ - نپ : باشند . ۴ - نپ : خزانة الزيت . ۵ - نپ (در اصل) : مقارب (اصلاح مانند متن) . ۶ - ب ، نپ : و از آن . ۷ - نپ (در اصل) : مشاعیل (اصلاح مانند متن) . ۸ - ط : در میان . ۹ - « نپ » کلمه را ندارد . ۱۰ - نپ : مشاعیل . ۱۱ - « در » در « نپ » بخط العاقیست . ۱۲ - نپ : خراخه (بدون نقطه) . ۱۳ - ط : کو . ۱۴ - ب ، ط : می نشیند . ۱۵ - ط ، متن مطبوع : و کلید .

که ایشان را بنی شیبۀ گویند، و خدمت خانه را^۱ ایشان کنند و از سلطان مصر ایشان را مشاهره و خلعت بود^۲. و ایشان را رئیس است که کلید بدست او باشد، و چون او بیاید پنج شش کس دیگر با او باشند^۳، چون بدانجا رسند از حاجیان مردی ده بروند و آن نردبان که صفت کرده ایم بگیرند و بیاورند و پیش در نهند^۴ و آن پیر بر آنجا رود و بر آستانه بایستد و دو^۵ تن دیگر بر آنجا روند و جامه و دیبای در^۶ را باز کنند، یکسر از آن یکی ازین دو مرد بگیرد و سری مردی دیگر، همچون لُباهی^۷ که آن پیر را پیوشند که در میکشاید^۸، و اوقفل بکشاید و از آن حلقه ها بیرون کند و خلقی از حاجیان پیش در خانه ایستاده باشند و^۹ چون در باز کنند ایشان دست بدعا بر آرند^{۱۰} و دعا کنند و هر که^{۱۱} در مکه باشد چون آواز حاجیان بشنود داند که در حرم گشودند همه^{۱۲} خلق بیکبار با آوازی بلند دعا کنند^{۱۳} چنانکه غلغله یی^{۱۴} عظیم در مکه افتد، پس آن پیر در اندرون شود و آن دو شخص همچنان آن جامه می دارند، او^{۱۵} دو رکعت نماز کند و بیاید و^{۱۶} هر دو مصراع در باز کند و بر آستانه بایستد و خطبه بخواند با آوازی بلند و بر رسول الله^{۱۷} صلوات فرستد و بر اهل بیت او، آنوقت آن پیر و یاران او^{۱۸} بر دو طرف در خانه بایستند، و حاج در رفتن گیرند و بخانه در میروند و هر یک دو رکعت نماز می کنند و بیرون می آیند، تا آنوقت که نیمروز نزدیك آید، و در خانه که نماز کنند رو بدر کنند، و بدیگر جوانب نیز رواست^{۱۹}. و قتی که خانه پر مردم شده بود^{۲۰} که دیگر جای نبود که در روند، مرد مرا شمر دم هفتصد و بیست مرد بودند. مردم یمن که به حج آیند عامه آن^{۲۱} چون هندوان

۱ - « را » در « نپ » بخط الحاقیست. ۲ - ب، نپ : بودی. ۳ - نپ : باشد را. ۴ - نپ (باصلاح جدید) : و بیاورند و پیش در بنهند. (اصل متن) : و بیاندش در نهد (کذا بعینه) . ۵ - در « نپ » الحاقیست. ۶ - ب، نپ : زرد. ۷ - بجز « ط » : پرده. ۸ - ط، ب : کشاید. ۹ - ب، ط : کشاید. ۱۰ - نپ « واو » ندارد. ۱۱ - ط : بردارند. ۱۲ - ط : هر کس. ۱۳ - نپ : هم. ۱۴ - نپ : کند. ۱۵ - نپ (دراصل) : غلبه (اصل مانند متن) . ۱۶ - بجز « نپ » : و. ۱۷ - « نپ » الله ندارد. ۱۸ - ب، نپ : علیه الصلوة والسلام. ۱۹ - « او » در « ط » نیست. ۲۰ - ب، نپ : رواست. ۲۱ - ط : باشد. ۲۲ - ط : او.

هر يك لنگی بر بسته و مویها فرو گذاشته و ریشها بافته و هر يك كَناره^۱ قَظیفی^۲ چنانكه هندوان در میان زده . و آگویند اصل هندوان از یمن بوده است و كَناره^۳ قتاله^۴ بوده است ، معرب کرده اند . و در میان شعبان و رمضان و شوال روزهای دوشنبه و پنجشنبه و آدینه در كعبه بگشایند و چون ماه ذی القعدة^۵ در آید دیگر در كعبه باز نکنند .

۵. عُمَرُ جمرانه - بچهار فرسنگی مکه از جانب شمال جایست آنرا جمرانه گویند . مصطفی^۶ آنجا بوده است بالشکری، شانزدهم ذی القعدة^۷ از آنجا احرام گرفته است و بمکه آمده^۸ و عُمَره کرده^۹ . و آنجا دو چاه است^{۱۰} : یکی را بِئْرُ الرَّسُولِ گویند^{۱۱} یکی را بِئْرُ عَلِي بْنِ ابیطالب صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا . و هر دو چاه را آب تمام خوش باشد و میان هر دو چاه ده گز باشد، و آن سِتّ بر جا دارند و بدان موسم آن عُمَره بکنند، و نزدیک آن چاه کوه پاره ییست که بدان موضع گوها^{۱۲} در سنگ افتاده است همچو کاسه ها^{۱۳} . گویند پیغمبر^{۱۴} بدست خود در آن گوها^{۱۵} آرد سرشته است . خلق^{۱۶} که آنجا روند در آن گوها^{۱۷} آرد سرشند^{۱۸} با آب^{۱۹} آن چاهها . و همانجا درختان بسیارست هیزم بکنند^{۲۰} و نان پزند و تبرک^{۲۱} را^{۲۲} بولایتها برند . و هم آنجا کوه پاره یی بلندست که گویند بلال حبشی بر آنجا^{۲۳} بانگ نماز گفته است^{۲۴} ، مردم بر آنجا روند و^{۲۵} بانگ نماز گویند و در^{۲۶} آنوقت که من آنجا رفتم غلبه یی بود که زیادت از هزار شتر عماری در آنجا بود، تا بدیگر چه رسد .

و از مصر تا مکه بدین راه که این نوبت آمدم سیصد فرسنگ بود و از مکه

- ۱ - ط ، نپ : کناره . ۲ - کلمه در « نپ » نیست . ۳ - « واو » در « ط » نیست . ۴ - کلمه در « ط » نیست . ۵ - نپ : قتاله . (در تاریخ یمنی (طبع مصر ۲ : ۳۷۱) بهمین لفظ « قتاله » مذکورست که شارح گوید معرب کناله است . حاشیه ب) ۶ - ط : ذی قعدة . ۷ - متن مطبوع : آمده . ۸ - متن مطبوع : کرد . ۹ - ه ، ط ، متن مطبوع : چاه یست . ۱۰ - واو در « ط » نیست . ۱۱ - ط ، ب ، ه ، « نپ » اصلاحی : گودها . متن از « نپ » اصلی است . ۱۲ - کذا فی « نپ » باصلاح جدید ، در اصل : وان كانها . ۱۳ - ب ، نپ : علیه الصلوة والسلام . ۱۴ - ب ، ه ، « نپ » اصلاحی : گود ؛ ط : گودها . متن از « نپ » اصلی است با اصلاح قیاسی . ۱۵ - نپ : وخلق . ۱۶ - ط : سرشته . ۱۷ - نپ : بآب . ۱۸ - نپ : کنند . ۱۹ - ب ، نپ : تبرک . ۲۰ - ط : در آنجا . ۲۱ - است در « ط » نیست . ۲۲ - نپ « واو » ندارد . ۲۳ - مبن مطبوع : که در ؛ ط : در .

تا^۱ یمن دوازده فرسنگ^۲. و دشت عرفات در میان کوههای خردست چون پشته‌ها، و مقدار دشت دو فرسنگست در دو فرسنگ. در^۳ آن دشت مسجدی بوده است که ابراهیم علیه السلام کرده است و این ساعت منبری خراب ازخشت مانده است^۴ و چون وقت نماز پیشین شود^۵ خطیب بر آنجا رود و خطبه جاری^۶ کند^۷ پس بانگ نماز بگویند و دو رکعت نماز بجماعت برسم مسافران بکنند و همه در آنوقت^۸ قایم^۹ نماز^{۱۰} بگویند و دو رکعت دیگر نماز بجماعت بکنند، پس خطیب بر شتر نشیند و سوی مشرق بروند، بیکفرسنگی آنجا کوهی^{۱۱} خرد سنگیست که آنرا جَبَلُ الرَّحْمَةِ^{۱۲} گویند، بر آنجا بایستند و دعا کنند تا^{۱۳} آنوقت که آفتاب فرو رود. و پسر شاد دل که امیر عَدَن بود آب آورده بود از جای^{۱۴} دور و مال بسیار بر آن خرج کرده و آب را از آن^{۱۵} کوه آورده و بدشت عرفات برده و آنجا حوضها ساخته که در^{۱۶} ایام حج بر آب کنند تا حاج را آب باشد. و هم این [پسر] شاد دل بر سر جَبَلِ الرَّحْمَةِ چهار ملاقی ساخته عظیم که روز و شب عرفات برگنبد آن خانه^{۱۷} چراغها و شمعهای بسیار بنهند که از دو فرسنگ بتوان دید. چنین گفتند که امیر مکه ازو هزار دینار بستد^{۱۸} که اجازت داد تا آن خانه بساخت.

نهم ذی الحجة سنة اثنی^{۱۹} و أربعین و اربعمائه حج^{۲۰} چهارم بیاری خدای تعالی بگذارد^{۲۱} و چون آفتاب غروب کرد و^{۲۲} حاج و خطیب از عرفات باز گشتند و^{۲۳} يك

- ۱ - رجوع کنید بسطر ۳ صفحه ۹۰. ۲ - «ب» در حاشیه آورده: بودن این جمله جمله «وازمصر...» در صفحه پیش) در اینجا کمال بی مناسبتی را دارد و احتمال می‌رود این جمله از موضع دیگر کتاب سهواً بوضع ما نحن فيه انتقال داده (شده) است و «نپ» نیز بعینه مثل متن است) ۳ - نپ: و بر ۴ - نپ: ماندست. ۵ - جمله میان علامت ستاره تا اینجا در «نپ» بخط الحاقی افزوده شده است. ۶ - «نپ» الحاقی (قطعاً غلط و نادری است. حاشیه «ب»). ۷ - نپ: بکنند. ۸ - نپ (در اصل): و هم در وقت (اصلاح): و هم در آنوقت. ۹ - «نپ» کلمه را ندارد. ۱۰ - کدافی «نپ» باصلاح (اصل): و ۱۱ - ط، نپ: جایی. ۱۲ - نپ: بدان. ۱۳ - نپ «در» ندارد. ۱۴ - ط: آنجاها. ۱۵ - ب، ط: بستید. ۱۶ - (حاشیه ب: ط: اثنین). ۱۷ - اصل: بگذارد. ۱۸ - ب، نپ: «واو» ندارند. ۱۹ - متن مطبوع «واو» ندارد.

فرسنگ بیامدند تا به شَعْرُ الْحَرَام و آنجا را مُزْدَلِفَه گویند بنایی ساخته اند خوب هم چون مقصوره که مردم آنجا نماز کنند و سنگ رجم را که به منی اندازند از آنجا بگیرند و رسم چنانست که آن شب یعنی شب عید آنجا باشند و بامداد نماز کنند و چون آفتاب طلوع کند به منی روند و حاج آنجا قربان کنند و مسجدی بزرگست آنجا که آن مسجد را خیف گویند و آن روز خطبه و نماز عید کردن به منی رسم نیست و مصطفی^ص نفرموده است. روز دهم به منی باشند و سنگ بیندازند و شرح آن در مناسک حج گفته اند، دوازدهم ماه هر کس که عزم بازگشتن داشته باشد عم از آنجا بازگردد و هر که بمکه خواهد بود بمکه^و رود.

پس از آن از اعرابی شتر کرایه گرفتم تا احسا و گفتند از مکه تا آنجا بسیزده روز روند. وداع خانه خدایتعالی کردم روز آدینه نوزدهم ذی الحجه سنه^۷ اثنی و اربعین و اربعمائه که اول خرداد ماه^۸ قدیم بود هفت فرسنگ از مکه برفتم^۹ مرغزاری بود، از آنجا کوهی پدید آمد چون براه کوه شدیم صحرایی بود و دیهها^{۱۰} بود و چاهی بود که آنرا اَبْرُ الْحَسَنِ بْنِ سَلَامَةَ^{۱۱} میگفتند و هوای^{۱۲} سرد بود و راه سوی مشرق میشد. و دوشنبه بیست و دوم^{۱۳} ذی الحجه بطائف رسیدیم، که از مکه تا آنجا دوازده فرسنگ باشد.

طائف ناحیتیست بر سر کوهی، بماه خرداد چندان سرد بود که در آفتاب بایست نشست، و بمکه خربزه فراخ بود،^{۱۴} و آنچه قصبه طائف است شهر کیست و حصاری محکم دارد و بازار کی کوچک، و جامعی مختصر دارد، و آب روان و

۱ - - - نپ: آنجاست. ۲ - نپ: جمار. (باصلاح که بعد زده است) : رجم را.

۳ - نپ: «واو» ندارد. ۴ - نپ: باشد. ۵ - نپ: با مکه. ۶ - نپ: احسا.

۷ - (ظ: اثنین. حاشیه ب) . ۸ - کلمه ماه در «نپ» الحاقیست. ۹ - نپ: برفتم.

۱۰ - متن مطبوع: دیها. ۱۱ - نپ: سلاقه. ۱۲ - (حاشیه ب ظ: هوا، یا: هوامی).

۱۳ - ب: دوام. ۱۴ - (ب در حاشیه توضیح را افزوده: «نپ» کذا ایضا. یعنی تفاوت هوا

بین طائف که در یک منزلی مکه است و بین مکه باین درجه بود که در مکه خربزه فراوان بود و در

طائف در آفتاب میبایست نشست).

درختان نار و^۱ انجیر بسیار داشت. قبر^۲ عبدالله بن عباس رضی الله عنه^۳ آنجا است، بنزدیک آن قصبه، و خلفای بغداد آنجا مسجدی عظیم ساخته اند و آن قبر را در گوشه آن مسجد گرفته، بر دست راست محراب و منبر، و مردم آن جا خانه ها ساخته اند و مقام گرفته.

از طائف بر فتم و^۴ کوه و شکستگی بود که^۵ می رفتیم و هر جا حصار کها و دیهکها بود، و در میان شکستها حصار کی خراب بمن نمودند، اعراب گفتند این خانه لیلی بوده است و قصه^۶ ایشان عجیبست^۷. و از آنجا بحصاری رسیدیم که آن را مطار^۸ می گفتند. و از طائف تا آنجا دوازده فرسنگ بود. و از آنجا بناحیتی رسیدیم که آنرا نریا^۹ می گفتند، آنجا خرماستان^{۱۰} بسیار بود و زراعت میکردند با آب^{۱۱} چاه و دولا^{۱۲} و در آن ناحیه می گفتند که^{۱۳} هیچ حاکم و سلطان نباشد و هر جا رئیسی و مهتری باشد بسر خود، و مردمی^{۱۴} دزد و خونی^{۱۵}، همه روز با یکدیگر جنگ و خصومت کنند و از طائف تا آنجا بیست و پنج فرسنگ میداشتند. از آنجا بگذشتیم^{۱۶} حصار بود که آن را جزع می گفتند و در مقدار نیم فرسنگ زمین چهار حصار بود، آنچه بزرگتر بود، که ما آنجا فرود آمدیم، آنرا حصن بنی نسیر^{۱۷} می گفتند. و درختهای خرما بود اندک، و خانه آن شخص که شتر از او گرفته بودیم در این جزع بود، پانزده روز آنجا بماندیم^{۱۸} خفیر نبود که ما را بگذراند و عرب آن موضع هر قوم را حدی باشد که علف خوار ایشان بود^{۱۹} و کسی بیگانه در آنجا نتواند شدن، که هر که را که^{۲۰} بی خفیر یابند بگیرند و برهنه کنند. پس از هر قومی خفیری باشد^{۲۱} تا از آن حد

۱ - و او از «ط» است : ۲ - کلمه در «نپ» نیست. ۳ - رضی الله عنه در «ط» نیست. ۴ - نپ «واو» ندارد. ۵ - نپ «ظ» که «ندارد. ۶ - ط، نپ : عجب است. ۷ - کذا ایضاً فی «نپ» (حاشیه «ب»). اما این تردید بر اساس نیست، رجوع به معجم البلدان شود. ۸ - کذا فی «نپ» در حاشیه، در متن اصلاً بیاض بوده است جای این کلمه ولی با مرکب سرخ المعافی نوشته است : مرا. ۹ - ط، ب : خرماستان. ۱۰ - نپ : بآب. ۱۱ - و او در «ط» نیست. ۱۲ - ط : این. ۱۳ - نپ : گفتند. ۱۴ - ط، ب : مردم. ۱۵ - کذا «نپ» باصلاح جدید. اصل متن : دیوار و خونی رنگ (کذا). ۱۶ - ب، ط : بگذشتیم. ۱۷ - نپ : نسیر. ۱۸ - ط : ماندم ؛ ب : بماندم. ۱۹ - ط : باشد. ۲۰ - نپ «که» ندارد. ۲۱ - ط : باشد که.

بتوان گذشت، و خفیر بدرقه باشد، و قلاؤز نیز گویند^۱ - اتفاقاً سرور آن اعراب که در راه ما^۲ بودند، و^۳ ایشانرا بنی سواد^۴ میگفتند، بجزع آمد و ما او را خفیر گرفتیم و او را ابوغانم عَبَسُ بْنُ الْبَعِیر میگفتند، با او برفتیم. قومی روی بما نهادند پنداشتند^۵ صیدی یافتند چه ایشان هر بیکانه را که^۶ یبند صید خوانند^۷. چون رئیس ایشان با ما بود چیزی، نگفتند، و اگر نه^۸ آن مرد بودی مارا هلاک کردند. فی الجمله در میان ایشان یکچندی بماندیم که خفیر نبود که ما را بگذرانند و از آنجا خفیری دو بگرفتیم هر یک بده دینار تا ما را بمیان قومی دیگر برد^۹، قومی عرب بودند که پیران هفتاد ساله مرا حکایت کردند که در عمر خویش بجز شیر شتر چیزی^{۱۰} نخورده بودند، چه در آن^{۱۱} بادیه‌ها چیزی نیست الا علفی شور که شتر میخورد^{۱۲}، و^{۱۳} ایشان خود گمان میبردند که همه عالم چنان باشد. من^{۱۴} از قومی^{۱۵} بقومی^{۱۶} نقل و تحویل میکردم و همه جا^{۱۷} مخاطره^{۱۸} و بیم بود، الا آنکه خدای تبارک و تعالی خواسته بود که ما با سلامت از آنجا بیرون آییم^{۱۹}. بجایی رسیدیم دو میان شکستگی که آنرا سربا^{۲۰} می گفتند، کوهها بود هر یک چون گنبدی که من در هیچ ولایتی^{۲۱} مثل آن ندیدم. بلندی چندان^{۲۲} نی که تیر با آنجا نرسد و چون تخم مرغ آمس و صلب که هیچ شقی و ناهمواری بر آن نمینمود. و از آنجا بگذشتیم. چون^{۲۳} همراهان ما سوسماری^{۲۴} میدیدند میکشند و^{۲۵} میخوردند^{۲۶} و هر کجا عرب بود شیر شتر میدوشیدند^{۲۷}. من نه سوسمار توانستم^{۲۸} خورد و نه شیر شتر و^{۲۹} در راه هر جا درختکی^{۳۰} بود که باری داشت مقداری که دانه ماسی

۱ - (ب) در حاشیه آورده: این جمله (و خفیر...) گویا حاشیه بوده است که بعد ها

ملحق بتن شده است). ۲ - ط: باها. ۳ - ب، نپ: که. ۴ - ط: سوار؛ نپ: سواده. ۵ - نپ

کذا باصلاح. اصل: چندشتر (کذا). ۶ - نپ: که» ندارد. ۷ - ط: می بینند... میخوانند. ۸ - ط، ب:

و کر نه. ۹ - ط: بردند. ۱۰ - نپ: هیچ. ۱۱ - ب، ط: این. ۱۲ - «نپ» افزوده: و از جایهای

می کنند که شتر میخورد. بعد با خط الحاقی سرخ این جمله را زده است. ۱۳ - ب «واو»

ندارد. ۱۴ - نپ: ط: پس. ۱۵ - نپ: قوم. ۱۶ - نپ: الحاقی. ۱۷ - نپ:

جای. ۱۸ - ط: خطر. ۱۹ - نپ: آمدیم (کذا). ۲۰ - ط: هرما؛ نپ: نربا.

۲۱ - نپ: ولایت. ۲۲ - نپ: چندانسی. ۲۳ - نپ: سوسمار. ۲۴ - متن

مطبوع: و بخوردند. ۲۵ - نپ (در اصل): می ستند (باصلاح جدید): میدوشیدند. ۲۶ - ط:

از سوسمار نتوانستم. ۲۷ - «نپ» و او ندارد. ۲۸ - ط، ب: درختی.

باشد از آن چند دانه حاصل می‌کردم^۱ و بدان قناعت مینمودم^۲، و بعد از مشقت بسیار و چیزها که دیدیم و رنجها که کشیدیم بفلج^۳ رسیدیم، بیست و سیوم صفر^۴. از مکه تا آنجا صد و هشتاد فرسنگ بود. این فلج^۵ در میان بادیه است ناحیتی بزرگ بوده است ولیکن^۶ بتعصب خراب شده است. آنچه در آنوقت که ما آنجا رسیدیم آبادان بود مقدار نیم فرسنگ در يك ميل عرض بود، و در این مقدار چهارده حصار بود، و مردمکائی^۷ دزد و مفسد و جاهل. و این چهارده حصن بدو گروه^۸ بودند و^۹ مدام میان ایشان خصومت و عداوت بود و ایشان گفتند ما از أصحاب الرّسّیم^{۱۰} که در قرآن ذکر کرده است تعالی و تقدّس. و آنجا چهار کاریز بود و آب آن همه بر نخلستان می افتاد و زرع ایشان بر زمینی^{۱۱} بلند تر بود و بیشتر آب از چاه میکشیدند که زرع را آب دهند. و زرع بیشتر میکردند نه بگاوه^{۱۲} آنجا گاو ندیدم. و ایشان را اندک زراعتی باشد^{۱۳} و هر مردی خود را روزی بده^{۱۴} سیر غله اجری کرده باشد که آن مقدار بنان بزند و ازین نماز شام تا دیگر نماز شام همچو رمضان چیز کی^{۱۵} خورند. اما بروز خرما خورند و آنجا خرمایی^{۱۶} بس نیکو دیدم به از آنکه در بصره و غیره، و این مردم عظیم درویش و بدبخت باشند، با همه درویشی همه روزه جنگ و عداوت و خون کنند و آنجا خرمایی بود که میدون میگفتند هر یکی ده درم و خسته که در میانش بود دانگ و نیم بیش نبود و گفتند اگر بیست سال بنهند تباه نشود. و معامله ایشان بزر نیشابوری بود و من بدین فلج^{۱۷} چهار ماه بماندم بحالتی که از آن صعب تر نباشد و^{۱۸} هیچ چیز از دنیاوی بامن^{۱۹} نبود الاّ دو سله^{۲۰} کتاب. و ایشان

۱ - نپ : می‌کردیم . ۲ - نپ : می نمودیم . ۳ - ط ، متن مطبوع : بفلیج .
 ۴ - ط : صفر بود . ۵ - نپ : ولیکن . ۶ - ط : و مردمکی . ۷ - ب ، نپ :
 کرده . ۸ - ط ، ب : که . ۹ - ط : الرّقیم ؛ متن مطبوع : الرّقیم . ۱۰ - ب ،
 ط : زمین . ۱۱ - کلمه از «ط» است . ۱۲ - ط : بدو . ۱۳ - ب ، ط ، نپ (باصلاح
 جدید) : چیز کمی . متن از «نپ» اصلی است . ۱۴ - ط ، ب : خرمای . ۱۵ - ط ، متن مطبوع :
 فلیج . ۱۶ - ط ، متن مطبوع : نشود . ۱۷ - ط : بمن . ۱۸ - ط : سلسله ؛ نپ (باصلاح جدید) :
 جلد . (اصل مانده متن) . ۲۰

مردمی گرسنه و 'برهنه' و 'جاهل' بودند، هر که بنمازمی آمد البته با سپر و شمشیر بود و کتاب نمی‌خریدند. مسجدی بود که ما در آنجا بودیم، اندک رنگ شنجرف و لاجورد با من بود، بر دیوار آن مسجد بیتی نوشتم^۱ و شاخ و برگ^۲ در میان آن بردم، ایشان بدیدند، عجب داشتند و 'همه' اهل حصار جمع شدند و بتفرج آن آمدند و مرا گفتند که اگر محراب این مسجد را^۳ نقش کنی صد من خرما بتو دهیم، و صد من خرما نزدیک ایشان ملکی بود، چه تا من آنجا بودم از عرب لشکری بآنجا آمد و از ایشان پانصد من خرما خواست، قبول نکردند و جنگ کردند، ده^۴ تن از اهل حصار کشته شد و هزار نخل ببریدند^۵ و ایشان ده من خرما ندادند، چون بـا من شرط کردند من آن محراب^۶ نقش کردم، و آن صد من خرما فریادرس ما بود، که غذا نمی‌یافتیم و از جان ناامید شده بودیم، که تصوّر نمیتوانستیم^۷ کرد که از آن بادیه هرگز بیرون توانیم^۸ افتاد، چه^۹ بهر طرف که آبادانی^{۱۰} داشت دویست فرسنگ بیابان میبایست برید مخوف و مهلك، و در آن چهار ماه هرگز پنج^{۱۱} من گندم بیک جانیدم. تا عاقبت قافله‌یی از یمامه پیامد که اُدیم گیرد^{۱۲} و به لحسا^{۱۳} برد، که اُدیم از یمین باین فلج^{۱۴} آرند و بتجّار فروشند. عربی گفت من ترا ببصره برم، و با من هیچ نبود که بکرا بدهم^{۱۵} و از آنجا تا بصره دویست فرسنگ و کرای^{۱۶} شتر یک^{۱۷} ینار بود، از آنکه شتری نیکو بدو سه دینار می‌فروختند، مرا^{۱۸} چون نقد نبود و بنسیه میبردند گفت سی دینار در بصره بدهی ترا بریم^{۱۹} بضرورت قبول کردم، و هرگز بصره ندیده بودم.

- ۱ - نپ «واو» ندارد . ۲ - نپ : بنوشتم . ۳ - ب ، نپ : و . که شاخ و برگ^{۲۰} . ۴ - نپ (در اصل) : ما (باصلاح) : را . ۵ - نپ : و ده . ۶ - ب ، ط : ببریدند . ۷ - ط : محراب را . ۸ - نپ : نمی توانست . ۹ - نپ : توانم . ۱۰ - « چه » در « نپ » نیست . ۱۱ - نپ : بآبادانی . ۱۲ - ط : چهار . ۱۳ - « نپ » کذا باصلاح، اصل متن : کرد ؟ ۱۴ - نپ : بلحسا (بدون واو عاطفه) . ۱۵ - ط ، متن مطبوع : فلیج . ۱۶ - نپ (باصلاح) : بکرا دهم . (اصل) : بکرا دهم ؛ ط : بکرایه . . . ۱۷ - نپ : کرای . ۱۸ - نپ : و مرا . ۱۹ - نپ : بریم . ۲۰

پس آن عربان کتابهای من بر شتر نهادند و برادرم را بر شتر^۱ نشانند و من پیاده^۲ بر فتم روی بمطالع بنات النعش. زمینیه هموار بود^۳ بی کوه و پشته و هر کجا زمین سخت تر بود آب باران درو ایستاده بودی^۴ و شب و روز میرفتند که هیچ جا اثر راه پدید نبود الا بر سمع^۵ میرفتند و عجب آنکه بی هیچ نشانی ناگاه بسر چاهی رسیدندی^۶ که آب بود. القمه بچهار شبانه روز بیمامه آمدیم.

بیمامه^۷ حصاری بود بزرگ و کهنه، از بیرون حصار شهرست و بازاری، و از هر گونه صناعت در آن بودند، و جامعی نیک و امیران آنجا از قدیم باز علویان بوده اند و کسی آن ناحیت^۸ از دست ایشان بیرون نکرده بود^۹ از آنکه آنجا خود سلطان و ملکی قاهر نزدیک نبود و آن علویان نیز شوکتی داشتند که از آنجا سیصد و چهار صد^{۱۰} سوار بر نشستی، و زیدی مذهب بودند^{۱۱} و در قامت^{۱۲} گویند: «مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ خَيْرُ الْبَشَرِ وَحَيٌّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» و گفتند مردم آن شهر شریفیه باشند. و بدین ناحیت آبهای روانست از کاریز و نخلستان^{۱۳}. و گفتند چون خرما فراخ شود یک هزار من بیکدینار باشد، و از بیمامه به لَحْصَا^{۱۴} چهل فرسنگ میداشتند، و بزمستان توان رفت که آب باران جایها^{۱۵} باشد که بخورند و بتابستان نباشد.

لَحْصَا شهرست بر صحرایی^{۱۶} نهاده که از هر جانب که بدانجا خواهی رفت بادیۀ عظیم بیاید برید و نزدیکتر شهری از مسلمانی که آنرا سلطانیت، به لَحْصَا، بصره

۱ - ط، ب: بستر. ۲ - (« ب » در حاشیه توضیح را آورده: کذا ایضا فی « نپ » و هیچ معلوم نیست که چگونه دو بست فرسنگ پیاده رفته است و چگونه با پبای شتران می رفته است، متن ظاهراً باید غلط باشد.) اما این توضیح زائدمی نماید؛ چه مرد از جان نا امید شده را همراه کاروان بسوی مقصد رفتن، هر چند پیاده باشد، فوزی خواهد بود عظیم. ۳ - نپ: بودی. ۴ - « و او » از « نپ » است. ۵ - ب، نپ: بود. ۶ - نپ: سمع. ۷ - ط، متن مطبوع: برسیدند. ۸ - نپ، ط: بیمامه. ۹ - نپ: و از. ۱۰ - « نپ » بخط الحاقی افزوده: ۱۱ - ط، ب: از دست آنها نگرفته بود. (کلمۀ بیرون در « نپ » بخط الحاقیست.) ۱۲ - ب، نپ: سیصد چهارصد. ۱۳ - کلمه در « ط » نیست. ۱۴ - نپ، ط: اقامت. ۱۵ - ط: نخلستان زیاد دارد. ۱۶ - نپ: بلحصا. ۱۷ - ط: در غدیرها؛ نپ (در اصل): جایها، (باصلاح جدید): در جایها، (در جاهها)؛ متن از « نپ » اصلی است. ۱۸ - اصل: صحرای (متن حدس حاشیه « ب » است).

است. و از لَحْسا تا بصره صد و پنجاه فرسنگست، و هرگز بصره سلطانی نبوده است که قصد لَحْسا کند.

صفت لَحْسا - لَحْسا شهر است که همه سواد و روستای او^۱ حصار است. و چهار باروی قوی از پس یکدیگر در گرد او کشیده است از گل محکم، و^۲ میان هر دو دیوار قریب یکفرسنگ باشد. و چشمه‌های آب عظیمست در آن شهر که هریک پنج آسیاگرد باشد و همه این آب در ولایت^۳ بر کار گیرند که از دیوار بیرون نشود. و شهری جلیل در میان این حصار نهاده است، با همه آلتی که در شهرهای بزرگ باشد، در شهر بیش از بیست هزار مرد سپاهی باشد. و گفتند سلطان آن مردی بود شریف^۴ و او^۱ مردم را از مسلمانانی باز داشته بود و گفته [که]^۵ نماز و روزه از شما بر گرفتم. و دعوت کرده بود آن مردم را که مرجع شما جز با من نیست. و نام او بوسعید^۶ بوده است. چون از اهل آن شهر پرسند که چه مذهب دارید؟ گویند^۷ که ما بوسعیدی ایم^۸. نماز نکنند و روزه ندارند ولیکن بر محمد مصطفی^۹ و پیغامبری او^{۱۰} مقررند. بوسعید^{۱۱} ایشان را گفته است که من باز پیش شما آمیم، یعنی پس از وفات. و گور او بشهر لَحْسا اندرست، و مشهدی نیکو جهت او ساخته اند. و^{۱۲} وصیت کرده است فرزندان خود را که مدام شش تن از فرزندان من این پادشاهی نگاه دارند، و محافظت کنند رعیت را بعدل و داد، و مخالفت یکدیگر نکنند تا من باز آمیم. اکنون ایشان را قصری عظیمست که دارالملک ایشانست و تختی که شش ملک بیکجای بر آن تخت نشینند^{۱۳} و باتفاق یکدیگر فرمان دهند و حکم کنند. و شش وزیر دارند. پس این شش ملک^{۱۴} بیریگ تخت بنشینند و^{۱۵} شش وزیر بر تختی دیگر^{۱۶} و هر کار که باشد بکنکاج

- ۱ - کلمه از «ط» است. ۲ - ط: ... روستایی و ...؛ متن مطبوع: هم سواد
 و روستایی و ... ۳ - ط: در. ۴ - نپ: ولایتش. ۵ - بجز «نپ»: مردی شریف بود.
 ۶ - نپ: و آن. ۷ - ط، متن مطبوع: و گفتی. ۸ - ب، ط: ابوسعید.
 ۹ - ب، نپ: داری گوید. ۱۰ - ط: بوسعیدی هستیم؛ نپ: که من بوسعیدیم. ۱۱ - نپ:
 او. ۱۲ - نپ: نشینند. ۱۳ - ط، متن مطبوع: ملک که. ۱۴ - و او در «ط» نیست.
 ۱۵ - ط: دیگر نشینند.

یکدیگر میسازند و ایشانرا در آن وقت سی هزار بنده درم خریدۀ زنکی و حبشی بود و^۱ کشاورزی و باغبانی کردند^۲ و از رعیت^۳ عشر چیزی^۴ نخواستندی^۵. و اگر کسی درویش شدی یا صاحب قرض، او را تعهد کردند تا کارش نیکو شدی و اگر زری کسی را بر دیگری بودی، بیش از مایه او طلب^۶ نکردندی^۷. و هر غریب که بدان شهر افتد و صنعتی داند^۸ چندانکه کفاف او باشد، مایه بدادندی تا او اسباب و آلتی که در صنعت او بکار آید بخریدی، و بمراد خود رسیدی^۹ و زر ایشان^{۱۰} همانقدر که ستده^{۱۱} بودی باز دادی. و اگر کسی از^{۱۲} خداوندان ملک و آسیاب^{۱۳} را ملکی خراب شدی و قوت آبادان کردن نداشتی، ایشان غلامان خود را نامزد کردند که بشدندی و^{۱۴} آن ملک و آسیاب^{۱۵} آبادان کردند، و از صاحب ملک هیچ نخواستندی. و آسیاها باشد در احسا که ملک سلطان باشد و بسوی^{۱۶} رعیت غله آرد کنند که هیچ نستانند، و عمارت آسیا و مزد آسیابان از مال سلطان دهند. و آن سلاطین را سادات می گفتند و وزرای ایشان را شامره^{۱۷} و در شهر احسا مسجد آدینه نبود و خطبه و نماز نمی کردند، الا^{۱۸} آنکه مردی^{۱۹} عجمی^{۲۰} آنجا مسجدی ساخته بود، نام آن مرد علی بن احمد^{۲۱}، مردی مسلمان و^{۲۲} حاجی بود و متمول. و حاجیان که بدان شهر رسیدندی او تعهد کردی. و در آن^{۲۳} شهر خرید و فروخت و داد و ستد بسرب می کردند و سرب در زنبیلها بود، در^{۲۴}

- ۱ - نپ « واو » ندارد. ۲ - ب، ط : می کردند. ۳ - نپ (در اصل) : خری (اصلاح مانند متن). ۴ - ب : نخواستند. ۵ - نپ : مطالبت.
- ۶ - جمله : اگر زری ... در « ط » نیست. ۷ - کذا و ظاهراً : افتادی و ... دانستی.
- ۸ - کلمه از « ط » است. ۹ - ب، نپ : از ایشان که (و بهمین مناسبت در حاشیه آورده : و ظاهراً « که » زیادی و سهو نسخ است). ۱۰ - کلمه در « ط » نیست. ۱۱ - در « نپ » الحاقیست. ۱۲ - ب، نپ : اسباب. ۱۳ - ط : برای. (« ب » در حاشیه آورده : استعمال غریبی است « بسوی » بر فرض صحت نسخه بمعنی « برای »). و حال آنکه بهیچوجه غریب نیست و در نظم و نثر قدما فراوانست و در شعر ناصر خسرو نیز م. د. ۱۴ - سه کلمه اخیر در « ط » نیست؛ نپ : شانه زده ؟ ۱۵ - متن مطبوع : و الا. ۱۶ - ط : مرد.
- ۱۷ - نپ : با نام (بجای عجمی) سپس با نام را زده است و در حاشیه بجای آن نوشته : به آنجا. ۱۸ - نپ : محمد. ۱۹ - ب، نپ « واو » ندارند. ۲۰ - نپ : این.
- ۲۱ - نپ : و در.

هر زنبیلی شش هزار درم سنگ، چون معامله کردند زنبیل شمردندی^۱ و همچنان برگرفتندی، و آن نقد کسی از آن بیرون نبردی^۲. و آنجا فوطه های نیکو بافند و ببصره برند، و بدیگر بلاد. اگر کسی نماز کند او را باز ندارند ولیکن^۳ خود نکند. و چون سلطان^۴ بر نشیند هر که با وی سخن گوید، او را جواب خوش دهد، و تواضع کند. و هرگز شراب نخورند و پیوسته اسبی تنگ بسته با طوق و سرافسار بدر گورخانه^۵ بوسعید^۶ بنوبت بداشته باشند، روز و شب^۸، یعنی چون بوسعید^۷ برخیزد بر آن اسب نشیند و گویند بوسعید^۹ گفته است فرزندان خویش را که چون من بیایم و شما مرا باز نشناسید، نشان آن باشد که مرا با شمشیر^{۱۱} من گردن^{۱۰} بزید، اگر من باشم در حال زنده شوم^{۱۱} و آن^{۱۲} قاعده بدان سبب نهاده است تا کسی دعوی بوسعیدی نکند. و یکی از آن سلطانان^{۱۳} در ایام خلفای بغداد با لشکر بمکه^{۱۴} شده است^{۱۵} شهر مکه سته^{۱۶} و جمعی^{۱۷} مردم را در طواف^{۱۸} در گرد خانه کعبه بکشته^{۱۹} و حجر الاسود^{۲۰} از رکن بیرون کرده [و] بلحسا برده^{۲۱} و گفته بود^{۲۲} این سنگ مقناطیس مردمست که مردم را از اطراف جهان بخویشتن میکشد و ندانسته^{۲۳} که شرف و جلالت^{۲۴} محمد مصطفی صلی الله علیه و آله^{۲۵} بدانجا می کشد، که حجر از بسیار سالها باز آنجا بود و هیچکس بآنجا نمی شد. و آخر حجر الاسود^{۲۶} از ایشان باز خریدند و بجای خود بردند. و در شهر لحسا گوشت همه حیوانات فروشنند چون گربه و سگ^{۲۷} و خرو و گاو

- ۱ - نپ : بشمردندی . ۲ - متن مطبوع : نبردندی ۳ - نپ : و اگر کسی... و لکن . ۴ - نپ : سلطانان . ۵ - نپ : دهند ... کنند . ۶ - متن مطبوع : و با . ۷ - ب ، ط : ابوسعید . ۸ - «ط» اینجا کلمه بنوبت افزوده است . ۹ - نپ : بشمشیر . ۱۰ - ب ، نپ : برگردن . ۱۱ - ط : برخیزم . ۱۲ - نپ : و این . ۱۳ - ط : سلاطین ؛ متن مطبوع : سلطان . ۱۴ - ط : بشهر مکه . ۱۵ - نپ : اندر (بجای : است و) . ۱۶ - نپ : بستد (ط : بسته . حاشیه ب) و سه کلمه اخیر در «ط» نیست . ۱۷ - ب ، نپ : و خلق ؛ ط : جمعی از . ۱۸ - نپ : «در طواف» الحاقیست . ۱۹ - ط : کشته ؛ نپ : بکشته ؛ متن مطبوع : بکشتند . ۲۰ - «ط» «را» افزوده است . ۲۱ - ب : بردند ؛ نپ : برد . ۲۲ - ب ، نپ : بودند . ۲۳ - ب : ندانسته اند . ۲۴ - ط : جلالت نبوت . ۲۵ - پ : ... علیه و سلم ، است ؛ نپ : ... علیه و آله و سلم . ۲۶ - ط : سگ و گربه .

و گوسپند و غیره ، و هر چه فرو شدند سر و پوست آن حیوان نزدیک گوشتش^۱ نهاده باشد ، تا خریدار داند که چه میخرد . و آنجا سگک را فر به کنند همچون گوسپند معلوف ، تا از فر بهی چنان شود که رفتن نتواند^۲ بعد از آنش بکشند و بخورند^۳ .

و چون از لحسا بجانب مشرق^۴ روند هفت فرسنگی دریاست . اگر^۵ در دریا بروند ، بحرین باشد ، و آن جزیره بیست پانزده فرسنگ طول آن ، و شهری بزرگست و نخلستان بسیار دارد ، و مروارید از آن دریا بر آورند . و هر چه غواصان بر آوردندی يك نیمه سلاطین لحسا را بودی . و اگر از لحسا سوی جنوب بروند به عُمان رسند^۶ و عُمان بر زمین عرب^۷ است ولیکن سه جانب او بیابان و برست که هیچکس^۸ آنرا نتواند بریدن . و ولایت عُمان هشتاد فرسنگ در هشتاد فرسنگست و گرمسیر باشد . و آنجا جوز هندی که نارگیل^۹ میگویند روید . و اگر از عُمان بدریا روی^{۱۰} فرا مشرق روند ، بیارگاه کیش^{۱۱} و مکران رسند . و اگر سوی جنوب روند بحدان رسند . و اگر جانب دیگر ، بفارس رسند . و به لحسا چندان خرما باشد که ستورانرا بخرما فر به کنند ، که وقت باشد که زیادت از هزار من بیکدینار بدهند^{۱۲} . و چون از لحسا سوی شمال روند بهفت فرسنگی ناحیتیمست که آنرا قطیف میگویند ، و آن نیز شهری بزرگ است و نخیل^{۱۳} بسیار دارد و امیری عرب بدر^{۱۴} لحسا رفته بود و یکسال آنجانشسته و از آن چهار باره که دارد یکی بسته^{۱۵} و خیل^{۱۶} غارت کرده^{۱۷} و چیزی بدست نداشته بود با ایشان ، و چون مرا بدید از روی نجوم پرسید^{۱۸} که آیا من میخواهم که^{۱۹} لحسا بگیرم توانم یا نه ، که ایشان بی دینند . من هر چه مصلحت بود میگفتم . و نزدیک من هم^{۲۰} بدویان با اهل^{۲۱} لحسا نزدیک باشند^{۲۲} به بیدینی ، که آنجا کس باشد که

۱ - ط : گوشش . ۲ - ب ، نپ : نتواند رفتن . ۳ - ط ، ب : آن میکشند و میخورند .

۴ - ط : بمشرق . ۵ - نپ « اگر » ندارد . ۶ - ط : رسد . ۷ - ط : غرب .

۸ - ب : هیچکسی . ۹ - متن مطبوع « و او » ندارد . ۱۰ - ط : نارگیل .

۱۱ - نپ : باز باروی . ۱۲ - نپ : کیژ . ۱۳ - ط : دهند . ۱۴ - نپ : نخل . ۱۵ - ط : بلعسا ؛ نپ

(اصلاح جدید) : بدز (در اصل مانند متن) . ۱۶ - ب : سته . ۱۷ - بجز « نپ » : وخیلی .

۱۸ - ب ، نپ : کرد . ۱۹ - نپ : می پرسید . ۲۰ - ط « که » ندارد . ۲۱ - کلمه در « ط » نیست .

۲۲ - نپ : باهل . ۲۳ - نپ : باشد .

یکسال آب بردست نزنند، و این معنی که تقریر کردم از سر بصیرت گفتم نه چیزی از اراجیف که من نه ماه در میان ایشان بودم^۱ یکدفعه نه بتفاریق، و شیر که نمیتوانستم خورد و از هر کجا آب خواستمی که بخورم شیر بر من عرض کردند، و چون نستمی و آب خواستمی گفتندی هر کجا آب بینی آب طلب کنی^۲ که آنکس را باشد که آب باشد^۳. و ایشان همه عمر هرگز گرمابه ندیده بودند و آب روان.

- اکنون با سر حکایت رویم^۴. از یمامه چون بجانب بصره روانه شدیم بهر منزل که رسیدیم جای آب بودی و جای نبود^۵، تا بیستم شعبان سنه ثلاث و اربعین و اربعمائه بشهر بصره رسیدیم. دیواری عظیم داشت، الا آن جانب که با آب بود^۶ دیوار نبود، و آن آب شطست، و دجله^۷ و فرات که، بسرحد اعمال بصره بهم میرسند و چون آب جوبره^۸ نیز بایشان میرسد آنرا شط العرب میگویند. و از این شط العرب دو جوی عظیم برگرفته اند که میان فم هر دو جوی يك فرسنگ باشد و سر هر دو را بر صوب قبله برانده^۹، مقدار چهار فرسنگ و بعد از آن سر هر دو جوی باهم رسانیده و مقدار یکفرسنگ دیگر يك جوی را هم بجانب جنوب برانده و ازین نهرها جویهای بیحد برگرفته اند و باطراف بدر برده و بر آن نخلستان^{۱۰} و باغات ساخته^{۱۱}. و این دو جوی یکی که بالاترست، و آن مشرقی^{۱۲} شمال باشد، نهر معقل گویند و آنکه مغربی^{۱۳} و جنوبیست^{۱۴} نهر ابله. و از این دو جوی جزیرهیی بزرگ حاصل شده است^{۱۵} که مربع طولانیست. و بصره بر کناره^{۱۶} ضلع اقصر^{۱۷} ازین مربع نهاده است^{۱۸} و بر^{۱۹} جانب جنوبی مغربی^{۲۰} بصره بریه است چنانکه هیچ آبادانی و آب و اشجار نیست، و در آنوقت که

- ۱ - در «نپ» الحاقیت. ۲ - کلمه در «نپ» نیست. ۳ - «ب» در خصوص عبارت بعد از ستاره در حاشیه آورده: کذا ایضا فی «نپ» (۱). ۴ - کلمه در «ط» نیست. ۵ - ب، نپ: و نه آب. ۶ - ط، متن مطبوع: «که» افزوده اند. ۷ - ط: رسیدیم که جای آب بودی و جای مسکن نبود؛ ب: رسیدیم جای آب بودی جای نبود. ۸ - ط: داشت. ۹ - نپ «و دجله» ندارد. ۱۰ - ط: جزیره؛ ب، نپ: حوزة. (متن از متن مطبوع است). ۱۱ - ط: و هر دو بجانب قبله روند؛ متن مطبوع: ... قبله برده. ۱۲ - نپ: بساتین. ۱۳ - نپ: ساخته اند. ۱۴ - ط: شرقی. ۱۵ - ط: غربی. ۱۶ - ط: جنوبی باشد. ۱۷ - ط: «است» ندارد. ۱۸ - نپ: کنار. ۱۹ - ط: ایسر. ۲۰ - متن مطبوع: هر.

آنجا رسیدیم شهر اغلب خراب بود و آبادانیها^۱ عظیم پراکنده که از محله‌یی تا محله‌یی مقدار نیم فرسنگ خرابی بود، اما در و دیوار محکم و معمور بود^۲ و خلق انبوه بود^۳ و سلطان را^۴ دخل بسیار حاصل شدی. و در آنوقت امیر بصره پسر باکالنجار دیلمی بود، که ملک پارس بود، وزیرش مردی پارسی بود و او را ابو منصور شهرمدان می‌گفتند و هر روز در^۵ بصره بسه جای بازار بودی: اول روز در یکجای^۶ داد و ستد کردند. و آنرا سَوَقُ الْخُرَاعَةِ^۷ گفتندی؛ و میان^۸ روز بجایی که آنرا سَوَقُ عَثْمَان گفتندی؛ و آخر روز جایی که آنرا سَوَقُ الْفَدَاحِین گفتندی. و حال بازار آنجا چنان بود که آنکس را که چیزی بودی بصراف دادی و از صراف خط بستدی و هر چه بایستی بخریدی و بهای آن بر صراف حواله کردی و چندانکه در آن شهر بودی بیرون از خط صراف چیزی ندادی چون بآنجا^۹ رسیدیم از برهنگی و عاجزی بدیوانگان مانده بودیم و سه ماه بود که موی سرباز نکرده بودیم. و میخواستیم^{۱۰} که در گرمابه روم باشد که گرم شوم که هوا^{۱۱} سرد بود و جامه نبود^{۱۲} و من و برادرم هریک به لنگی^{۱۳} کهنه پوشیده بودیم و پلاس پاره‌یی در پشت بسته از سرما. گفتیم اکنون ما را که در حمام گذارد. ^{۱۴} خُرچینکی^{۱۵} بود که کتاب در آن مینهادم، بفروختم و از بهای آن درمکی چند سیاه در کاغذی کردم^{۱۶} که بگرمابه بان دهم تا باشد که ما را درمکی زیادت تر در گرمابه بگذارد که شوخ از خود باز کنیم^{۱۷}. چون آن درمکها پیش او نهادم در مانگریست^{۱۸} پنداشت که ما دیوانه‌ایم، گفت: بروید که هم اکنون مردم از گرمابه بیرون می‌آیند و نگذاشت که ما بگرمابه در رویم^{۱۹}. از آنجا با خجالت بیرون آمدیم و بشتاب بر فتمیم، کود کان بر در گرمابه بازی

۱ - ط: آبادانی آنها. ۲ - کلمه در «نپ» نیست. ۳ - کلمه در «ب»

و «نپ» نیست. ۴ - ط: آنرا. ۵ - ط: ابانك النجار؛ ب، نپ: ابانك النجار. متن

تصحیح قیاسیست. ۶ - ط: دز. ۷ - نپ: یکجا. ۸ - نپ: میانه. ۹ - ب، نپ: «که»

ندارد. ۱۰ - متن مطبوع: چون ... نپ: آنجا. ۱۱ - ط، ب: و خواستم. ۱۲ - نپ:

ما را. ۱۳ - «ط» افزوده: که خود را بدان گرم کنیم. ۱۴ - نپ: نمر لنگی.

(بدر حاشیه آورده که: «به» در متن باید زیادی باشد (لنگ سابق درس ۱۰ استعمال شده است). اما این

اظهار نظر بر اساسی نیست، و پوشیده معنی در بر کرده یا بشن کرده ندارد. ۱۵ - ط: ما را در حمام باید

شدن. ۱۶ - نپ: خرچینکی. ۱۷ - نپ: کرده. ۱۸ - ط، ب: کتم. ۱۹ - ب،

نپ (اصلی): نگرست. ۲۰ - ب، نپ: بدر رویم.

- میکردند، پنداشتند که ما دیوانگانیم^۱ در پی ما افتادند و سنگ می انداختند^۲ و بانگ میکردند. ما بگوشه‌یی باز شدیم و بتعجب در کار دنیا مینگرستیم^۳ و مکاری از ما سی دینار مغربی میخواست و هیچ چاره ندانستیم^۴ جز آنکه وزیر ملک اهواز، که او را ابو الفتح علی بن احمد میگفتند، مردی اهل بود و فضل داشت از شعر و ادب، و هم گرمی تمام، ببصره آمده با ابناء و حاشیه و آنجا مقام کرده، و اما در شغلی نبود، پس مرا در آن حال با مردی پارسی که هم از اهل فضل بود آشنایی افتاده بود و او را با وزیر صحبتی بودی و بهر وقت نزد او تردد کردی و این^۵ پارسی هم دست تنگ بود و وسعتی نداشت که حال مرا مرمتی کند، احوال مرا نزد وزیر باز گفت. چون وزیر بشنید مردی را با اسبی نزدیک من فرستاد که چنانکه هستی بر نشین و نزدیک^۶ من آی. من از بد حالی و برهنگی شرم داشتم و^۷ رفتن مناسب ندیدم^۸ رقعہ‌یی نوشتم و عذری خواستم^۹ و گفتم که بعد ازین بخدمت رسم و غرض من دو چیز بود یکی بی نوایی، دویم گفتم همانا او را تصور شود که مرا^{۱۰} در فضل مرتبه‌یست زیادت، تا چون بر رقعہ من اطلاع یابد^{۱۱} قیاس کند که مرا اهلیت چیست، تا چون بخدمت او حاضر شوم خجالت نبرم. در حال سی دینار فرستاد که این را ببهای تن جامه بدهید. از آن دو دست جامه نیکو ساختیم^{۱۲} و روز سیوم بمجلس وزیر شدیم، مردی اهل و ادیب و ۱۵ فاضل و نیکو منظر و متواضع دیدم و متدین و خوش سخن، و چهار پسر داشت، بهترین جوانی فصیح و^{۱۳} ادیب و^{۱۴} عاقل و او را رئیس ابو عبد الله احمد بن علی بن احمد گفتندی، مردی شاعر و دیر بود و جوانی خردمند و پرهیزگار^{۱۵} ما را بنزدیک^{۱۶} خویش باز گرفت و از او^{۱۷} شعبان تائیمه رمضان آنجا بودیم، و آنچه آن اعرابی کرای^{۱۸} شتر

۱ - ط: دیوانه ایم. ۲ - ط: می آختند. ۳ - ط، نپ: مینگرستیم. ۴ - ط: نتوانستیم. ۵ - ط: و این شخص. ۶ - ط: نزد؛ نپ: بنزدیک. ۷ - «نپ» «واو» ندارد. ۸ - «نپ» دو کلمه اخیر را ندارد. ۹ - «نپ» در اصل «خواستم» و راندارد و فقط با مرکب سرخ بخط جدید در حاشیه افزوده است. ۱۰ - ط: من را. ۱۱ - ط: بیاید. ۱۲ - ب: ساختم. ۱۳ - نپ «واو» ندارد. ۱۴ - «نپ» افزوده: بود. ۱۵ - ط، ب: نزدیک. ۱۶ - ط: کرایه.

بر ما داشت به سی^۱ دینار، هم این وزیر بفرمود تا بدو^۲ دادند و مرا از آن رنج آزاد کردند. خدای تبارک و تعالی همهٔ بندگان خود را از عذاب قرض و کُثْنِ قُرْج دهد، بحق الحق و اهلِهِ. و چون بخواستم رفت ما را با انعام و اِکرام براه دریا گسیل کرد چنانکه در کرامت و فراغ پیارس رسیدیم، از برکات آن آزاد مرد، که خدای عزّ و جَلّ از آزاد مردان خوشنود باد.

در بصره بنام امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام^۳ سیزده مشهد است، یکی از آن [را] مشهدِ بنی مازن^۴ گویند و آن آنست^۵ که در ربیع الاول سنهٔ خمس و ثلاثین از هجرت نبی^۶ امیر المؤمنین علی^۷ علیه السلام^۸ ببصره آمده است و عایشه رضی الله عنها^۹ بحرب آمده بود و امیر المؤمنین^{۱۰} دختر مسعود نهشلی^{۱۱}، لیلی، رابزنی کرده^{۱۲} بود و این مشهد سرای آن زنست و امیر المؤمنین علیه السلام هفتاد و دو روز در آن خانه مقام کرد و بعد از آن بجانب کوفه باز گشت. و دیگر مشهد است در پهلوی مسجد جامع که آنرا مشهد باب الطّیب گویند، و در جامع بصره چوبی دیدم که درازی آن سی آرش بود و غلیظی^{۱۳} آن پنج ریشتر و چهار انگشت بود و یکسر آن غلیظ تر بود و از چوبهای هندوستان بود، گفتند که امیر المؤمنین^{۱۴} آن چوب را برگرفته است^{۱۵} و آنجا آورده است^{۱۶}. و باقی این یازده مشهد دیگر هریک بموضع دیگر بود و همه را زیارت کردم. و^{۱۷} بعد از آن که حال دنیاوی مانیک شده بود^{۱۸} و^{۱۹} هریک لباسی پوشیدیم، روزی بدر آن گرمابه شدیم که ما را در آنجا گذاشتند، چون از در در رفتیم گرمابه بان و هر که آنجا بودند^{۲۰} همه بر پای خاستند^{۲۱} و بایستادند^{۲۲} چندانکه ما در حمام شدیم، و دلاک و قِیم^{۲۳} در آمدند و خدمت کردند، و بوقتیکه بیرون آمدیم هر که در مسلخ^{۲۴}

۱ - نپ : سی . ۲ - نپ : ازو . ۳ - ب ، نپ : صلوات الله علیه . ۴ - نپ : مازن . ۵ - متن مطبوع ، ط : همان آنست . ۶ - ب ، نپ : علیه الصلوة والسلام . ۷ - کلمه در «ط» نیست . ۸ - رضی الله عنها در «ط» نیست . ۹ - نپ : نهشل . ۱۰ - ط : خواسته . ۱۱ - ط : متن مطبوع : که . ۱۲ - نپ : غلط . ۱۳ - «نپ» «است» ندارد . ۱۴ - «نپ» «واو» ندارد . ۱۵ - ط : شد . ۱۶ - «واو» از «ط» است ؛ متن مطبوع : که . ۱۷ - ط : بود . ۱۸ - ط : خواستند . ۱۹ - کلمه در «ط» نیست . ۲۰ - «ط» افزوده : همه . ۲۱ - ط : هر در مثلج ؛ متن مطبوع : ... مثلج .

گرمابه بود همه برپای خاسته^۱ بودند و نمی نشستند تا ما جامه پوشیدیم و بیرون آمدیم، و در آن میانه حمامی بیاری از آن خود می گوید^۲ این جوانان آناند^۳ که فلان روز ما ایشان را در حمام نگذاشتیم و گمان بردند که ما زبان^۴ ایشان ندانیم، من بزبان^۵ تازی گفتم که راست میگویید ما آنیم که پلاس پاره بر^۶ پشت بسته بودیم. آن^۷ مرد خجل شد و عذرها خواست، و این هر دو حال در مدت بیست روز بود، و این فصل بدان آوردم تا مردم بدانند که بشدت^۸ تی که از روزگار پیش آید نباید نالید و از فضل و رحمت کردگار جَلَّ جَلالُه و عَزَّ نواله نا امید نباید شد که او تعالی رحیمست.

صفت مدّ و جزر بصره و جویهای آن - دریای عُمان را عادتست که در شبانروزی^۹ دوباره مدّ بر آورد چنانکه مقدار ده گز آب ارتفاع گیرد و چون تمام ارتفاع گیرد بتدریج جزر کند و فرو نشستن گیرد تا ده دوازده گز و آن ده گز^{۱۰} که ذکر می رود بصره بر عودی بادید آید که آن را قایم کرده باشند پای دیواری^{۱۱}، و الا اگر زمین هامون بود، و نه بلندی بود، عظیم دور برود. و^{۱۲} چنانست که دجله و فرات که نرم میروند، چنانکه بعضی مواضع محسوس نیست که بکدام طرف میروند، چون دریا مدّ کند قرب چهل فرسنگ آب ایشان مدّ^{۱۳} کند و چنان شوند^{۱۴} که پندارند باز گشته است و بیالا^{۱۵} بر میروند، اما بمواضع دیگر از کناره های دریا بنسبت بلندی و هامونی زمین باشد، هر کجا هامون باشد آب بسیار^{۱۶} بگیرد و هر جا بلند باشد کمتر بگیرد. و این مدّ و جزر گویند^{۱۷} تعلق بقمر دارد که بهر وقت قمر بر سمت^{۱۸} رأس و رجُل^{۱۹} باشد، و آن عاشر و رابع^{۲۰} است، آب در غایت مدّ باشد. و چون قمر بر دوافق یعنی افق مشرق و

- ۱ - ط: خواسته. ۲ - کذا و ظاهر آگفتی. یا عبارت چنین بوده است: در آن میانه شنیدیم که حمامی. ۳ - ط، ب: جوانانند. ۴ - ط: بزبان. ۵ - ط: بر زبان. ۶ - ب، نپ: بارها در پشت. ۷ - ط، متن مطبوع: و آن. ۸ - ط: شبانه روزی. ۹ - نپ: «و آن ده گز» ندارد. ۱۰ - ط، ب، نپ: یابدیواری. ۱۱ - واو از «نپ» است. ۱۲ - نپ: سدّام. ۱۳ - ط: شود. ۱۴ - ط: بیالای. ۱۵ - ب، نپ: بسیار آب. ۱۶ - ط: و این را... و تعلق. ۱۷ - ط: سمت. ۱۸ - ط، متن مطبوع: زحل. ۱۹ - نپ: رابعه. ۲۰ - «است» در «ب» الحاقیست. «نپ» نیز ندارد.

و مغرب باشد غایت جزر باشد. دیگر آنکه چون قمر در اجتماع و استقبال شمس باشد آب در زیادت باشد، یعنی مدّ در بین اوقات بیشتر باشد، و ارتفاع بیش گیرد، و چون در تربیعات باشد آب در نقصان باشد، یعنی بوقت مدّ علوش چندان نباشد و ارتفاع نگیرد که بوقت اجتماع و استقبال بود، و جزرش از آن^۱ فر و تر نشیند که بوقت اجتماع و استقبال می نشست. پس بدین دلایل میگویند که تعلق این مدّ و جزر از قمرست، والله تعالی اعلم.

و شهر ابله [را] که بر کنار نهرست و نهر بدان موسوم است، شهری آبادان دیدم: با قصرها و بازارها و مساجد و رابطه که آنرا حد و وصف نتوان کرد، واصل شهر بر جانب شمال نهر بود و از جانب جنوب نیز محاطها و مساجد و رابطه و بازارها بود و بناهای عظیم بود چنانکه از آن نزه تر در عالم نباشد و آن را شاطی^۲ عثمان میگفتند. و شط^۳ بزرگ، که آن فرات و دجله است و آن را شط العرب گویند، بر مشرقی ابله است و نهر^۴ بر جنوبی، و نهر ابله و نهر معقل بصره بهم رسیده اند و شرح آن در مقدمه^۵ گفته آمده است. و بصره را بیست ناحیت است که در هر ناحیت مبالغی دیها^۶ و مزارع بود.

صفت اعمال بصره - حشان^۱. ثربه^۲ (؟). بالاس. عقرمیان^۳. المقیم^۴، نهر الحرب^۵. شط العرب. معد^۶ سام^۷. جعفریة المشان^۸. الصمد الجونه^۹، جزیره - العظمی، مروت الشریر^{۱۰}. جزیره العرش الحمیده^{۱۱}. جوبره المفردات^{۱۲}. و گویند که آنجا

۱ - « از آن » در « ط » نیست. ۲ - نپ : بازار. ۳ - ط : نربه.

۴ - ب : شق ؛ نپ : نسق ؛ ط : دمشق. (متن از معجم البلدان است). ۵ - ط : شطی.

۶ - ط، متن مطبوع : شهر. ۷ - (مقدمه، یعنی سابق و پیش از این. حاشیه ب).

۸ - متن مطبوع : ناحیتی. ۹ - ط، متن مطبوع : مبالغی از دیها. ۱۰ - کذا : (خشخشان ؟)

۱۱ - ب، نپ : ثربه (؟). ۱۲ - ط : عقرمیان. ۱۳ - در معجم البلدان دیده نشد. ۱۴ - ب :

سعد. ۱۵ - ط : جعفریة المثال. ۱۶ - ط : جزیره المفردات. در « نپ » اعمال بصره چنین

آمده است : حسان بشر عقر صبیان المفتح و نهران حدیث شط العرب سعید سلم جریره اسر

لیل المسان الضمیر الحوث جزیره العظمی مسرفال جزیره ابن القنیمه السریک جزیره الفرس الابله

عبداللناف المحرری موعید و المفردات (۲۴) که ازین میان فقط مسرقانان (بجای مسرفال)

صحیح است.

که قَم نهر اُبَلَه است وقتی چنان بودی که کشتیها از آنجا نتوانستی گذشتن، غرقابی عظیم بود، زنی از مالداران بصره بفرمود تا چهار صد کشتی بساختند و همه را^۱ بر استخوان خرما کردند و سر کشتیها^۲ محکم کردند و بدانجایکه غرق کردند تا آنچنان شد که کشتیها میگذرند.

فی الجملة منتصف شهر شوال سنة ثلاث و اربعین و اربعمائة از بصره بیرون آمدیم و در زورق نشستیم. از نهر^۳ اُبَلَه تا چهار فرسنگ که میآمدیم از هر دو طرف نهر باغ و بستان و کوشک و منظر بود که هیچ بریده نشد. و شاخها ازین نهر بهر جانب باز میشد که هر يك مقدار رودی بود، چون بشاطی^۴ عثمان رسیدیم فرود آمدیم، برابر شهر ابله و آنجا مقام کردیم. هفدهم در کشتی بزرگ که آنرا بوصی میگفتند نشستیم و خلق بسیار از جوانب که آن کشتی را می دیدند دعا میکردند که: «یا بوصی سلکک الله تعالی». و^۵ بعبادان رسیدیم، و مردم از کشتی بیرون شدند^۶. و عبادان^۷ بر کنار دریا نهاده است^۸ چون جزیره یی که شط آنجا دو شاخ شده است چنانکه از هیچ جانب بعبادان نتوان شد الا بآب گذر کنند. و جانب جنوبی عبادان خود دریا ی محیطست که چون مدّ باشد تا دیوار عبادان آب بگیرد و چون جزر شود کمتر از دو فرسنگ دور شود و گروهی^۹ از عبادان حصیر خریدند و گروهی چیزی خوردنی خریدند، دیگر روز صبحگاه کشتی در دریا راندند و بر جانب شمال روانه شدیم^{۱۰} و تاده فرسنگ بشدند هنوز آب دریا میخوردند و خوش بود و آن آب شط بود که چون زبانه یی در میان دریا در میرفت، و چون آفتاب بر آمد^{۱۱} چیزی^{۱۲} چون گنجشک در میان دریا پدید^{۱۳} آمد چندانکه نزدیکتر شدیم^{۱۴} بزرگتر

۱ - ب، نپ: همه. ۲ - نپ: کشتیها را. ۳ - ب، ط: بدانجا. ۴ - اصل:

شهر متن (احتمال حاشیه «ب» است). ۵ - ط: بدمشق؛ نپ: بنسق؛ ب: بشق. (متن از معجم البلدان است). ۶ - نپ: سلک (سلمک؟). ۷ - نپ «واو» ندارد. ۸ - ط: آمدند.

۹ - نپ: بربادان. ۱۰ - ط، متن مطبوع: شده است. ۱۱ - کلمه در «ط» نیست.

۱۲ - نپ: شد. ۱۳ - «نپ» بر آمد ندارد. ۱۴ - نپ: چیز را. ۱۵ - ب: بدید؛

نپ: بادید. ۱۶ - «نپ» باصلاح جدید: میشدیم.

مینمود و چون بمقابل او رسیدیم چنانکه بر دست چپ بیکفر سنگ^۱ بماند. باد مخالف شد و^۲ لنگر کشتی فرو گذاشتند و بادبان فرو گرفتند^۳ پرسیدم که آن چه چیزست؟ گفتند خشاب^۴. صفت او: چهار چوبست عظیم از ساج چون هیئت منجنیق نهاده اند مربع، که قاعده آن فراخ باشد و سر آن تنک، و علو آن از روی آب چهل گز باشد و بر سر آن سفالها^۵ و سنگها نهاده، بعد از آنکه آنرا با چوب بهم بسته و بر مثال سقفی کرده، و بر سر آن چهار طاقی ساخته که دیده بان^۶ بر آنجا شود. و این خشاب را^۷ بعضی می گویند که بازرگانی بزرگ ساخته است و^۸ بعضی گفتند که پادشاهی ساخته است، و غرض از آن دو چیز بوده است: یکی آنکه در آن حدود که آنست^۹ خاکی گیرنده^{۱۰} است و دریا تنک، چنانکه اگر کشتی بزرگ بآنجا رسد بر زمین نشیند و کس نتواند خلاص کردن؛ دوم آنکه جهت عالم بدانند و^{۱۱} اگر دزدی باشد بینند و احتیاط کنند^{۱۲} و شب^{۱۳} آنجا چراغ سوزند در آبگینه، چنانکه بادبر^{۱۴} آن نتواند وزد^{۱۵} و مردم از دور بینند و احتیاط کنند و کشتی از آنجا بگردانند^{۱۶}. و چون از خشاب^{۱۷} بگذشتیم چنانکه ناپدید^{۱۸} شد دیگری بر شکل آن پدید^{۱۹} آمد، اما بر سر این خانه گنبدی^{۲۰} نبود، همانا تمام نتوانسته اند کردن و^{۲۱} از آنجا بشهر مهر و بان^{۲۲} رسیدیم. شهری بزرگست^{۲۳} بر لب دریا نهاده، بر جانب شرقی و بازاری بزرگ دارد

۱ - نپ: تايك فرسنگ. ۲ - نپ: «واو» ندارد. ۳ - نپ: (دراصل): گرفت (اصلاح جدید مانند متن). ۴ - نپ: (متن اصلی): حساب (باصلاح جدید مانند متن). ۵ - نپ: هالها (باصلاح جدید): نفالها. ۶ - ب، نپ: دیده بان. ۷ - نپ: خشاب؟ ۸ - ب: خشاب. ۹ - ط: ساخته و؛ ب: «واو» ندارد. ۱۰ - نپ: پادشاه؛ ط: «که» ندارد. ۱۱ - ط: متن مطبوع: آست. ۱۲ - ط: کرد شده است؛ ب: گردنده است. ۱۳ - ط: جمله از ستاره «تا اینجا در» ط: «و» ب: قدری پایین ترست که اشاره خواهیم کرد. متن بر حسب «نپ» است. ۱۴ - ب، ط: و شب. ۱۵ - ب، ط: در. ۱۶ - ب، نپ: نتوان زد؛ ط: نتوان... ۱۷ - ب، ط: جمله مذکور در شماره ۱۲ را اینجا آورده اند چنین؛ ط: و کس نتواند خلاص گردید و ویم آنکه جهت عالم بدانند و اگر دزدی باشد بینند و احتیاط کنند و کشتی از آنجا بگردانند؛ ب: که کس نتواند خلاص کردن، دوم آنکه جهت عالم بدانند و اگر دزدی باشد بینند و احتیاط کنند و کشتی از آنجا بگردانند. ۱۸ - نپ: خشاب. ۱۹ - ب، نپ: بدید. ۲۰ - نپ: کنند. ۲۱ - ط: کرد. ۲۲ - ط: نپ: مهر و بان. ۲۳ - نپ: بزرگ.

- و جامعی نیکو اما آب ایشان از باران بود و غیر از آب باران چاه و کاریزی^۱ نبود که آب شیرین دهد، ایشانرا حوضها و آبگیرها باشد که هرگز تنگی آب نبود، و در آنجا سه کاروانسرای بزرگ ساخته اند، هر يك از آن چون حصار است محکم و عالی و در مسجد آدینه آنجا بر منبر نام یعقوب لیث دیدم نوشته. پرسیدم از یکی که حال چگونه بوده است؟^۲ گفت که یعقوب لیث تا این شهر گرفته بود^۳ ولیکن دیگر هیچ امیر خراسان را آن قوت نبوده است^۴. و در این تاریخ که من آنجا رسیدم این شهر بدست پسران باکالنجار^۵ بود، که ملک پارس بود. و خواربار یعنی ما کول^۶ این شهر از شهرها و ولایتها برند که آنجا بجز ماهی چیزی نباشد. و این شهر با جگهایست و کشتی بندان^۷ و چون از آنجا بجانب جنوب بر کنار دریا بروند ناحیت توه و کازرون^۸ باشد. و من در این شهر مهر و بان بماندم بسبب آنکه گفتند راهها نایمن است از آنکه پسران باکالنجار^۹ را با هم جنگ و خصومت بود و هر يك سری میکشیدند و ملک مشوش گشته بود^{۱۰}. گفتند به آر جان^{۱۱} مردی بزرگست و فاضل و او را شیخ سدید محمد بن عبدالملک گویند. چون این سخن شنیدم از بسکه از مقام در آن شهر ملول شده بودم رقعهای نوشتن بدو و احوال خود اعلام نمودم و التماس کردم که مرا ازین شهر بموضعی رساند که ایمن باشد. چون رقعہ بفرستادم روز سیوم سی مرد پیاده دیدم همه^{۱۲} با سلاح، بنزدیک من آمدند و گفتند ما را شیخ فرستاده است تا در خدمت تو بآر جان^{۱۳} رویم و ما را^{۱۴} بدلداری بآر جان^{۱۵} بردند.
- آر جان شهری بزرگست و درو بیست هزار مرد بود و بر جانب شرقی آن

۱ - بجز «ط» : کاریز. ۲ - ط : بوده. ۳ - نپ : بوده. ۴ - نپ

نبوده. ۵ - ط : اباک النجار ؛ ب، نپ : اباکالنجار. متن تصحیح قیاسیت. ۶ - «ب»
در حاشیه آورده : کویا این دو کلمه حاشیه بوده است که سهواً داخل متن شده است.
۷ - (در حاشیه «ب» راجع بکلمه کشتی بندان توضیحی است که در فهرست لغات خواهیم آورد).
۸ - نپ : کاروان. معجم البلدان: قوچ (...). ۹ - ط : خصومتست. ۱۰ - کلمه در «ط» نیست.
۱۱ - ب، نپ : ارغان. ۱۲ - ط : که همه. ۱۳ - نپ : مرا.

رودی آبست^۱ که از کوه در آید و بجانب شمال آن رود^۲ و چهارجوی عظیم بریده اند و آب^۳ از میان شهر بدر برده، که خرج بسیار کرده اند و از شهر بگذرانیده، بآخر^۴ شهر بر آن باغها و بستانها ساخته. و نخل^۵ و نارنج و ترنج و زیتون بسیار باشد. و شهر چنانست که چندانکه بر روی زمین خانه ساخته اند در^۶ زیر زمین همچندان دیگر باشد و در همه جا در^۷ زیر زمینها و سرایها^۸ آب میگذرد و تابستان مردم شهر را بواسطه آن آب در^۹ زیر زمینها آسایش باشد. و در آنجا از اغلب مذاهب مردم بودند و معتزله را امامی بود که او را بوسعید^{۱۰} بصری میگفتند، مردی فصیح بود و اندر هندسه و حساب دعوی میکرد و مرا با او بحث افتاد و از بکدیگر سؤالها کردیم و جوابها گفتیم و شنیدیم، در کلام و حساب و غیره. و اول محرم از آنجا برفتیم^{۱۱} و براه کوهستان روی^{۱۲} باصفهان نهادیم، در راه بکوهی رسیدیم دره تنگ بود. عام گفتندی این کوه را بهرام گور بشمشیر^{۱۳} بریده است^{۱۴} و آنرا شمشیر برید^{۱۵} میگفتند و آنجا آبی عظیم دیدیدیم که از دست راست ما از سوراخ بیرون می آمد و از جایی بلند فرو میدوید و عوام میگفتند این آب بتابستان مدام می آید و چون زمستان شود باز ایستد و یخ بندد. و به لوردغان^{۱۶} رسیدیم که از آرجان تا آنجا چهل فرسنگ بود و این لوردغان^{۱۷} سرحد پارس است، و از آنجا بخان لنجان رسیدیم و بر دروازه شهر نام سلطان طغرل بیک نوشته دیدیم^{۱۸} و از آنجا بشهر اصفهان هفت فرسنگ بود مردم خان لنجان عظیم ایمن و آسوده بودند، هریک بکار و کدخدایی^{۱۹} خود مشغول.

از آنجا برفتیم هشم صفر سنه اربع و اربعین و اربعمائة بود که بشهر اصفهان رسیدیم. از بصره تا اصفهان صد و هشتاد فرسنگ باشد، شهر یست بر هامون^{۲۰} نهاده

۱ - نپ: رودیست (باصلاح جدید مانند متن). ۲ - نپ: شمال رود و.

۳ - ط: و آب را. ۴ - بجز «نپ»: بآخر. ۵ - نپ: و نخل بسیار. ۶ - نپ: و در.

۷ - نپ: «جادر» ندارد. ۸ - نپ ب، ط، نپ: اصلاحی: سردابها. متن از «نپ» اصلی است.

۹ - ب، ط: در. ۱۰ - بجز «نپ»: ابوسعید. ۱۱ - نپ: برفتم. ۱۲ - ط: رو.

۱۳ - ط: با شمشیر. ۱۴ - ط: بریده. ۱۵ - نپ (در اصل): برند (اصلاح مانند متن).

۱۶ - نپ: لوردغان؛ ط: یوردغان. ۱۷ - ب، نپ: دیدم. ۱۸ - کلمه در «ط» نیست.

۱۹ - (هامون = زمین هموار. حاشیه «ب»).

- آب و هوایی^۱ خوش دارد و هر جا که ده گز چاه فرو برند آبی سرد و^۲ خوش بیرون آید و شهر^۳ دیواری حصین و^۴ بلند دارد و دروازه‌ها و جنگ گاهها ساخته و بر همه بارو و کنگره ساخته. و در شهر جویهای آب روان و بناهای نیکو و مرتفع. و در میان شهر مسجد^۵ آدینه بزرگ نیکو. و باروی شهر را گفتند سه فرسنگ و نیمست. و اندرون شهر همه آبادان که هیچ از وی خراب ندیدم و بازارهای^۶ بسیار، و بازاری دیدم از آن صرافان که اندر او دیست مرد صراف بود و^۷ هر بازاری را دربندی و دروازه‌یی و همه محله‌ها^۸ و کوچه‌ها را همچنین دربندها و دروازه‌های محکم و کاروانسراهای پاکیزه بود و کوچی بود که آنرا کو طراز می‌گفتند و در آن کوچه پنجاه کاروانسرای^۹ نیکو و در هر یک بیاعان و حجره داران بسیار نشسته و این کاروان که ما با ایشان همراه بودیم یک هزار و سیصد خرور بار داشتند که در آن شهر رفتیم هیچ بازدید^{۱۰} نیامد که چگونه فرو آمدند که هیچ جاتنگی موضع^{۱۱} نبود و نه تعدد مقام و علوفه. و چون سلطان طغرل بیک ابوطالب محمد بن میکال^{۱۲} بن سلجوق رحمه الله علیه^{۱۳} آن شهر گرفته^{۱۴} بود مردی جوان آنجا گماشته بود نیشابوری^{۱۵} دیری نیات با^{۱۶} ختنه نیکو، مردی آهسته، نیکو لقا، و او را خواه عمیدی گفتند. فضل دوست بود و خوش سخن و کریم و سلطان فرموده بود که سه سال از مردم هیچ چیز نخواهند^{۱۷} و او بر آن میرفت

۱ - ط: هوای. ۲ - «واو» از «ط» است. ۳ - «و شهر» در «ط» نیست.

۴ - نپ: مسجدی. ۵ - ط: بازارها. ۶ - ط: «واو» ندارد. ۷ - ط: محله‌ها.

۸ - نپ: سراهای. ۹ - نپ: آن. ۱۰ - کذا و ظاهراً: باید دید. ۱۱ - ط: موضعی.

۱۲ - اصل: میکائیل. رجوع به س ۱ کتاب شود. ۱۳ - جمله دعائیة رحمة الله علیه شکفت است.

۱۴ - مگر اینکه مربوط بتاریخ اقامت ناصر خسرو در اصفهان یا بازگشت ببلخ (سال ۴۴۴) نباشد یعنی تاریخ تحریر و تنظیم یادداشت های سفر او و یا بقول قدما تاریخ تعلیق روزنامه و تقویم وی باشد و آن ناچار پس از سال ۴۵۵ میشود که سال درگذشت طغرل سلجوقیست. منظور اینکه بفرض صحت و اصالت جمله دعائیة فوق تاریخ تنظیم یادداشت های سفر ناصر خسرو و بصورت کتاب درآمدن آن بسال های پس از ۴۵۵، یعنی دست کم به یازده سال پس از بازگشت از سفر میکشد و این درخور تأملست. ۱۵ - نپ: بگرفته. ۱۶ - نپ: نیشابوری. ۱۷ - ط: نخواهد.

و پراکنندگان همه روی بوطن نهاده بودند و این مرد از دیران سوری^۱ بوده بود و پیش از رسیدن ما قحطی عظیم^۲ افتاده بود، اما چون ما آنجا رسیدیم جو میدرویدند و یکمن و نیم نان گندم بیکدرم عدل و سه من نان جوبین هم^۳. و مردم آنجا میگفتند هرگز بدین شهر هشت من نان کمتر بیک درم کس ندیده است. و من در همه زمین پارسی گویان شهری نیکوتر و جامعتر و آبادان تر از اصفهان ندیدم. و گفتند اگر گندم و جو و دیگر حبوب بیست سال بنهند تباه نشود، و بعضی گفتند پیش از این که^۴ بارو نبود هوای شهر خوشتر ازین بود، و چون بارو ساختند متغیر شد چنانکه بعضی چیزها بزیان میآید اما هوای روستا همچنانست که بود، و بسبب آنکه کاروان دیرتر براه می افتاد بیست^۵ روز در اصفهان بماندم، و بیست و هشتم صفر بیرون آمدم بدیهی رسیدیم که آنرا هیشما باد^۶ گویند و از آنجا براه صحرا^۷ و کوه مسکیان^۸ بقصبه ناین^۹ آمدم و از سپاهان تا آنجا سی فرسنگ بود، و از ناین چهل و سه فرسنگ برفتم بدیه گرمه^{۱۰} از ناحیه بیابان^{۱۱} که این ناحیه ده دوازده پاره دیه باشد رسیدیم^{۱۲} و آن موضعی گرمست و درختهای خرما بود، و این ناحیه کوفجان^{۱۳} داشته بودند در قدیم و در این تاریخ که ما رسیدیم امیر گیلکی^{۱۴} این ناحیه از ایشان بسته^{۱۵} بود، و نایی^{۱۶} از آن خود بدیهی^{۱۷} که حصارکی دارد و آنرا پیاده^{۱۸} می گویند بنشانده و آن ولایت را ضبط میکند، و راهها ایمن میدارد و اگر کوفجان^{۱۹} براه زدن روند^{۲۰} سرهنگان امیر گیلکی^{۲۱} براه ایشان میفرستد و ایشانرا بگیرند و مال بستانند و بکشند

۱- ط، ب: شوری (ظاهر منظور سوری ابن المعتزست عید خراسان بمهد مسعود غزنوی).

۲- ط: بوده. ۳- کلمه در «نپ» نیست. ۴- نپ «واو» ندارد.

۵- «واو» در «نپ» با مرکب سرخ زده شده است. ۶- ط: کسی. ۷- ط، ب: نهند.

۸- نپ «که» ندارد. ۹- «ب» «ط» کلمه را ندارد. ۱۰- ط «واو» ندارد.

۱۱- کلمه در «ط» نیست. ۱۲- ط: هیشما د (؟). ۱۳- نپ: سحری؟

۱۴- نپ: مسکنان، ط: مکیان. ۱۵- نپ: ناس (بخط جدید در حاشیه): ناین. ۱۶- اصل: گرمه.

متن تصحیح قیاسیت. ۱۷- ط: بیابانک. ۱۸- کلمه از «ط» است. ۱۹- ط: ناحیه

را... نپ: ... کومخان (توضیح حاشیه «ب» راجع به کوفج در فهرست خواهیم آورد).

۲۰- ط: کیلکر. ۲۱- ه، ب: سنده. ۲۲- ط: پاسبانی. ۲۳- نپ: بدیه.

۲۴- (بیاضیه، فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۱۰). ۲۵- نپ: کوفجان. ۲۶- ب، نپ: دوند.

و از محافظت آن بزرگ این راه ایمن بود و خلق آسوده ، خدای تبارک و تعالی همه پادشاهان عادل را حافظ و ناصر و مُعین باد و بر روانهای گذشتگان رحمت کند . و در بن راه بیابان بهر دو فرسنگ گنبدکها^۱ ساخته اند و مَصانع که آب باران در آنجا جمع شود^۲ بمواضعی^۳ که^۴ شورستان نباشد ساخته اند ، و این گنبدکها بسبب آنست تا مردم راه گم نکنند و نیز بگرما و سرما لحظه‌یی در آنجا آسایشی کنند . و در راه ریگ روان دیدیم عظیم، هر که^۵ از نشان بگردد از میان آن ریگ بیرون نتواند آمدن و هلاک شود ، و از آن بگذشتیم، زمینی^۶ شوره^۷ پدید آمد بر جوشیده که شش فرسنگ چنین بود ، که اگر از راه کسی یکسو شدی فرو رفتی ، و از آنجا براه رباط رُییده^۸ که آنرا رباط مرا^۹ میگویند برفتیم و آن رباط را پنج چاه آبست که اگر آن^{۱۰} رباط و آب نبودی کس از آن بیابان گذر نکردی . و از آنجا بچهار دیه^{۱۱} طَبَس آمدیم بدیهی^{۱۲} که آنرا رستاباد میگفتند . نهم^{۱۳} ربیع الاول بطَبَس رسیدیم و از سپاهان تا طَبَس صدوده فرسنگ میگفتند .

طَبَس شهری انبوه است اگر چه بروستا نماید^{۱۴} و آب اندک باشد و زراعت کمتر کنند خرماستانها^{۱۵} باشد و بساتین^{۱۶} و چون از آنجا سوی شمال روند . نیشابور بچهل فرسنگ باشد و چون سوی جنوب بخیص روند^{۱۷} براه بیابان چهل فرسنگ باشد و سوی مشرق کوهی محکمست و در آن وقت امیر آن شهر گیلکی بن محمد بود و بشه شیر گرفته بود^{۱۸} و عظیم ایمن و آسوده بودند مردم آنجا چنانکه بشب در سراپهان بستندی و ستور در کویها باشد ، با آنکه شهر را دیوار نباشد و هیچ زن را زهره نباشد که بسا مرد بیگانه سخن گوید ، و اگر گفתי هر دو را بکشتندی و همچنین دزد و خونی نبود

۱ - ط : گنبدکهای . ۲ - ط : میشود . ۳ - ط : و بمواضع ، متن مطبوع : بمواضع . ۴ - « ط » کلمه زمین افزوده است . ۵ - ب ، نپ : که هر که ، متن مطبوع : و که . ۶ - ب : زمینی ؟ ۷ - ب ، نپ : شور . ۸ - نپ (در اصل) سده (باصلاح جدیدمانندمتن) . ۹ - (یافته نشد) . ۱۰ - کلمه از « نپ » است . ۱۱ - بجز « ط » : چهارده . ۱۲ - ب ، ه : ونهم . ۱۳ - نپ : میماند . ۱۴ - ط : خرماستانها . ۱۵ - نپ : بساطین . ۱۶ - نپ : رود ؛ ط : روند و . ۱۷ - کلمه در « نپ » نیست .

از پاس و عدل او. و از آنچه من در عرب و عجم دیدم از عدل و امن، چهار موضع دیدم: یکی بناحیت^۱ دشت^۲ در ایام لشکر خان^۳؛ دویم بدیلمستان در^۴ زمان امیر امیران جُستان^۵ بن ابراهیم؛ سیوم در ایام المُستَنصِرُ بالله امیر المؤمنین^۶ [بمصر]؛ چهارم بطَبَس در ایام امیر ابوالحسن گیلکی بن محمد. و چندانکه بگشتم بایمنی این چهار موضع ندیدم و نشنیدم. و ما را هفده روز بطَبَس نگاهداشت و ضیافتها کرد و بوقت رفتن صلت فرمود و عذرخواست، ایزد سبحانه و تعالی از خوشنودباد، [و] رکا بداري از آن خود با من بفرستاد^۷ تا زوزن^۸ که هفتاد و دو فرسنگ باشد. چون از طَبَس دوازده فرسنگ بیامدیم قصبه‌یی بود که آنرا رُقه می‌گویند، آبهای روان داشت، و زرع^۹ و باغ و درخت و بارو^{۱۰} و مسجد آدینه و دیهها^{۱۱} و مزارع تمام دارد.

نهم ربیع الآخر از رُقه^{۱۲} برفتیم و دوازدهم ماه بشهر تون رسیدیم. میان رُقه^{۱۳} و تون بیست فرسنگست. شهر تون شهری^{۱۴} بزرگ بوده است، اما در آنوقت که من دیدم اغلب خراب بود و^{۱۵} بر صحرایی نهاده است و آب روان و کاریز دارد و بر جانب شرقی باغهای بسیار بود و حصاری محکم داشت. گفتند درین شهر چهارصد کارگاه بوده است، که زیلو بافتندی. و در شهر درخت پسته بسیار بود^{۱۶} در سرائها و مردم بلخ و تخارستان پندارند که پسته جز بر کوه نروید و نباشد.

و چون از شهر تون برفتیم آن مرد گیلکی^{۱۷} مرا حکایت کرد که وقتی ما از تون به گناباد می‌رفتیم، دزدان بیرون آمدند و بر ما غلبه کردند، چند نفر^{۱۸} از بیم خود را در چاه کاریز افکندند. بعد از آن از آن جماعت یکی را^{۱۹} پدری مُشفق بود بیامد

۱ - ط: سیاحت. ۲ - نپ (در اصل): راست (باصلاح جدید): رشت؛ ط: دست (۲).

۳ - کذا ایضاً فی نپ: (حاشیه ب). ۴ - ط: از. ۵ - نپ: خسان. ۶ - کلمه در «ط» نیست.

۷ - ب: فرستاد؛ ط: فرستاد و. ۸ - ط: دوزن. ۹ - نپ (در اصل): رز.

(باصلاح جدید): زرع. ۱۰ - نپ: بار. ۱۱ - ط: دیههای؛ ب: دیها. ۱۲ - نپ: دقه.

۱۳ - ب: نپ: شهر. ۱۴ - نپ: «واو» ندارد. ۱۵ - ط: «واو» افزوده است.

۱۶ - («ب» در حاشیه آورده: گو یا مقصود رکا بدار امیر گیلکی است که همراه ناصر خسرو کرده

بوده است تا زوزن). ۱۷ - در «نپ» بخط سرخ الحاق نیست. ۱۸ - بجز «نپ»: یکی را از آن جماعت. ۲۵

و یکی را بمزد گرفت و در آن چاه گذاشت تا پسر او را بیرون آورد، چندان ریسمان و رسن که آن جماعت داشتند حاضر کردند و مردم بسیار بیامدند، هفتصد گز رسن فرو رفت تا آن مرد ببین چاه رسید، رسن در آن پسر بست و او را مرده برکشیدند، و آن مرد چون بیرون آمد گفت که 'آبی عظیم درین کاریز روانست و آن کاریز چهار فرسنگ می‌رود. و آنرا' گفتند که خسرو فرموده است کردن و بیست و سیوم شهر ربیع الآخر ۵۰ بشهر قاین رسیدیم، از تون تا آنجا هجده فرسنگ می‌دارند، اما کاروان به چهار روز تواند شدن که فرسنگهای گرانست.

صفت شهر قاین^۲ - قاین شهری بزرگ و حصین است، و گردش شهرستان خندقی دارد، و مسجدی^۳ آدینه شهرستان^۴ اندرست، و آنجا که مقصوره است طاقی عظیم بزرگست چنانکه در خراسان از آن بزرگتر ندیدم و آن طاق نه در خور آن ۱۰ مسجد است. و عمارت همه شهر بگنبد است. و از قاین چون بجانب مشرق شمال^۵ روند^۶ بهجده^۷ فرسنگی زوزن است، و^۸ جنوبی تاهرات سی فرسنگست^۹. بقاین مردی دیدم که او را ابو منصور محمد بن دوست می گفتند، از هر علمی با خبر بود از طب و نجوم و^{۱۱} منطق چیزی، از من پرسید که چه گویی^{۱۲} بیرون این افلاک و انجم چیست؟ گفتم: نام چیز بر آن افتد که داخل این افلاکست و بر دیگر نه. گفت: چگویی- ۱۵ بیرون ازین گنبد ها معنی است^{۱۳} یا نه؟ گفتم: چاره نیست که عالم محدودست و حد او فلك الافلاك، و حد آنرا گویند که از جزا جدا باشد و چون این حال دانسته شد واجب کند که بیرون افلاک نه چون اندرون باشد. گفت: پس آن معنی را که عقل اثبات میکند نهایت هست^{۱۴} از آن جانب اگر نه^{۱۵}؟ اگر نهایتش هست تا کجاست و اگر نهایتش

۱ - نپ «که» ندارد. ۲ - ب، نپ: و آن. ۳ - سه کلمه اخیر یعنی عنوان از «ط» است. ۴ - بجز «نپ»: مسجد. ۵ - ط: آدینه دارد که بشهر. ۶ - ط: شرق و شمال. ۷ - نپ: بروند. ۸ - ط: بهجده. ۹ - نپ «واو» ندارد. ۱۰ - ب، ط: فرسنگ. ۱۱ - «ط» و متن مطبوع: از. ۱۲ - ط: می‌گوئی. ۱۳ - نپ: هست. ۱۴ - ط، متن مطبوع: نیست. ۱۵ - «اگر نه» در «ط» و متن مطبوع نیست. (و اگر اینجا یعنی «آست» و فردوسی بسیار بکار برده است. حاشیه «ب».) ۲۰

نیست نامتناهی^۱ چگونه فنا پذیرد؟ و از این شیوه سخنی چند میرفت و گفت که بسیار تعجّر در این خورده‌ام. گفتم که نخورده است؟ فی الجمله بسبب تشویشی که در زوزن بود از جهة عبید نیشابوری^۲ و تمرد رئیس زوزن، يك ماه بقاین بماندم و رکابدار امیر گیلکی را از آنجا بازگردانیدم. و از قاین بعزم سرخس بیرون آمدمیم دویم جمادی الاخره^۳ بشهر سرخس رسیدیم، و از بصره تا سرخس سیصد و نود فرسنگ حساب کردیم، از سرخس براه رباط جعفری و رباط عمروی و رباط نعمتی^۴ که آن^۵ هر سه رباط نزدیک هم بررا هست بیامدیم. دوازدهم جمادی الاخره^۶ بشهر مرو^۷ التّرد رسیدیم، و بعد از دو روز بیرون شدیم، براه آب گرم. نوزدهم ماه به باریاب^۸ رسیدیم سی و شش فرسنگ بود. و امیر خراسان جفری^۹ بیک ابو سلیمان داود بن میکال^{۱۰} بن سلجوق بود و وی بشبورغان بود و سوی مرو خواست رفتن که دارالملک وی بود و ما بسبب نالایمی راه سوی^{۱۱} سمنگان^{۱۲} رفتیم از آنجا براه سه دره سوی بلخ آمدمیم و چون برباط سه دره رسیدیم شنیدیم^{۱۳} که برادرم خواجه ابو الفتح عبدالجلیل، در طایفه^{۱۴} وزیر امیر خراسان است که او را ابونصر می‌گفتند و هفت سال بود که من از خراسان رفته بودم، چون بدستگرد رسیدیم^{۱۵} نقل^{۱۶} و بُنه دیدم که سوی شبورغان^{۱۷} میرفت. برادرم که^{۱۸} با من بود پرسید که این از آن^{۱۹} کیست؟ گفتند از آن وزیر. گفت شما^{۲۰} ابو الفتح عبدالجلیل را شناسید؟ گفتند: کس^{۲۱} او با ما است^{۲۲}. در حال شخصی

- ۱ - ط، متن مطبوع: تا منتهای. ۲ - نپ: نیشابوری. ۳ - اصل: الاخر. (متن از حاشیه «ب» است). ۴ - نپ: نعمی. ۵ - نپ: این. ۶ - ط: ماه باریاب؛ نپ: باریاب. ۷ - نپ: جعفر. ۸ - ب، نپ، ط، ه: میکامل، متن مطبوع: مکامل. ۹ - رجوع به ص ۱ س ۵ کتاب شود. ۱۰ - نپ (در اصل): وی (باصلاح جدید): سوی. ۱۱ - ط، ه، ب: سنکلان؛ نپ: کلان. متن تصحیح قیاسیست. ۱۲ - بجز «ط»: شنیدیم. ۱۳ - نپ: طالق. ۱۴ - نپ: رسیدیم. ۱۵ - اصل: نقل (متن از حاشیه «ب» است). ۱۶ - ط: شبورغان؛ نپ: شورقان؛ ب، ه: شبورقان. (متن اصلا چیست از روی ص ۱ کتاب و همین صفحه برای یکذواخت شدن ضبط کلمه). ۱۷ - متن مطبوع، ط: «که» ندارد. ۱۸ - ب، ط، ه: از. ۱۹ - ط: شما. ۲۰ - متن مطبوع: کسی. ۲۱ - نپ: باماست.

تزدیک ما آمد و گفت: از کجا می‌آید؟ گفتیم: از حیح. گفت: خواجه من ابوالفتح
 عبدالجلیل را دو^۱ برادر بودند^۲ از چندین سال بحیح رفته^۳ و او پیوسته در اشتیاق
 ایشانست و از هر که خبر ایشان می‌پرسد نشان نمیدهند. برادرم گفت: ما^۴ نامه ناصر
 آورده‌ایم چون خواجه تو برسد بدو دهیم. چون لحظه‌ای برآمد کاروان براه^۵ ایستاد
 و ما هم براه ایستادیم، و آن کهتر گفت: اکنون خواجه من برسد و اگر^۶ شمارا نیابد
 دلتنگ شود اگر^۷ آن نامه مرا دهید تا بدو دهم دلخوش شود. برادرم^۸ گفت: تو نامه
 ناصر می‌خواهی یا خود ناصر را؟ اینک ناصر. آن کهتر از شادی چنان شد که ندانست
 چه کند، و ما سوی شهر^۹ بلخ رفتیم براه^{۱۰} میان روستا، و برادرم خواجه ابوالفتح
 براه دشت^{۱۱} بدستگرد آمد و در خدمت وزیر بسوی امیر خراسان میرفت، چون
 احوال ما بشنید از دستگرد^{۱۲} بازگشت و بر سر پل جموکیان^{۱۳} بنشست تا آنکه ما
 برسیدیم و آن روز شنبه بیست و ششم ماه جمادی الاخره^{۱۴} سنه اربع و اربعین و
 و اربعمائه^{۱۵} بود، و^{۱۶} بعد از آنکه هیچ امید نداشتیم و بدفعات درو قایع مهملکه افتاده
 بودیم و از جان ناامید گشته، بهمدیگر رسیدیم و بدیدار یکدیگر شاد شدیم و
 خدای سبحانه و تعالی را بدان شکرها گزاردیم^{۱۷} و بدین تاریخ بشهر بلخ رسیدیم و
 حسب حال این سه بیت گفتیم^{۱۸}:

رنج و غمای جهان اگر چه درازست با بد و با نیک بیگمان بسر آید
 چرخ مسافر ز بهر ماست شب و روز هر چه یکی رفت بر اثر دگر آید
 ما سفر برگزشتنی گذرانیم^{۱۹} تا سفر ناگزشتنی بسر آید.

۱- نپ: و (باصلاح جدید): دو. ۲- «بودند» در «نپ» بخط الحاقی است.

۳- ط: رفته‌اند. ۴- ط: تا. ۵- ط: متن مطبوع: برادر. ۶- نپ: اگر» ندارد.

۷- ط: متن مطبوع: و اگر. ۸- متن مطبوع: و برادر. ۹- نپ، ب، ه: افزوده‌اند:

میخواهی. ۱۰- نپ (در اصل): شهر (بدون سوی) (باصلاح جدید): سوی (بدون شهر).

۱۱- ط: و براه. ۱۲- ط: متن مطبوع: براه دستگرد (بدون دشت) (دشت مجهولست). ۱۳- نپ:

دستگیر. ۱۴- نپ: حو حمان. ۱۵- اصل: الآخر (متن از حاشیه «ب» است). ۱۶- ط: اربعماه.

۱۷- نپ «و او» ندارد. ۱۸- اصل: گذاردیم. تصحیح متن قیاسیست. ۱۹- نپ: گفتیم.

۲۰- («ب» در حاشیه آورده. ط: گذرانیم؟)

و مسافت راه که از بلخ به مصر شدیم و از آنجا بمکه و براه بصره پیارس رسیدیم و بلخ آمدیم غیر آنکه باطراف بزیارتها و غیره^۱ رفته بودیم^۲ دو هزار و دویست و بیست فرسنگ بود. و این سرگذشت آنچه دیده بودم بر راستی شرح دادم و بعضی که بروایتها شنیدم؛ اگر در آنجا خلاقی باشد خوانندگان ازین ضعیف ندانند و مؤاخذت و نکوهش نکنند و اگر ایزد سبحانه و تعالی توفیق دهد چون سفر طرف مشرق کرده شود آنچه مشاهده افتد با این^۳ ضم کرده شود **إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى وَحَدَّ الْعَزِيزُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ**.



۱ - نپ : غیرها . ۲ - نپ : بودم . ۳ - ب : ط : باین .
 ۴ - جمله بعد در « ط » نیست . و عبارت اخیر باجمله مذکور در سطر ۴ صفحه ۸۰ از نظر عدم سازگاری در خور مقایسه و تأمل است مگر آنکه دیدار وی از ملتان و لهاور مربوط به سفر مشرق نباشد.

فهرست نامهای کسان و جایها و نسبتها و کتابها

و قبيله ها و فرقه ها



<p>۵. ابوعلی سینا (استاد) - ۳</p> <p>ابوعقیل - ۱۷ رجوع به پسر ابوعقیل شود.</p> <p>ابوغانم عیس بن البعیر - ۱۰۵</p> <p>ابوقبیس (کوه) - ۸۶، ۸۷، ۸۸</p> <p>ابومعین - رجوع به ناصر خسرو شود.</p> <p>ابومقیل - ۱۷ ح.</p> <p>ابومنصور شهمردان - ۱۱۴</p> <p>ابومنصور محمد بن دوست - ۱۲۷</p> <p>ابومنصور و هسودان بن محمد (امیر الاجل سیف - الدوله و شرف الملة و لی امیر المؤمنین) - ۶</p> <p>ابونصر احمد (امیر الاعظم عزه الاسلام سید الدین نصر الدوله و شرف الملة) - ۸ و رجوع به نصر الدوله شود</p> <p>ابونصر (وزیر امیر خراسان جفری بیک) - ۱۲۸</p> <p>ابی هریر - ۲۲</p> <p>اخلاط - ۷، ۷ ح.</p> <p>اخمیم - ۸۰</p> <p>آریل (اریل) - ۲۰ ح - رجوع به داریل شود</p> <p>ارجان - ۱۲۱ - ۱۲۲</p> <p>ارذن - ۸</p> <p>ارمانوش (رز) - ۸</p> <p>ارمنی (زبان) - ۷</p> <p>ارمنیان - ۷</p> <p>ازهر (جامع) - ۵۷</p> <p>استادان (گروهی از لشکریان سلطان مصر) - ۵۹</p> <p>استنبول - ۵۰</p> <p>اسحاق بن ابراهیم - ۳۷، ۴۲، ۴۵</p> <p>أُسْرئ (سوره) - ۲ - ۳۱ ح</p> <p>اسکندریه - ۵۰، ۵۱</p> <p>اسماعیل - ۴۵</p> <p>اسوان - ۴۸، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴</p> <p>۸۴ ح</p> <p>اسیوط - ۷۹، ۸۰</p>	<p>آبخوری (یا آخری ح) - ۳</p> <p>آبسکون (دریا) - ۵</p> <p>آدم - ۱۸</p> <p>آذربایجان - ۱۹، ۲۰</p> <p>آید - ۱۰، ۹، ۶۳</p> <p>آغل - ۳</p> <p>آبا کالنجار - ۱۱۴ ح، ۱۴۱ ح - رجوع به باکالنجار شود.</p> <p>ابراهیم - رجوع به جستان و رجوع به ابوصالح شود.</p> <p>ابراهیم خلیل الرحمن - ۳۷، ۴۰، ۴۲، ۴۳ ح، ۴۵، ۸۶، ۸۷، ۹۴، ۹۸، ۱۰۲</p> <p>ابراهیم (مقام) - ۸۷، ۹۸</p> <p>ابله (شهر) - ۱۱۸ - ۱۱۹</p> <p>ابله (نهر) - ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۱۹</p> <p>ابن المعتز - رجوع به سوری شود.</p> <p>ابوالحسن - رجوع به امیر کیلکی شود.</p> <p>ابوالعلاء مَترَی - ۱۲</p> <p>ابوالفتح عبدالجلیل (خواجه) - ۱۲۸، ۱۲۹</p> <p>ابوالفتح علی بن احمد - ۱۱۵</p> <p>ابوالفضل خلیفه بن علی الفیلسوف - ۵</p> <p>ابوالفضل بیهقی - ۵۶ ح</p> <p>ابوبکر همدانی - ۴۳</p> <p>ابو جهل - ۹۴ ح</p> <p>ابوسعید بصری - ۱۲۲ ح، رجوع به بوسعید شود.</p> <p>ابوسعید (جهود) - ۷۲</p> <p>ابوسعید لساوی - ۱۰۹ ح، ۱۱۱ ح - رجوع به بوسعید شود.</p> <p>ابوسایمان - رجوع به جفری بیک شود.</p> <p>ابوصالح - رجوع به جستان ابراهیم شود.</p> <p>ابوعبدالله احمد بن علی بن احمد (رئیس) - ۱۱۵</p> <p>ابوعبدالله محمد بن فلیج - ۸۱، ۸۴، ۸۵</p>
---	--

اصحاب الرس- ۱۰۶
اصحاب الرقيم- ۱۰۶ ح
اصفهان- ۳، ۳ ح، ۱۲۲، ۱۲۳ ح، ۱۲۴ و رجوع
به- پاهان شود
اعلمين- ۱۹
اعز القرى- ۴۴ ح
اقلیدس- ۳
الابله- ۱۱۸ ح
الامراء (حاره مجله)- ۶۳
الباطليہ (حاره)- ۶۳
الجود به (حاره)- ۶۳
الجونه (الحديث ۱۱۸ ح)- ۱۱۸
الحاكم بامر الله- ۴۴، ۴۴ ح- و رجوع به
حاکم... شود.
الحميدة- ۱۱۸
الدیالمة (حاره)- ۶۳
الروم (حاره)- ۶۳
السريرك- ۱۱۸ ح
الصمد (الضمير- ۱۱۸ ح)- ۱۱۸
المعزير بالله- ۹۷ ح
المعزير لدين الله- ۹۷
الفصول والفايات (كتاب)- ۱۳
المجردى- ۱۱۸ ح
المستنصر بالله- ۱۲۶
المشان (المثال ۱۱۸ ح)- ۱۱۸
المضاء به (حاره)- ۶۳
المعز لدين الله- ۵۹، ۵۹، ۵۹ ح و رجوع به
ممن شود.
المفردات (المفردات ۱۱۸ ح)- ۱۱۸، ۱۱۸ ح
المفتح- ۱۱۸ ح
المقيم- ۱۱۸
النبى (مقام)- ۳۹
امير الجيوش- ۴۲
امير المؤمنين (حمزه)- ۷۵ ح
امير المؤمنين (خليفة فاطمى)- ۱۲۶، ۷۳، ۷۰
امير المؤمنين (على بن ابي طالب)- ۱۱۶، ۹۳، ۸۵
امير اميران- ۱۲۶، ۱۵- رجوع به جستان ابراهيم
شود.
اسرگيلكى (ابو الحسن بن محمد)- ۱۱۶، ۱۲۴ ح
۱۲۸
انجيل- ۴۵
اندلس- ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۱۵

انطاكية- ۱۲، ۱۲ ح
اويس قرنى- ۷
اهواز- ۱۱۵
ب
باب ابراهيم- ۱۰۸۷
باب الابواب (به بيت المقدس)- ۲۸
باب الارمن- ۹
باب الاسباط- ۲۸
باب الانطاكية- ۱۲
باب البحر- ۵۵
باب التل- ۹
باب التمارين- ۹۴، ۹۴ ح
باب التوبة- ۲۹
باب الجنان- ۱۲
باب الجوامع (مسجد)- ۶۴
باب العطية- ۳۴
باب الخليج- ۵۶
باب الدجلة- ۹
باب الدقاقين- ۹۳
باب الذهب- ۵۵
باب الرحمة (به بيت المقدس)- ۲۹
باب الرحمة (به مكة)- ۹۷
باب الروم- ۹
باب الزرجد- ۵۵
باب الزلاقة- ۵۵
باب الزويلة- ۵۶
باب الزهومة (الزهو الرهوبه ۵۵ ح)- ۵۵
باب السريج- ۵۵
باب السرية- ۵۵
باب السقر- ۲۸
باب السكينة- ۳۴
باب السلام- ۵۵
باب الصفا (باب صفا)- ۷۵، ۱۰۸۸ ح
۹۴، ۹۳
باب الطوى (باب السطوى ۹۴ ح)- ۹۴
باب الطيب (مشهد)- ۱۱۶
باب المعجمله- ۹۴
باب العيد- ۵۵
باب العين- ۳۴
باب الفتوح- ۵۵، ۵۶
باب الفسائين- ۹۳
باب الطيب (مشهد)- ۱۱۶

- باب القنطرة- ۵۶
باب الله- ۱۲
باب المشاورة- ۹۴
باب المعامل- ۹۴
باب النبی (به بیت المقدس)- ۳۴
باب النبی (به مکه)- ۹۲، ۹۲، ۹۲، ۹۲
باب النبی (به مکه)- ۹۲
باب الندوة- ۹۴، ۹۲، ۹۱
باب النصر (یا باب النصیر ۵۶ ح)
باب الوسیط (یا باب الوسیطة ۹۴ ح)- ۹۴
باب اليهود- ۱۲
باب بنی شیبه- ۹۴
باب بنی هاشم- ۹۱، ۹۳، ۹۳، ۹۴ ح
باب عروقه- ۹۴
باب علی علیه السلام- ۹۳
باب- ۱۲، ۱۲، ۱۲ ح
باطلیان (گروهی از لشکریان مصر)- ۵۹
باکایاجارد بلمی- ۱۲، ۱۱، ۱۴
بایزید بسطامی (شیخ)- ۳
بابسقری (دبیر شاهنامه)- ۲ ح
بشر الحسین بن سلامة- ۱۰۳
بشر الرسول- ۱۰۱
بشر الزاهد- ۸۹
بشر زمزم- ۹۸
بشر علی بن ابیطالب- ۱۰۱
بجاولیان (بجایان ۸۳ ح)
بجرا النعام- ۸۳
بحرین- ۱۱۲
بدوی (عرب)- ۱۱
بدویان (گروهی از لشکریان سلطان مصر)- ۵۹
بدویان- ۱۱۲
براق- ۳۸
برجوان (حاره)- ۶۳
برده (ده)- ۱۹
برزالغیر (یا برزالغیر ۵ ح)
برقه- ۸۹، ۹۹
برکری (یا برکری ۶ ح)- ۷۰
بشر- ۱۱۸ ح
بصره- ۱۱۱، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶، ۶۸، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۴
۱۱۸ ح، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۳۰
- بصره (دریا)- ۹۰
بطلیمس- ۷
بغداد- ۱۱۱، ۱۰۴، ۹۲، ۸۹، ۶۸، ۵۴، ۳۲
بقرة (سوره)- ۳۴ ح
بلاس- ۱۸
بلال حبشی- ۱۰۱
بلخ- ۱۲۸، ۱۱۶ ح، ۱۲۳، ۲۴، ۱۱۰، ۸۰، ۳
۱۳۰، ۱۲۹
بنی اسرائیل- ۲۱-۳۴
بنی سواد- ۱۰۵
بنی شیبه- ۱۰۰
بنی عباس- ۹۷
بنی مازن (مشهد)- ۱۱۶
بنی نسیر (حصن)- ۱۰۴
بوجهل (سرا)- ۹۴
بوقبیس (کوه)- ۸۶، ۸۷ ح : رجوع به بوقبیس شود
بوسعید بصری- ۱۲۲
بوسعید لخصاوی- ۱۰۹، ۱۰۹، ۱۰۹ ح، ۱۱۱
بوعقیل- ۱۷ ح، رجوع به بوعقیل شود
بهرام گور- ۱۲۲
بیابان- ۱۲۴، ۱۲۵
بیابانک- ۱۲۴ ح
بیاضیه- ۱۲۴ ح
بیت اللحم- ۴۱
بیت المقدس- ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۶، ۲۶ ح، ۳۳، ۳۵
۳۷، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۵
بیروت- ۱۶
بیشه (یا بیشه ۹۱ ح)- ۹۱
بیعة القمامة- ۴۴
بیل- ۴
پ
پارس (فارس)- ۱۱۴، ۱۱۱، ۱۲۱، ۱۲۲
پارسیان- ۸۰۲
پارسی (زبان)- ۷ (پارسی گو)- ۱۲۴
پارسی (مرد)- ۱۱۴، ۱۱۵
پاریس (کتابخانه)- ۲ ح
پسرا بوعقیل- ۱۷
پسر شاددل- ۸۹، ۹۰، ۱۰۲
پنج دیه- ۱
پیاده (حصار)- ۱۲۴

ت

- تابوت سکنیه- ۳۵
 تاج المعالی بن ابوالفتح- ۸۶
 تاریخ یمن- ۱۰۹ ح
 تازی (خط)- ۱۲
 تازی (زبان)- ۷۰، ۹۰
 تبت (سوره)- ۱۱
 تبریز- ۶
 تغارستان- ۱۲۶
 ترسا- ۸۰، ۶۹
 ترسیان- ۱۰، ۲۵، ۴۰، ۴۱
 ترسی- ۴۹
 ترک (بلاد)- ۱۰
 ترکستان- ۶۰
 ترمذ- ۴۸
 تماسیح (وادی)- ۲۲
 تنیس- ۴۶، ۴۷ ح، ۴۷، ۴۸
 توج- ۱۲۱ ح
 تون- ۲۶، ۱۲۷
 توه- ۱۲۱
 تهامه- ۹۰

ث

- ثر با (یا سر با ۱۰۵ یا هر ماه ۱۰۵ ح)- ۱۰۵ ح
 ثربه (یا سر به ۱۱۸ ح)- ۱۱۸

ج

- جار- ۵۲، ۷۳، ۷۶، ۸۵، ۹۰
 جبرئیل (قبه)- ۳۸
 جبل الرحمة- ۱۰۲
 جبل القمر- ۴۹
 جبیل (یا جبیل یا جلیل ۱۵ ح)- ۱۵
 جحفه- ۷۵

جده

- جده- ۸۴، ۸۵، ۸۶
 جزع (حصار)- ۱۰۴، ۱۰۵
 جزیره ابن الفزیه- ۱۱۸ ح
 جزیره العرش- ۱۱۸
 جزیره الفرس- ۱۱۸ ح
 جزیره المفردات- ۱۱۸ ح، رجوع به المفردات شود.
 جزیره العظمی- ۱۱۸، ۱۱۹ ح
 جستان ابراهیم (یا جستان بن ابراهیم)، (مرزبان-
 الدیلم، جبل جیلان ابوصالح مولی امیر المومنین)-
 ۱۲۶، ۵

جمرانه- ۱۰۱

- جعفری (رباط)- ۱۲۸
 جعفریه- ۱۱۸، ۱۱۹ ح
 جفری بیک، داود بن میکال بن سلجوق (ابو سلیمان)-
 ۱۲۸، ۳، ۱ رجوع به داود... شود
 جمو کیان. (یا حو حمان ۱۲۹ ح) (بل)- ۱۲۹
 جندقنسرین- ۱۲
 جو بره- ۱۱۳، ۱۱۸
 جوزجان- ۱ ح
 جوزجانان- ۱
 جرهره (کوشک)- ۵۷
 جوین (= کوان)- ۳ ح
 جهنم (وادی)- ۲۶، ۲۷
 جهودان- ۲۵
 جیحون- ۴۸
 جیزه- ۶۸

چ

- چاشت خواران- ۳
 چهار دیه (چارده ۱۲۵ ح)- ۱۲۵
 چین- ۵۳
 چینی (سفال)- ۲۳

ح

- حاکم بامر الله- ۵۱، ۵۱ ح، ۵۶، ۶۳، ۶۵ و رجوع
 به الحاكم... شود.
 حاکم (جامع)- ۵۷
 حبرون- ۴۱ ح
 حبشه- ۵۳، ۶۰، ۶۶، ۸۲، ۸۳
 حبشی- ۱۰۱، ۱۱۰ (بند۹۰...)- ۸۹
 حجاز- ۳۹، ۴۳، ۵۲، ۵۹، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۸۴
 ح- ۸۵، ۸۶، ۹۰، ۹۰ ح
 حجر- ۹۸
 حجر الاسود- ۸۷، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۱۱
 حجر الاسود (دکن)- ۹۵
 حدیث ۱۱۸ ح
 حران- ۱۱۰
 حسن بن علی بن ابیطالب- ۵۱، ۵۳، ۷۷، ۷۸
 حسان- ۱۱۸ ح
 حشان (۲)- ۱۱۸
 حظیره (ده)- ۱۹
 حلب- ۱۱، ۱۲، ۷۷، ۷۸
 حما- ۱۲ ح، ۱۳

دمشق-۱۲، ۱۳، ۱۷
 دمشق عثمان-۱۱۸، ح ۱۱۹
 دمشقی (برنج)-۲۸، ۲۹، ۶۷
 دمیاط-۶
 دهلی-۶۰
 دیار بکر-۱۲
 دیلم-۳، ۱۰۵
 دیلمان-۵
 دیلمستان-۵، ح ۱۲۶
 دیلمیان-۵، ح ۶۱
 ذی
 ذوالکفل نبی-۱۹
 ر
 رستاباد-۱۲۵
 رسول الله (ص)-۸۵
 رسول (قبه)-۳۸
 رشت-۱۲۶، ح. رجوع به دشت شود
 رقه-۱۲۶
 رمله-۱۸، ۲۳، ۲۴، ۴۵
 روضه-۷۴
 روم-۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۲۵، ۴۴، ۴۵، ح ۴۶، ۴۷، ۹۹
 روم (دریا)-۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ح ۵۲
 رومش (باهر مس)-۴۸، ح ۴۸
 رومیان-۵۰، ۵۱، ۵۲، ح ۵۶
 رومی (برده)-۴۹
 رومی (جامه زربفت)-۶۱
 رومی (دبیا)-۴۲، ۴۵، ۵۸، ۷۱
 ری-۳
 ز
 زبید-۹۰
 زبیده (رباط) (= رباط مرا)-۱۲۵
 زکریا النبی-۲۹، ۳۰
 زمزم-۸۸، ۹۹
 زنگبار-۵۳، ۶۶، ۸۲
 زنگی-۱۱۰
 زنوج (گروهی از لشکریان سلطان مصر)-۵۹
 زوزن-۱۲۶، ۱۲۷، ح ۱۲۸
 زویاه (حاره)-۶۳
 زهر اعلیهم السلام-۷۴، ح

حماة-۱۲، ۱۳
 حمزه بن عبدالعطلب-۳۴، ۷۵، ۷۵، ح ۷۵
 حمص-۱۲
 حمیر-۹۰
 حوش-۸۲
 حویزه-۱۱۳، ح
 حیفاء (حیف)-۲۲، ح ۱۲
 خ
 خاتون (ده)-۲۴
 خاقان-۶۰
 خان لنگجان-۱۲۲
 خانه زمزم-۹۸، ۹۹
 خانه صخره-۳۵، ۳۷
 خبیص-۱۲۵
 خراسان-۱، ۱۱، ۲۷، ۶۸، ۷۶، ۸۴، ۸۹، ۹۹
 خ ۱۲۴، ح ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹
 خرزویل-۴
 خزانه الزیت-۹۹
 خسرو دهلی-۶۰
 خشخشان-۱۱۸، ح
 خلیج (جوی)-۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ح ۶۲
 خلیل الرحمن-۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، رجوع به ابراهیم
 خلیل... شود
 خلیل (مشهد)-۴۱
 خندان-۵
 خوی-۶
 خیف-۱۰۳
 د
 دارالوزیر-۶۹
 داربل (یا داربل ۲۰، ح یا داربل ۲۰)-۲۰
 دامغان-۳
 دامون (مفازک؟) و امح)-۱۹، ۱۹، ح
 داود بن میکال بن سلجوق (ابو سلیمان جفری بیک)-۱
 داود پیغمبر-۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ح
 در بند-۵
 دجله-۱۱۳، ۱۱۴، ح ۱۱۳
 دست-۱۲۶، ح رجوع به دشت شود
 دستگرد-۱۲۸، ۱۲۹، ۱۲۹، ح ۱۲۹
 دشت-۱۲۶، ۱۲۹، ح ۱۲۹
 دقیقی-۶
 ده او نند (هکوه)-۳

ش
شاهره - (باشانزده ۱۱۰ ح) - ۱۱۰
شاددل - رجوع به پسر شاددل شود
شاطی عثمان - ۱۱۹، ۱۱۸
شام - ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۲، ۱۴۱
۴۴، ۵۳، ۷۲، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۹۲، ۹۹
شامی (رکن) - ۴۰، ۹۵، ۹۶
شاهرود (رود) - ۵، ۵ ح
شاهنامه - ۲ ح
شپورغان - ۲، ۱۲۸
شپورقان - ۱۲۸ ح. رجوع به شپورغان شود.
شرقی (رکن) - ۴۰
شریفیه - ۱۰۸
شط - ۱۱۳، ۱۱۸ رجوع به شط العرب شود.
شط العرب - ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۱۸ ح
شعیب - ۲۰، ۲۰ ح
شق عثمان یا نسق عثمان بادمشق عثمان - ۱۱۰ ح
رجوع به شاطی عثمان شود
شمعون - ۱۹
شمشیر برید - ۱۲۲
شمیران - ۶۵
شیمه - ۹۵، ۱۷، ۱۷، ۱۷ ح، ۲۲، ۷۴
ص
صالح - ۱۸
صالحیه - ۴۸
صخره (قبة) - ۳۸
صعده - ۸۵، ۹۰
صعید الاعلی - ۴۷، ۷۹، ۸۰
صفا - ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۳
صقلاب - ۶۰
صقلابیان - ۵۱
صقایه - ۱۵
صنعا - ۹۰، ۹۱
صور - ۱۷
صوفیان - ۲۹
صیدا - ۱۶
ض
ضیفه - ۸۱
ط
طائف - ۱۰۳، ۱۰۳ ح، ۱۰۴
طارم - ۵۱۴

س
سادات - ۱۱۰
ساره - ۴۲
سام - ۱۱۸
ساوه - ۳
ساهره (یا ساهره ۲۵ ح، ۲۶ ح) - ۲۶، ۲۵
سباهان (اصفهان) - ۳، ۱۲۴، ۱۲۵
سیدرود - ۵، ۵ ح
سجلماسه - ۵۱
سراب - ۶
سراجان (بازار) - ۳
سرایان (گروهی از لشکریان سلطان مصر) - ۵۹
سربا (یا نربا ۱۰۵ ح، یا هرما ۱۰۵ ح) - ۱۰۵
سرخس - ۱۲۸، ۱۳
سرمین (یا سرمیس ۱۲ ح) - ۱۲
سروج - ۱۱
سعید - ۱۱۸ ح
سعید آباد - ۶
سفرنامه ناصر خسرو - ۲ ح، ۸ ح
سقایه الحاج - ۹۹
سقلیه (یا سقلیه) - ۱۵ ح، ۵۲
سکة المطارین - ۴۴
سلم - ۱۱۸ ح
سلسله (قبة) - ۳۸ رجوع به قبة سلسله شود.
سلوان (چشمه) - ۳۴ رجوع به عین سلوان شود.
سلیمان بن داود - ۲۱، ۲۷، ۲۹، ۳۳، ۳۴، ۴۰
سمرقندی (کاغذ) - ۱۵
سمنان - ۳
سمنگان - ۲، ۱۲۸
سمیران - ۵ ح، ۶ ح
سنکلان - ۲ ح، ۱۲۷ ح
سنی - ۱۷
سوری (ابن المعتز عمید خراسان) - ۱۲۴، ۱۲۴ ح
سوق الغزاة - ۱۱۴
سوق المطارین - ۸۸
سوق القداحین - ۱۱۴
سوق القنادیل - ۶۶
سوق عثمان - ۱۱۴
سه دره (رباط) - ۱۲۸

طالقان-۲
 طبریه-۲۱۲۰
 طبریه (دریا)-۲۱
 طبریه (شهر)-۲۱
 طیس-۱۲۶، ۱۲۵
 طرا برزن (یا طرا بوزن ۱۵ ح)
 طرا بلس-۱۲، ۱۴، ۱۵، ۲۴
 ظفرل بیك (ابوطالب محمد بن میكال بن سلجوق)-
 ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴ ح
 طوس-۲۲
 طولون-۶۳
 طولون (مسجد)-۶۳
 طینه (یا طنبیه ۴۶ ح)-۴۶
ع
 عاصی (آب)-۱۳
 عایشه-۱۱۶
 عبادان-۱۱۹، ۱۱۹ ح
 عباسیان-۶۳
 عبداللناف (؟)-۱۱۸ ح
 عبدالله بن عباس-۱۰۴
 عبدالله (قاضی)-۷۶
 عبری (خط)-۲۱
 عبید الشراء (گروهی از لشکر بان سلطان مصر) -
 ۵۹
 عبید الشری (حاره)-۶۳
 عبید نیشابوری-۱۲۸
 عشر-۹۱
 عجم (بلاد)-۱۰، ۱۴، ۱۵، ۲۲، ۶۱، ۶۶ ح
 ۷۰، ۷۱، ۸۰
 عجمی-۱۱۰، ۱۱۰ ح
 عجمیان-۵۹
 عدن-۵۲، ۵۳، ۸۳، ۸۹، ۹۰، ۱۰۲، ۱۱۲
 عراق-۱۲، ۱۳، ۱۳ ح ۸۹، ۳۲
 عراقی (رکر)-۹۵، ۹۶
 عراقین-۹۹
 عرب (بلاد)-۱۰، ۶۱ (زمین)-۱۱۲، ۹۰
 عرب-۴۴
 عرفات-۴۴، ۷۵، ۷۷، ۸۹، ۸۹ ح (شب...)-
 ۱۰۲ (دشت...)-۱۰۲
 عرقه-۱۴
 عزیز-۱۹، ۱۹

عزیز-۶۸
 عسقلان-۴۵
 عقر مسیان (یا عقر میان یا عقر صبیان ۱۱۸ ح)-۱۱۸
 عك-۱۹
 عكا (عكه، مدینه عكا)-۱۷
 عكه-۱۸، ۲۹، ۱۹ ح ۲۲، ۲۲ ح -
 علویان-۱۰۸
 علی بن ابیطالب (امیر المؤمنین)-۸۵، ۸۵ ح
 ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۰۹، ۹۳
 علی بن احمد (یا علی بن محمد ۱۱۰ ح)-۱۱۰
 علی نسایی (استاد)-۳
 عمان-۹۰، ۱۱۲، ۱۱۷
 عمدة الدوله-۷۷
 عمر خطاب-۲۶، ۳۲
 عمرو عاص-۶۴، ۶۵
 عمرو (رباط)-۱۲۸
 عمید (خواجه)-۱۲۳
 عیذاب-۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵
 عیسی-۳۱، ۳۰، ۴۵
 عیش بیغه پر (؟)-۱۹
 عین البقر-۱۸
 عین الشمس-۶۲
 عین سلوان-۲۶
غ
 غزنین-۹۵
 غمدان (قصر)-۹۱
 غوری (الامیر لیت الدوله نوشتن)- رجوع
 نوشتن شود
 غوری (مقام)-۳۹
ف
 فارس-۴۶، ۱۱۲
 فاطمة زهراء-۷۴
 فاطمیین (خلفا)-۹۷ ح
 فرات-۱۱، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۸
 فرادیس-۴۱
 فردوسی-۲ ح ۱۲۷
 فرس (ناریخ)-۴
 فرعون-۲۶، ۷۸
 فرعون (باغ)-۱۶، ۶۲
 فرنگک-۱۵، ۴۷
 فرهنکک جغرافیائی ایران-۱۲۴ ح

۱۰۱۱۰۰۹۹۹۷۹۱۸۴ ح ۸۳۸۳
 ۱۲۰۱۲۶ ح ۱۰۲ ح ۱۰۱
 مصری - ۱۲ ح
 مصطفی ص - ۱۳۱ ح ۱۰۳۱۰۱
 محمودیان - ۵۹
 مضر - ۶۸
 مطاز (حصار) - ۱۰۴
 مطالبی (مطالبیان، مضالیان) - ۷۷۰۷۷۰ ح
 مطلون (یا مراطون = حبرون) (ده) - ۱۴۱ ح
 معاویه - ۳۲، ۶۴، ۶۵ ح
 معتزله - ۱۲۲
 معجم البلدان (کتاب) - ۵۰ ح، ۶۰ ح، ۲۲ ح، ۴۱ ح
 ۱۰۴ ح، ۱۱۸ ح، ۱۱۹ ح، ۱۲۱ ح
 معد - ۱۱۸
 معرقة النعمان - ۱۲
 معز - رجوع به الامز لدین الله شود.
 معز (جامع) - ۵۷
 معز به - رجوع به قاهره شود
 معقل (نهر) - ۱۱۳، ۱۱۸
 مفارک؟ (دامون، وامع) - ۱۹
 مغرب - ۱۳، ۱۵، ۲۴، ۵۱، ۵۳، ۵۹، ۶۰، ۶۲
 ۶۶، ۷۵، ۷۷، ۹۹
 منربی (حصیر) - ۳۱، ۴۲
 منربی (دینار) - ۲۱، ۴۷، ۵۲، ۵۴، ۵۷، ۶۱، ۶۰
 ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۶۹، ۷۲، ۷۳، ۸۸
 ۹۲، ۱۱۵
 منربی (زر) - ۴۲، ۴۶، ۵۰
 منربیان - ۷۶
 مقام ابراهیم - رجوع به ابراهیم (...) شود
 مقام النبی - رجوع به النبی (...) شود
 مقام شامی - رجوع به شرقی (...) شود
 مقام غوری - رجوع به غوری (...) شود
 مکاتیل (یا میکاتیل) - ۱۲۳ ح، ۱۲۸ ح
 رجوع به میکال شود
 مکران - ۱۱۲
 مکه - ۱۸ ح، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۷، ۳۷ ح، ۴۴، ۵۰
 ۵۲، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۷۹ ح، ۸۵، ۸۴
 ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۷، ۹۹
 ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۳ ح، ۱۰۶
 ۱۱۱، ۱۱۱ ح، ۱۳۰
 منجی (ریک) - ۲۲، ۲۳، ۲۴

محدثه - ۸
 محمد بن عبد الملك (شیخ نسید) - ۱۲۱
 محمد فلیح - رجوع به ابو عبد الله محمد بن فلیح شود.
 محمد مصطفی ص - ۲۷، ۲۷ ح، ۸۰، ۸۰
 ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۳۰
 محمود غزنوی (سلطان) - ۲ ح، ۷۰
 محیط - ۵۲، ۸۳، ۹۰
 مدینه رسول الله - ۳۷، ۵۳، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶
 ۷۷، ۸۶
 مدینه عک - رجوع به عک شود
 مرطلون - (مطلون = حبرون) - ۴۱ ح
 مرند - ۶
 مرو - ۱، ۳، ۳۰، ۱۲۸
 مرو الرود - ۲۰۱، ۱۲۸
 مرو - ۸۷، ۸۸
 مریم - ۳۰
 مزدلفه - ۱۰۳
 مسجد الاقصی - ۳۱
 مسجد الحرام (مسجد حرام) - ۳۱، ۳۲، ۳۲ ح
 ۷۴، ۷۴ ح، ۸۶، ۸۶ ح، ۸۷، ۸۷ ح، ۸۸
 ۸۸ ح، ۹۱، ۹۱ ح، ۹۲، ۹۲ ح، ۹۹
 مسجد رسول الله - رجوع به رسول الله (...) شود.
 مسجد طولون - رجوع به طولون شود.
 مسجد یاسمن - رجوع به یاسمن شود.
 مسرفال - ۱۱۸ ح
 مسرقانان - ۱۱۸ ح
 مسعود غزنوی - ۷۰، ۱۲۴ ح
 مسعود نیشلی - ۱۱۶
 مسکینان (یا مسکنان یا مسکینان) (ح) (کوه) - ۱۲۴
 مشارقه (گروهی از لشکریان سلطان مصر
 مرکب از ترکان و عجمیان) - ۵۹
 مشعر الحرام - ۱۰۳
 مصادره (گروهی از لشکریان سلطان مصر) -
 ۵۳، ۵۹
 مشهد باب الطیب - رجوع به باب الطیب شود.
 مشهد بنی مازن - رجوع به بنی مازن . شود.
 مصر - ۱۲، ۱۵، ۲۸، ۳۷، ۴۰، ۴۲، ۴۴، ۴۴
 ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۸ ح، ۴۹، ۵۰، ۵۱ ح،
 ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۱
 ۶۱ ح، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸ ح، ۶۹
 ۷۰، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۲

نیشابور-۱۲۵۱۶۹۱۶۷۱۳۰۲	ملتان-۸۰
نهرالحرب-۱۱۸	ملتمز-۹۵
نیشابوری-۱۲۳	منبج-۱۱
نیشابوری (دینار)-۷۵۱۶۷ (زر)-۱۰۶	منجیک-۶
نیل-۴۶-۴۷-۴۸-۴۹-۵۰-۵۱-۵۲-۵۳-۵۴-۵۶	منی-۱۰۳
۷۹-۶۹-۶۸-۶۷-۵۸-۵۷-۵۶ ح	موسی-۲۷۰۲۷۰۲۷ ح
۸۳۰۸۱۸۰	موقعه-۱۱۸ ح
و	موفق (خواج)-۳
وادی القری-۴۴	مهدی (فاطمی)-۵۱۴۳
وامع (مفازک دایمون) ح ۱۹	مهدیه-۵۱
وان-۶	مهر و بان-۱۲۰۱۲۱
وسطان-۶	میانفارقین-۱۱۸۰۹۸۰۱۱۱۰۵۵۶۳
وهسودان (امیر)-۶	میان روستا-۱۲۹
ه	میکال-رجوع به ابوسلیمان ... شود
هرمس (یارومش)-۴۸ ح	ن
هرما (یاسر یا ۱۰۵ یا اثر یا ۱۰۵ ح)-۱۰۵ ح	ناصر-ورجوع به ناصر بن خسرو شود
هرات-۱۲۷	ناصر بن خسرو القبادیانی الروزی (حکیم ابو
همدان-۳	معین (حمیدالدین)-۱۰۱ ح، ۲ ح، ۳۰، ۴۳، ۸۴، ۲۳
هند-۱۰	ح ۱۲۶، ۱۲۹
هندوان-۱۰۱۰۱۰۰	ناصرالدوله-۷ ح
هندوستان-۱۱۶۰۵۳	ناصر خسرو-۸ ح، ۱۰ ح، رجوع به ناصر بن
هندی (جوز)-۱۱۲	خسرو ... شود
هیشما باد (یاهشتماد) ح-۱۲۴	نابین-۱۲۴، ۱۲۴ ح
ی	نجد-۹۰
یاسمن (مسجد)-۲۱	نجران-۹۰
یاقوت-۴۱ ح	نسق عثمان-۱۱۸ ح، ۱۱۹ ح، رجوع به شاطی
یزدجردی-۴۰ ح	عثمان شود
یعقوب غ-۲۰۲۷۰۲۹۰۲۹۰۴۵	نشا بوری-۱۲۳ ح، ۱۲۸ ح
یعقوب لیت-۱۲۱	نصاری-۱۰
یمامه-۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۳	نصرالدوله (یا نصیرالدوله ۹ ح) (ابو نصر احمد ...)
یمانی (رخام) ۹۷	۹۸، ۷۹
یمانی (رکن)-۹۵، ۹۶	حتریه-۹
یدن-۵۳، ۶۰، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۹۰، ۹۰ ح، ۹۱	نعمتی (رباط)-۱۲۸
۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۷	نوبه-۴۸، ۴۹، ۵۳، ۸۰، ۸۱، ۸۳
یوسف بن یعقوب-۲۰، ۲۲، ۴۳	نوبی (بر ۰)-۴۹
یوشع بن یون-۲۱	لوح-۹۶
یونانی-۴۹	نور (جامع)-۵۷
یونس-۲۲	نوشته کین غوری (الایر لیت الدوله) ... ۴۰
	نهران-۱۱۸ ح

فهرست لغات و ترکیبات

آ

آبگیر : برکه . تالاب - ۳۲۰ - ۳۳ - ۶۲

آبکینه: شیشه - ۹۷ - ۱۲۰

آخر (بضم خاء): آبخور- آبشخور- ۹۸

آزوقه : توشه - ۴۸

آسیاگرد: گرداننده آسیا . در اصطلاح مقدار

آبی که تواند آسیایی را بگرداند- ۱۰۹

آشکوب: طبقه - ۵۶ - ۵۷ - ۶۹

الف

ائمه : جمع امام، پیشوایان - ۷۸

ابلق : دورزنک - ۶۸

ابناء : پسران - ۶۰ - ۱۱۵

اجتماع : مقارنه ماه با آفتاب- ۱۱۸

اجرت : مزد - ۵۴

اجری : مزد، مقرری، مستمری راتبه- ۷۵،

۷۵ ح ۱۰۶،

اجری خواره: راتبه خوار، موظف - ۵۵

اجرام : آهنگ که حج کردن- ۸۷، ۱۰۱

احرام گرفتن : جامه دوخته از تن بیرون کردن

و ازاری بر میان بستن و ازاری

دیگر یا چادری بر خود پیچیدن

۸۷، ۱۰۱

اخراجات : وجه معاش. وجه گذران- ۷۲، ۷۸

اخرس : کنگ - ۶۲، ۶۲

ادویه : جمع دواء، داروها، عقاقیر- دیکه افزار

بطور عموم - ۷۱

ادیم : چرم - ۷۱

اراجیف: جمع ارجاف، خبر که بگمان خود گویند

۱۱۳

اربطه : جمع رباط، کاروانسرا - ۱۱۸

ار تفاع : بلندی - ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۷، ۳۳، ۳۴

۳۶، ۴۱، ۴۱ ح ۵۵، ۵۸، ۶۳ ح

ارتفاع گرفتن : بدست آوردن بلندی کوکب از

از افق تا سمت الرأس- ۱۱۷، ۱۱۸

ارزاق : جمع رزق، روزی - ۱۵، ۶۰

ارزیز : قلعی، رصاص - ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۵

۳۸ ح ۳۸

ارش : از آرنج تا سرانگشتان یا از سرانگشت

میانی تا مرفق . باز- ۹، ۱۱، ۱۲،

۱۲ ح ۱۴، ۱۸، ۲۶، ۲۷، ۳۱، ۳۱ ح

۳۲، ۳۲ ح ۳۴، ۳۴ ح ۳۵، ۳۶

۳۷، ۳۹، ۴۱، ۴۱ ح ۴۲، ۴۹،

انجم : جمع نجم ، ستارگان- ۱۲۷
 اند : عدد مجهول میان سه تانه- ۶۵
 اندام داده : آراسته ، بنظم و اصول در آورده
 ۲۷
 اندك بالا : کوتاه قامت ، کم ارتفاع- ۸۷
 اندوده : مطلا و ملمع کرده و کاهگل مالیده- ۳۲
 ۳۸
 انواع : جمع نوع ، گونه- ۲۴
 اورمزد : نام روزا و از ماههای پارسیان- ۴۸
 اوقاف : جمع وقف- ۴۳
 اهلیت : اهل بودن، شایستگی ، لیاقت- ۱۱۵

ب

باب : در- ۳۴
 باج : زری که راهداران از سوداگران گیرند
 و مالیکه پادشاهان از زیردستان و
 رعایا ستانند- ۸۶
 باجگاه : محل ستاندن باج- ۱۲۱، ۱۵، ۱۲
 بادرنگک : نوعی خیار، ترنج- ۸۹
 بار : رخصت و اجازه ملاقات- ۷۰
 بار بردل کسی بودن : مشوش بودن ، نگران
 بودن- ۶۹
 باردان : ظرف ، خورجین : جوال- ۶۸
 بارو : حصار و قلعه- ۱۴، ۱۲، ۹، ۲۵، ۲۳
 ۸۰، ۵۶، ۵۵، ۵۱
 باره : حصار قلعه شهر- ۸، ۱۶، ۱۲، ۱۷،
 ۱۸، ۸۵، ۱۰۹، ۱۲۳، ۱۲۴،
 ۱۲۶
 باری : از نامه های خدای تعالی- ۱۹، ۲، ۱۹

۷۰، ۶۵ ح ۶۴، ۶۴، ۵۴، ۵۰
 ۸۱، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۹۶،
 ۱۱۶، ۹۸
 ازار : شلوار. جامه ای که نیم زیرین تن بدان
 پوشند- ۸۷
 استرخانه : اصطبل استر- ۶۰
 استمالت : دلجوئی- ۷۲
 استقبال : مقابله آفتاب و ماه- ۱۱۸
 استیدن : ستاندن- ۸۵، ۸۵ ح
 اسطوانه : در اصطلاح مصنف آنچه تراشیده و
 از يك پارچه سنگ ساخته اند (۱)
 ۱۶، ۱۲؛ ۱۸، ۲۰، ۳۱، ۳۶،
 ۳۸ ح ۳۶
 اشغال : جمع شغل ، کار- ۵۰
 اشجار : جمع شجر، درخت- ۸، ۹، ۱۴، ۱۷
 ۲۲، ۴۴، ۵۵، ۸۱
 اصبع : انگشت- ۴۹
 اصحاب : یاران- ۱
 اصناف : جمع صنف ، گونه و نوع- ۶۰
 اعمال : جمع عمل ، کارها- ۱
 اعمال : توابع- ۱۱۳
 افواه : دهانها- ۲۶
 افیون : تریاک- ۷۹
 اقران : همکنان- ۱
 اقصر : کوتاهتر- ۱۱۳
 اکر : یا- ۱۲۷، ۱۲۷ ح
 الفت : خوگیری- ۵۸
 الواح : جمع لوح- ۲۴
 املس : نرم ، نسو- ۱۰۵
 امواج : جمع موج ، خیز آب- ۱۸

۱۹ ح

باريك : نازك ، لطيف - ۵۲، ۵۲ ح، ۸۰

باغات : جمع باغ - ۴، ۱۱۳

بالا : ارتفاع ، بلندی - ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۴

۳۶، ۴۰، ۴۱، ۴۱ ح، ۴۹، ۵۰

بالا : مقابل پائین - ۴۸

بانی : بنا کننده ، بنیان نهنده - ۱۹

بئر : چاه - ۹۸

بحری : دریائی - ۲۲

بدرقه : راهنما و رهبر - ۵۰

بدست : وجب - ۹۵، ۹۵ ح

بر : (بتشدید را) خشکی. مقابل بحر - ۱۱۲

برجوشیده : ۱۲۵

برچك : ظاهراً همان برچه است بمعنی نیزه

• كوچك و اینجا مقصود تیغه شمشیر

است مقابل دسته (۱) - ۹۱، ۹۱ ح

برسر جمع : در حضور مردم - ۷۲

برشده : برافراشته ، بالا رفته - ۸

بریه : زمین بی کشت . صحرا - ۱۱۳

بركك : ساز و نوا سامان - ۵۴

بساتین : جمع بستان - ۸، ۹، ۱۴، ۱۴، ۵۶، ۵۷

۸۰، ۱۱۳ ح، ۱۲۵

بسد : مرجان - ۴۹

بسندہ : کافی - ۵۱

بسوی : برای - ۱۱۰، ۱۱۰ ح

بلد : شهر - ۶۶

بشارت : مردم - ۳۰

بمد : دوری - ۸۳

بقاع : جمع بقعه - ۲۵

بلسان : نام درختی است در مصر - ۶۲، ۷۱

بنات النعش : نام چند ستاره . هفتورنگ ،

هفت برادران - ۱۰۸

بوریا : حصیر - ۷۲

بوصی : کشتی - ۱۱۹

• بوقلمون : جامه ای رنگین که بهروفتی از روز.

برنگی نماید - ۴۶، ۴۸، ۵۸، ۶۷،

۷۱، ۷۱ ح،

بهمه : چارپای، ۶۸

بیاع : بها کننده ، دال خرید و فروخت. فروشنده

۱۲۳

بیراهی : خلاف قاعده. بی نظمی - ۵

بیرون از : جزاز . سوای - ۶۸، ۱۱۴

بیغوله : گوشه - ۹۶

پ

پالیز : خربزه زار. خیارزار. هندوانه زار - ۸۹

پایتابه : پای پیچ. مع پیچ - ۶۱

پای گرفتن : دوام کردن . ماندن - ۵۱

پایه : درجه . پلکان - ۱۸

پرده دار : صاحب الستر - ۷۰، ۷۰ ح

پشکل : سرکین گوسفند و آهو - ۸۲

پلاس : گستردنی پشمینه - ۱۱۴، ۱۱۷

پلیدی : نجاست . ناپاکی - ۳۲

پوشش : اسم مصدر از پوشیدن . ستر، سقف - ۳۲

۳۴، ۳۵، ۹۲، ۹۲، ۹۹

پوشیده بودن : ملبس بودن - ۱۱۴

پهلو : ضلع - ۶۵، ۱۱۶

پی : گام . قدم. مقدار درازی يك كف پا - ۳۷

پی : دنبال - ۵۰، ۱۱۵

پیراستن : کم کردن از چیزی بمنظور زیبا کردن

آن- ۹۱

پیشگاه : محراب- ۷۴

پیلپایه : پی جرز. مجردی. ستون بزرگ- ۲۹

پيله بستن : پید آمدن قبه خشخاش- ۷۹

پيله ور : آنکه جنس عطاری و سوزن ابریشم دور

خانه ها گرداند و فروشد- ۶۸

ت

تبرا : بیزاری- ۳۰

تبرك : برکت جستن- ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۱ ح

تعاشی : سر باز زدن- ۷

تحت الارض : زیر زمین- ۸

تحف : جمع تحفه، ارمغان- ۷۸

تحفه : ارمغان، ره آورد- ۷۸

تحويل : جابجا کردن- ۳۴

تردد : آمد و شد- ۱۱۵

تشریف : خلعت- ۷۸

تطویل : بدر ازا کشاندن- ۸، ۷۰

تعذر : سختی، دشواری- ۱۲۳

تعرض : پیش آمدن کسی را- آسیب رساندن- ۱۸

تعهد : تیمار داشتن- ۱۱۰

تفاریق : جمع تفرقه. جدا جدا. پراکنده- ۱۱۳

تفحص : جستجو. پژوهش- ۴۹

تفرج : تماشا. گردش- ۲۳، ۱۰۷

تفرجگاه : جای تفریح- ۷۵

تفصیل : قواره پارچه. قطعه پارچه- ۵۲، ۵۲ ح

تقدیر : اندازه کردن- ۱۶، ۵۴

تقرب : نزدیکی جستن. نزدیک شدن- ۱۴، ۳۰

تقریب (بتقریب) : در حدود. نزدیک- ۹۷

تکبیر : الله اکبر گفتن- ۲۹

تکلف : از خود چیزی نمودن که آن درو نباشد- ۱۰،

ح ۱۰، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۴۰، ۴۴

ح ۴۵، ۴۵، ۶۱، ۶۲، ۹۶

تکلفات : جمع تکلف- ۲۸، ۹۶

تکلیف : کردن. بانداز. طاقت کار نفرمودن- ۵۵

تلقین : سخن فرا زبان کسی دادن- ۱۱

تمام قامت : بلند بالا- ۹۵

تمرد : سرکشی کردن. نافرمانی کردن- ۱۲۸

تن جامه : لباس. تن پوش- ۱۱۵

تنك : باریك. نازك. لطیف- ۱۲۰

تنك بسته : کنایه از زین کرده است- ۱۱۱

تو : لا- ۶۵

تیر پر تاپ : آنقدر مسافت که تیری تواند پیمود-

۵۳، ۸۶

تیم : کاروانسرا- ۶۹

تیم بان : نگهبان کاروانسرا- ۶۹

ث

ثخانت : سطبری- ۴۱، ۹۶

ثقات : جمع ثقه. مرد معتمد- ۲۵، ۴۷، ۶۴

ثقل : سرکین- ۸، ۸ ح

ثقلوبنه : رخت و باروبنه- ۱۲۸

ثقه : مرد معتمد- ۵۲، ۶۷

ثمر : بر. میوه- ۷۸

ج

جامع : مسجدیکه در آن نماز جمعه گذارند-

۸، ۲۵، ۲۶، ۳۳، ۳۵، ۳۹، ۴۴

ح ۴۵، ۴۶، ۵۷، ۶۴، ۶۵، ۶۵ ح

۱۰۳، ۱۰۸، ۱۲۱، ۱۲۶

جبر : بزور بر کاری داشتن- ۷۸

جزر : باز گشتن آب دریا- ۶۶، ۱۱۷، ۱۱۸

۱۱۹-

جسر: پل - ۶۷، ۶۷ ح ۶۸

جلد: چابك - ۴۳

جليل: بزرگه - ۵۹

جمازه: اشتريز رفتار - ۷۷

جناح: بال - ۲۷، ۲۸

جنب: پهلو - ۳۸، ۵۰

جنگ گاه: محل کارزار - ۹، ۱۲۳

جنيبت: يدك - ۶۰، ۶۱

جنيبتی: مخصوص جنيبت. اسب کتل که پیش

سواری سلاطین و امرا برند - ۶۰ ح

جودی: نوعی کشتی - ۲۲

جوز: کردو - ۵۰

جوز هندی: نار کیل - ۱۱۲

جوغر: گوهر - ۷۱

جوهری: گوهری. جواهر فروش - ۷۱

جوین: منسوب بجو، نان جو - ۱۳، ۱۲۴

چ

چك: برات صك - ۶۵

ح

حاجت: نیاز - ۹۵

حاره: محله - ۶۳

حاشيت: اهل مردو کسان او - ۵۴، ۱۱۵

حامل: باردارنده - ۷۲

حجاب (بضم حاء باجيه مشدد): جمع حاجب،

پرده داران - ۴۵

حجاج (بضم حاء باجيم مشدد): جمع حاجیان -

۷۲، ۷۵ ح ۹۴

حجام: سرتراش. خون کشنده باستره زدن.

حجامت کننده - ۸۸

حرافه: سوزاننده - ۵۰

حرامی: دزد. راهزن - ۹۱

حرب: جنگ - ۱۱۶

حرسهاالله: نگهبانان خدای آنرا - ۷۹

حرم بستان: باغی که در حرم یا خاص حرم باشد -

ح ۵۶

حشر: لشکر - ۲۶

حصار: قلعه، دژ - ۱۵، ۵۶، ۸۰، ۱۰۳، ۱۰۴

۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۱، ۱۲۶

حصارك: مضفر حصار. حصار كوچك - ۱۰۴، ۱۲۴

حصر: كرد گرفتن. در اصطلاح فارسی بيعد و

حصرو یعنی نامحدود و محصور - ۶۹

حصن: قلعه - ۱۰۴، ۱۰۶

حصین: محکم، استوار - ۴، ۱۴، ۱۵، ۲۰، ۲۳

۲۵، ۸۰، ۸۵، ۱۲۳، ۱۲۷

حظير: محوطه ای ازنی یا چوب یا چیز دیگر.

چهار دیواری. دیواره یعنی دیواری

کوتاه که احاطه بر چیزی کند - ۱۹

، ۲۰، ۳۵، ۳۶، ۴۰، ۷۴، ۹۸،

ح ۹۸

حليت (بضم اول): زیور - بکسر (اول): صورت

و خلقت و صفت چیزی - ۴۴

حمامات: جمع حمام، گرمابه ها - ۸

حمل: نام ماه اول سال شمسی - ۲۲، ۵۷

حيات: زندگانی - ۱۳

حيف: ستم. بیداد، جور - ۷۳

خ

خار: پرچین (۱) - ۴، ۴ ح

خود : کلاه آهنی و آنرا گاه جنگ بر سر نهند.

۵۸

خوف : ترس - ۱۸

خونی : قاتل . آدمکش - ۱۰۴، ۹۱

خیل : سواران و اسبان - ۱۱۲

۵

دارافزین : محجر. نرده - ۷۴، ۷۱، ۳۹

ح ۷۴

دام : شبگیر. تور - ۷۴

دیرپیشه : که شغل دیری و نویسندگی دارد - ۱

دییقی : نوعی قماش لطیف - ۶۱

دخول : درآمدن - ۴

دراعه : نوعی جامه . جامه صوف - ۶۱

در بند : گذرگاهی بن بست که در دارد و توان

بستن - ۱۲۳

دری افتادن : پیاپی آمدن - ۱۱۵

درجات : جمع درجه، پلکانها - ۳۳، ۳۹، ۴۰،

۴۳، ۷۱، ۸۷

درجه : پلکان - ۱۲، ۳۰، ۳۹، ۴۰، ۹۷

درختک : درختچه. بوته - ۱۰۵

درخور : لایق، سزاوار، زیبا - ۱۲۷

درخورد: لایق سزاوار - ۷۵

درگاه : فرجه دیوار که «در» پس از آن نصب

شود و معنی ترکیبی درگاه هم

صریح در همین معنی است ولی حالا

درگاه را بمعنی آستانه استعمال

می کنند (۱) ۸، ۱۸، ۴۵

۲۹، ۲۷

درم خرید: خریده شده بدرم. زر خرید - ۵۹، ۱۱۰

خاره : سخت - ۲۱، ۲۱، ۲۱، ۳۳ ح

خاکناک : خاکی . دارای خاک - ۲۴

خان : کاروانسرا - ۷۰

خدام : جمع خادم . خدمتگزار - ۷۶

خرپشته : طافی که میانش بلند و اطرافش پست

باشد - ۱۰

خرتوت : توت بزرگ بی مزه - ۱۹

خریفی : پاییزی - ۱۶

خسته : مجروح - ۶۲

خسته : هسته ، استه - ۱۰۶

خشاب (طبق تعریف مصنف): چهارچوبی عظیم

از چوب ساج بر هیئت منجیق مربع

قاعده آن فراخ و سر آن تنگ

و بلندی آن از روی آب چهل

کزو بر سر آن سنگها و سفالها نهاده

پس از آنکه آنرا با چوب بهم بسته و

بر مثال سقفی کرده و بر سر آن چهار

طافی ساخته تا دیده بان در آن شود. - ۱۲۰

خشت (خشت زوین) : نیزه کوتاه دسته دار -

۶۱

خشخاش : گیاهی که از آن افیون گیرند - ۸۹

خطابت : خطیبی کردن - ۸۴

خطیبی : عمل خطیب . سخنوری - ۸۴

خفارت : نکهبانی - ۷۶

خفیر : بدرفه. قلاووز. نکهبان - ۱۰۴، ۱۰۵

ح ۱۰۵

خلیج: جوی - ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۲ ح

خلیج: پیش رفتگی آب در خاک. لسان البحر - ۵۲

خمس : پنج يك - ۷۸

خوار بار: ارزاق . قوت - ۱۲۱

خوان : سفره - ۷۰، ۷۱

ر

- راتبه : وظیفه . مقرری - ۷۱
 راوی : روایت کننده - ۵۴
 راویه کش : آب کش ، مشک آبکش - ۵۶
 راهب : پارسا و عابد ترسایان - ۴۵
 راهبان : جمع فارسی راهب - ۴۵ ح
 رأس : سر - ۱-۱۱۷
 رباحی (کافور) رجوع به ریاحی شود - ۳۷ ح
 رباط : کاروانسرا - ۷، ۱۲۵، ۱۲۸
 ربض : دیوار گردشهر - ۸، ۹ ح
 ربیعی : بهاری - ۶۶
 رجل : (بکسر ام) پا - ۱۱۷
 رجم : سنگ پراندن و آن یکی از اعمال حج است
 ۱۰۳، ۱۰۴ ح
 رخام : مرمر - ۱۶، ۲۰، ۲۴، ۲۸، ۳۰، ۳۱
 ۳۲، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۳۸ ح، ۳۹
 ۴۵، ۶۴، ۶۵، ۶۵ ح، ۷۴، ۹۲
 ۹۲ ح، ۹۶، ۹۷، ۹۸
 رخامی (رخامین) : مرمری (مرمرین) - ۲۳، ۹۲
 رز : انگور - ۸
 رسته : صفد کانه‌ها، راسته - ۲۵
 رش . ارش : رجوع به ارش شود - ۳۷
 رطل : صد و چهل و چهار درهم - رطل ظاهری
 چهار صد و هشتاد درم سنگه - ۸، ۹ ح (...ظاهری) - ۱۲
 ۶۵
 رفا آن : جمع رفاعر فوگران - ۶۹، ۶۹ ح
 رقه : نوشته موجز - ۱۱۵، ۱۲۱
 رفیق : نازک تنک - ۴۵
 رکابدار : جلودار . آنکه رکاب گیرد گاه سوار

۱۱۰-

- درم سنگه : هموزن در - ۸، ۶۷، ۱۱۱
 درمالیده : در پیچیده . منحنی ساخته - ۹۱
 درنقره گرفته : مفوض - ۹۷
 درویزه : کدایی . در یوزم - ۲۹ ح
 دیهک : ده کوچک - ۱۰۴
 در یوزم : کدایی - کدیه - ۲۹
 دز : دژ . قلعه - ۱۱۲ ح
 دفاین : جمع دفینه . آنچه در زیر زمین پنهان
 کنند - ۹۱، ۹۱ ح
 دکان : سکو - ۲۱، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۵۵
 ۵۶ ح
 دکان : حانوت - ۹۶
 دلاک : سرتراش - ۱۱۶
 دلیل : راهنما - ۴۳
 دمه : باد و برف و سرما - ۷
 دنیاوی : منسوب بدنیا . مال و متاع و اسباب و
 کالا . مال دنیا - ۱۰۶، ۱۱۶
 دوخته : کوفته با میخ متصل کرده - ۹۶، ۹۷
 دولاب : چرخ - چرخ آب - ۱۳، ۴۹، ۵۶، ۶۴
 ۸۱، ۱۰۴
 دهل : نوعی طبل - ۵۵
 دهلیز : مابین دروازه و اندرون سرا - ۳۰، ۳۴
 ۵۵، ۵۶ ح، ۷۸
 دهن : (بضم دال) روغن - ۶۲
 دهنوت : چربی - ۶۲
 دین : وام - ۱۱۶
 دیولاخ : مکان دیو - ۹۰
 ذی .
 ذبل : سنگه ، لاک پشت . لاک کشف - ۶۶، ۶۶ ح

شدن بر اسب ۴۴، ۱۲۶، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۸
 رکن : پایه ، ۸۷، ۲۹، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۵
 ۹۶،
 رکوب : بر نشستن . سوار شدن ۵۸، ۳۸
 رواق : گویا مراد مصنف از رواق ایوان غلام
 گردش است ظاهراً. (حاشیه ب)
 ۲۱، ۲۱، ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۳۲، ۳۲، ۹۲
 روزن : سوراخی که نور از آن در آید ۳۲
 ۹۷،
 روزی خوار : راتبه خوار، مقرری و مستمری بگیر.
 ۶۰
 روضه : باغ، مرغزار ۷۴
 رهبان : زاهد ترسایان ۴۵
 ریاحی : (کافور) نوعی کافور تیز بوی ۳۷
 ریاحین : جمع ریحان شاهسپر غم ۷۹
 ریاض : جمع روضه، مرغزار ۷۴
 ز
 زاد : توشه ۴، ۷۳
 زایر : زیارت کننده، دیدار کننده ۴۱-۴۲
 زایل : دور شونده . در استعمال فارسی زبانان
 دور شدن بر طرف شدن ۲۶
 زجاج : شیشه ۶۸
 زربفت : پارچه و قماش که بزر بافته باشند و یا
 تارهای آن زرباشد ۶۱، ۶۹
 زرع : کشت ۴۱، ۵۰، ۸۱، ۸۵، ۸۵، ۸۹
 ۱۰۶، ۱۲۶
 زروع - جمع زرع ۸۱
 زمستانکه : فصل زمستان ۴۹
 زوین (زوین) : نیزه کوتاه که بجانب دشمن

انداخته شود ۶۱، ۶۱ ح
 زهره : مراره . کیسه ای پر از آب متصل جگر.
 (زهر داشتن) کنایه از دلیری و شجاعت
 داشتن است و زهره نداشتن جرأت
 نداشتن و دلیری نتوانستن ۵۶
 زیارت : دیدار کردن ۲۵
 زیت : زوغن زیتون ۴۴، ۴۳، ۷۲
 زیره : تخمی معروف کمون ۷۹
 زیلو : گسترده و پلاس پنبه ای ۴۰، ۷۲، ۱۲۶
 ژ
 ژرف : عمیق، گود ۲۶
 س
 ساج : نوعی درخت که در هند روید، ساک، ساکپو.
 ۳۸، ۹۵، ۹۶، ۱۲۰
 ساحت : کشادگی میان سرا، صحن خانه ۱۰،
 ۱۴، ۱۸، ۱۸ ح، ۲۳، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۳،
 ۳۵، ۳۶، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۹۴، ۹۹
 ساز کردن : ساختن : مرمت کردن ۵۱
 سپرغم : ریحان ۶۴، ۶۶، ۷۹
 ستبری : ضخامت ۳۷
 ستدن (ستیدن) : گرفتن . استاندن ۸۶، ۸۶ ح
 ۱۱۴، ۱۲۴
 سترده : تراشیده ۶۱
 ستون : آنچه مربع است و بنا کرده اند در اصطلاح
 مصنف ۳۶، ۳۸، ۳۹
 سجل : عهد و پیمان ۷۳
 سداب - گیاهی دوائی است ۷۳
 سراپرده : خیمه، خرگاه ۷۸
 سراجان : جمع فارسی سراج . زین سازان ۳

سرافسار: آنچه از چرم یا ریمان بر سراسب
واسترو خرنهند و بدان اورا کشند یا

بندند-۵۸، ۱۱۱

سرداب: زیر زمین. حوضخانه - ۳۰

سرشتن: خمیر کردن - ۱۰۱

سرطان: خرچنگ - ۴۹

سرکشی کردن: طغیان و نافرمانی کردن - ۵

سری کشیدن: اظهار وجود کردن. دم از استقلال

زدن - ۱۲۱

سطبر: ضخیم - ۶۳

سطبری: ضخامت - ۹۹

سعی: شتافتن و آن از اعمال حج است - ۹۳

سعی کردن: شتافتن - ۸۸

سفالینه: از سفال - ۶۷

سفن: پوست درشت ماهی یا نهنگ - ۸۴

سقا: آبکش - ۸۹، ۶۷، ۵۶

سقایه (سقایة الحاج): جای آب خوردن حجاج

در خانه کعبه - ۹۹

سقط: هیچکاره، نپیر - ۷۳

سکر (بکسر سین): بند آب و نپیره و کناره بلند

نهر و آب - ۵۰

سلاح: ساز جنگ. جنگ افزار - ۵۸، ۵۸، ۴۷، ۹

۸۵، ۸۵ ح ۱۲۱، ۹۵

سلیخ: آخر ماه - ۷۰، ۲۳

سلسله: زنجیر - ۱۰۶، ۱۰۶، ۳۷، ۳۱ ح

سنت: روش - ۱۰۱

سنت: ختنه - ۲۴

سندروس: صمغی شبیه کاهربا. سر و کوهی - ۴۵

سنگسار: رجم - ۷۷

سواد: سیاهی - ۹۶

سواد: دهای شهر - ۲۵، ۲۵، ۱۵ ح ۱۰۹، ۱۰۹، ۵۰

سوخته (سیم): رجوع به سیم سوخته شود - ۳۲

۹۶، ۹۵

سور: باره شهر - ۹، ۸

سهل: آسان - ۸۶

سیرت (سیره): روش. طریقه - ۷۱، ۷۱ ح

سیکی: شراب جوشیده مثلث - ۵۶ ح

سیم سوخته: نقره پاک و خالص و نرم - ۹۶، ۹۵، ۳۲

ش

شارستان: شهرستان - ۸۰

شاه سپرغم: ریحان - ۶۶

شایکان (کز): کز ملک - ۲۷

شبر: وجب - ۱۱۶، ۹۶، ۳۷

شتروار: باندازه بارشتری - ۷۱

شتوی: زمستانی - ۶۶، ۵۰

شدت: سختی - ۱۱۷

شرع: خرگاه. بارگاه. خیمه بزرگ - ۶۱، ۵۸

شرفه: کنگره - ۳۹

شرفه الله: بزرگ گرداند آنرا خدای - ۸۶

ش

شغل: کار. منصب - ۱۵

شفاف: چیزی لطیف که از پس آن چیز دیگری را

توان دید چون شیشه و بلور - ۷، ۶۶

شق: شکاف - ۱۰۵، ۳۳

شکافتن: منسحب شدن - ۵۲

شنجرف: رنگ سرخ - ۱۰۷

شوخ: چرك - ۱۱۴

ص

صائم الدهر: آنکه پیوسته روزه دارد - ۱۳

صاحب الستر: پرده دار - ۷۰

صحاری: جمع صحراء، بیابان - ۵۷ ح

صحبت: همنشینی آمیزش - ۱۱۵، ۷۰

صخره: سنگ بزرگ سخت - ۳۵، ۳۵، ۲۷ ح

۳۹، ۳۸، ۳۷ ح ۳۶، ۳۶

صدقات : جمع صدقه - ۶۲،۴۹

صعب : سخت و دشوار - ۱۰۶

صفه : پیش دالان - ۷۰،۲۳

صلات : جمع صله - ۷۵،۷۳

صلب : رست . سخت - ۱۰۵،۱۶

صلت : (صلة)، انعام و عطاء - ۷۶،۷۶ ح، ۱۲۶

صناع : پیشه‌وران . صنعتکاران . دست‌ورزان -

۱۰۸،۴۷،۲۵،۴

صوب : جانب‌طرف - ۱۱۳

صوف : پشم - ۸۰

صوفی : پیرو طریقه تصوف - ۲۹

صومعه: عبادت‌خانه ترسایان و نصاری - ۲۲

صیفی : تابستانی - ۶۶،۵۰

ض

ضرورت : نیازمندی - ۱۰۷،۸۴

ضلع : پهلوی - ۹۴،۹۴،۳۹،۳۵،۳۴ ح، ۱۱۳

ضيافت : میهمانی - ۱۲۶،۴۳

ضيافتخانه : میهمانخانه - ۴۲

ط

طارم : خانه چوبین . بالاخانه - ۱۰

طاق: مراد شکل هلالی یا قوسی منکسرست (حاشیه‌ب) -

۱۰،۸ ح، ۱۶،۱۶ ح، ۱۷،۳۶،۳۹

۹۴،۹۳،۴۰ ح

طبل ۱ - ۹۸

طرایف: جمع طریفه، هر چیز نادر. چیزهای لطیف

و خوش - ۶۶،۶۶ ح

طراز: نگار جامه. اینجا مراد حاشیه و کناره است

یعنی قسمتی از پارچه کم عرض و

مستطیل که بر تنک دیگر بافته و یا

سلسله دوزی کرده باشند و یا از

پارچه دیگری بر روی پارچه زمینه

اصلی دوخته باشند (حاشیه‌ب) ۹۷،

۹۸ ح

طرح - (طرح و فرش): گستردنی - ۷۱

طلاب: جمع طالب، جویندگان. خواهندگان - ۶۵

طواف : کردگشتن - ۸۸،۸۸،۱۱۱،۱۱۱ ح

طوف : کرد و پیرامون کعبه گشتن - ۸۷

طوق : کردن بند - ۱۱۱،۵۸

ظ

ظرائف : جمع ظریفه (و ظاهر آدر اصل همان

ظرائف بوده است) - ۶۶ ح

ع

عاج : استخوان دندان فیل. پیلسته - ۷۶،۷۵

عاشر: دهم - ۱۱۷

عاصی : نافرمان - ۷۷،۱۳

عام : عامه. همگان. همه مردم - ۱۲۲

عامل: حاکم. آنکه از جانب سلطان برای

گرفتن خراج و مالیات رود. کار گزار - ۴۹،۵۰،۶۰

عتبه : آستانه . پای ماچان - ۹۵،۹۳،۳۰

عراده: آلت جنگ خرد تراز منجیق - ۱۴

عرصه : گشادگی میان سرای که در آن بنا -

نیاشد - ۸۶

عزم : قصد. آهنگ - ۱۰۳

عشر (بضم عین): ده يك - ۱۵

عقار (بفتح عین): زمین و آب و مانند آن - ۵۵

عقارات: جمع عقار - ۵۴ ح

عقبه : جای دشوار بر آمدن بر کوه. گردنه -

۶۴

عقیق : مهرهٔ سرخ رنگی که از یمن آورند -

۹۱

علت: بیماری - ۴۸

علفخوار: مرتع - ۸۳،۱۰۴

غواص : بدريا شوندہ در طلب مرواريد - ۱۱۲
غوغا و غلبه : اجتماع مردم بابانک و غلبه - ۲۲

ف

فتح خليج : كشادن جوی - ۶۲، ۶۰
فراخ : وسیع . كشاد . با وسعت - ۹۲، ۷۵
۱۲۰، ۱۰۸، ۱۰۳، ۹۵
فراخناي : جای وسیع - ۶۸
فراخی : وسعت - ۹۸
فراز : بالا - ۹۵
فراز : بلندی . مقابل نشیب - ۳۳
فراز کردن : بستن - ۹۲
فراغ : آسودگی . آسایش - ۱۱۶
فرتوت : پیر - ۱۹ ح
فرج : كشايش - ۱۱۶، ۲
فرش و طرح : گستردنی - ۱۷
فرو گرفتن : از جای خود نقل کردن - ۶۵
فسان : سنگی که بدان کارد و شمشیر نیز کنند -
۸۸

فصیح : كشاده زبان - ۱۲۲، ۱۱۵
فصیل : درون باره بلد - ۹
فقاع : شراب خام که از جو و مویز سازند - ۱۶
فم : دهان . دهانه - ۱۱۹، ۱۱۲
فم النهر : دهانه جوی - ۶۱
فواره : آب جوشنده و جھنده از جائي آنجا که
آب از آن بجھش بر آید - ۱۷، ۱۰
فوز : رستگاری - ۱۰۸ ح
فوطه : نوعی جامه که از هندی آرند . چادر نگارین
یا چادر خط دار - ۱۱۱، ۸۰، ۵۱

ق

قاصداً : بعمد . عمدأ - ۵۸

علم : نكار . نشان - ۵۲، ۵۲ ح

علو : بلندی - ۹۸، ۷۰ ح ۳۴، ۴۴، ۳۳، ۳۲
۱۲۰، ۱۱۸

علوفه : جمع علف - ۱۲۳-۷۳
عمارت گونه : ساختمان مانند . شبه عمارت -
۶۲

عماری : محفہ . گردون - ۶۰، ۵۸
عمال : جمع عامل - ۶۰
عمره : یکی از ارکان حج - ۸۶، ۸۷، ۸۸
۱۰۱

عمره کردن : بجای آوردن عمل عمره - ۱۰۱
عمود : ستون خانه - ۳۶، ۳۶، ۳۱ ح ۳۶، ۳۸ ح
۱۱۷، ۹۲، ۶۴، ۵۱، ۴۰

عنف : درشتی - ۴۷
عوام : جمع عامه . عام - ۱۲۲
عوانان : جمع عوان، ظالم و زجر کننده و سرهنک
دیوان سلطان - ۶۹
عود : جمع عهد . پیمانها - ۸۰

غ

غاصب : بستم ستاننده - ۳۸
غدیر : تالاب . آبگیر . بر که - ۱۰۸ ح
غرباء : جمع غریب، بیگانگان مسافران - ۸۸، ۴۷
غره (بضم غین) : شب اول ماه - ۴۰، ۲۳، ۴۰
۸۹، ۷۳

غزوه : جنگ کردن با دشمن دین - ۵۲
غلاف : پوشش . قاب - ۹۸
غلبه : بابانک و فریاد . زودخشم - ۸۰، ۸۰ ح
غلیظ : ستم و درشت - ۱۱۶-۵۳

غلیظی : درشتی . ستمی - ۱۱۶
غمازان : جمع فارسی غماز، سخن چینیان - ۶۹

قنطار: صدرطل - ۶۵، ۶۵ ح
 فہر کردن: چیرہ شدن. راندن - ۵۴، ۱۵
 قیم: دلاک - ۱۱۶، ۷۲، ۶۹
 ک
 کار: جنگ - ۵۹، ۵۳
 کار کردن: تأثیر کردن - ۲
 کار گزار: عامل - ۱۲
 کاسہ: نوعی طبل - ۵۵
 کاهلی: مستی - ۸۲
 کتابہ (کتابت): کتبہ: نوشتہ. نوشتہ ای بر
 حاشیہ پارچہ و یا مستطیل شکل و
 حاشیہ مانند بر سبک و دیوار - ۴۰،
 ۹۷، ۹۵ ح، ۷۱، ۷۱، ۵۸
 کنارہ: قدارہ - ۱۰۱، ۱۰۱ ح
 کجاوہ: محمل، بالکی - ۵۷ ح
 کدخدائی: گذراندن امور - ۱۲۲
 کرایہ: کرایہ - ۱۰۷، ۸۱، ۶۸، ۵۳
 ۱۱۵
 کرایہ دادن: کرایہ دادن - ۱۰۷، ۶۴ ح
 کرامت (بکسر کاف): جوانمردی - ۶
 کرامت (بفتح کاف): بزرگی و ارجمندی - ۱۱۶
 کرانہ: کنار. کنارہ - ۶۳
 کرت: نوبت. دفعہ، بار - ۱۹
 کرنب: کلم - ۶۶
 کڑاوہ: کجاوہ - ۵۸
 کسوف: گرفتہ شدن آفتاب - ۳
 کشتی بندان: بندر یا مینا، جای بستن کشتیا
 (حاشیہ ب) - ۱۲۱، ۱۲۱ ح
 کشکاب: آب آمیختہ بکشک سائیدہ - ۴۶
 کفشگر: کفاش. پای افزار ساز - ۴
 کندہ: خندق - ۱۴
 کندہ کاری: نقر - ۱۶

قاضی القضاہ: داور داوران - ۷۲، ۵۶، ۶۱
 قاعدہ: پایہ و بنیاد - ۱۲۰
 قایم: ایستادہ. بر پای. استوار. راست - ۳۶،
 قایم اللیل: شب زندہ دار. شب خیز - ۱۳، ۱۳ ح
 قائمہ: راست گوشہ. دارای گوشہ راست - ۹۱
 قامت: بلندی قد - ۹۵، ۱۰
 قامت: تکبیر گفتن دخول در جماعت را - ۱۰۲
 قامت (قامتی نماز): اشارہ باین کلمات کہ بوقت
 استادہ شدن امام بنماز گویند:
 (قد قامت الصلوۃ) - ۱۰۸
 قاهر: چیرہ - ۱۰۸
 قبالہ: خط شرعی و ضامن نامہ - سند مالکیت - ۶۵
 قبہ: بنای کرد بر آوردہ. کنبہ - ۳۵، ۲۹، ۱۴
 ۳۶ ح، ۳۸
 قتالہ: (ظاہر آمعرب کنارہ). کنارہ. همانکہ
 امروز قدارہ گویند - ۱۰۱، ۱۰۱ ح
 قدس اللہ روحہ: خداوند روح اور پاک و پاکیزہ
 گرداناد - ۷
 قدوم: از سفر آمدن - ۱۷
 قران: بہم آمدن دوستارہ در برجی - ۱
 قرش: نوعی ماہی کہ بر ماہیان چیرہ باشد و
 بخورد - ۸۴
 قسبس: کشیش - ۴۵
 قصب (قصب رنگین): کتان تنک و نرم - ۴۶،
 ۶۹، ۴۷
 قضات: جمع قاضی، داوران - ۷۸
 قضاہ: داوری - ۹۷
 قلاب: چنگک - ۹۹
 فلاووز: خفیر. راہنما. بدرقہ - ۱۰۵
 فنادیل: جمع فندیل - ۹۹، ۶۴، ۴۱، ۱۷
 فندیل: چراغی کہ از سقف آویزند - ۳۱، ۲۹،
 ۳۷، ۳۷ ح، ۹۷، ۶۵، ۴۱

کنشت : معبد یهود - ۲۵

کنکاج : مشورت - ۱۰۹

کنگره : شرفه آنچه بر سردیوار قلعه سازند
۱۴، ۹، ۸، ۴ -

کوفجان : جمع کوفج معرب آن قفس قومی که در
کوههای کرمان ساکنند و ایشان را
کوچ هم میگویند و با بلوچ غالباً معاً
ذکر میشود (حاشیة پ) - ۱۲۳، ۳۹

کوه زین : برآمدگی پیش زین . فرپوس - ۵۸
کوهی : کوهستان - ۹۰

گ

گر به چشم : دارای چشمانی چون چشم گر به -
۵۱ -

گردونه : ارا به . گاری - ۹۲

گروه : فرص نان - ۴۳، ۱۳
گردیدن : منحرف شدن . کج رفتن . تغییر جهت
دادن - ۱۲۵

گز : ذرع . اندازه پیمودن طولها - ۳۲ ح .

گز ملک : گز شایگان - ۲۷

گیل : فرستادن - ۷۳

کنده : بدبوی - ۲۰

کو : کاو - ۴۱

کو : حفرة ؛ فرو رفتگی . کودی - ۸۲، ۷۷
۱۰۱

کورخانه : مقبره - ۱۱۱، ۴۲

گیرنده (خاك) : چسبناك - ۱۲۰

ل

لاجورد : سنگی که بود که سوده آن در نقاشی و
تذهیب بکار رود - ۱۷

لبامه : جامه مردانه دراز که روی دیگر جامه ها
پوشند - ۱۰۰

لیك زدن : لبيك گفتن . اينك من اگفتن - ۸۷

لکام : دهانه عنان - ۶۱

لنك : (بضم لام) ازار . فوطه - ۱۱۴، ۱۱۴، ۱۰۱ ح

لنكر : آلتی آهنین متصل بزنجیر یا طنابی و
آنرا چون خواهند کشتی را باز -
ایستاندند در دریا افکنند - ۱۲۰

لوز : بادام - ۶۳

لون : رنگ . کونه - ۴۶، ۲۴

م

ماهروی (کنیز) : زیبا . زیباروی - ۷۸

مایل : برگردنده . میل کننده . خمیده - ۹۱

ما کول : خوار بار خوردنی - ۱۲۱، ۱۴

ما کولات : جمع ما کول - ۴

مبلغ : مقدار - ۱۴

متبرك : بامیمنت . بابرکت - ۱۸

متبركه : بامیمنت . بابرکت - ۱۹

متحیر : سرگردان - ۱۹

متصرفان : جمع فارسی متصرف ، دست درکار - ۱

متصوفه : پیروان طریقه تصوف . صوفیان -
۲۹

متعذر : دشوار . سخت - ۴۵، ۴۵ ح

متكف : پیش آینده بکاری افزون از حاجت -
۵۸ ح

متمول : دارا ، ثروتمند - ۱۱۰

متوضا : مستراح - ۸، ۸ ح ، ۱۰، ۱۰ ح ، ۳۲

مثال : فرمان - ۷۶، ۷۳

مٹك : سه بر سه پهلوی - ۱۵

مثمر : بارور - ۷۸، ۷۲

مٹمن : هشت پهلوی - ۳۵، ۱۶

مجاور : همسایه . متكف - ۷۵، ۴۱، ۳۲، ۲۹
۸۹، ۸۸

مجری : رهگذر آب - ۳۵

مجرفه: بیل - ۶۱
 مجمره دار: دارنده عود سوز - ۶۱
 محراب: استادن گاه امام در مسجد . پیشگاه -
 ۳۴، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۷، ۲۱
 ۴۱، ۶۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۸
 ۱۱۰، ۱۰۷، ۱۱۰
 معاذی: برابر، روبرو - ۳۹
 محرف: برگشته . تحریف شده - ۹۴ ح
 محمل: بابار، باردارنده - ۷۸
 مخاطره: خود را بخطر افکندن - ۱۰۵
 مخرج: جای بیرون رفتن - ۱۰، ۱۰ ح، ۵۵
 مخمس: پنج پهلوی - ۷۴
 مخوف: ترسناک - ۱۰۷
 مخیر: اختیار داده شده - ۷۸
 مد (بفتح میم): بالا و پیش آمدن آب دریا - ۱۰۹،
 ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹
 مدام: پیوسته همیشه - ۴۷، ۶۵، ۷۸، ۸۱، ۱۰۶
 ۱۰۹، ۱۲۲
 مدرس: بسیار درس گوینده - ۶۵
 مدفون: پنهان در زیر زمین - ۷۸
 مدور: کرد - ۱۶، ۳۶، ۹۲، ۹۵، ۹۶
 مندوری: کردی - ۹۱
 مدهن: چرب شده و طلا کرده بروغن - ۴۵
 مدهون: روغن مالیده - ۱۰، ۱۰ ح
 مذاهب: جمع مذهب - ۱۲۲
 مربع: چهار گوش . چهار بر - ۱۶، ۳۶
 مرتفع: بلند - ۵۶ ح
 مرخم: از رخام کرده . مرمری کرده - ۱۰،
 ۲۳، ۲۳ ح، ۲۸، ۹۸
 مرسوم: مقرری و وظیفه . راتبه - ۲۶، ۶۰
 مرصع: جواهر نشان - ۵۸، ۶۱
 مرکب: پرتقال - ۶۶
 رموز: دارای رمز . که پیدا و روشن نیست -
 ۱۳
 مزار: جای زیارت - ۱۸، ۲۰
 مزارات: جمع مزار - ۱۹
 مزارع: جمع مزرعه . کشتزار - ۱۸، ۱۲۶
 مزمن: کشنده - ۲۶
 مسترقه (ایام): پنجه دزدیده اندر گاهان - ۶
 مستعد: آماده - ۷۳ ح
 مستغل: غله خیز، خانه که بکرایه دهند -
 ۶۴
 مستغلات: جمع مستغل - ۴۳
 مستوفی، تمام، بسنده کافی - ۷۹
 مستوی: برابر - ۳۳
 مسخر: مطیع . منقاد - ۱۶
 مسدس: شش بر . شش پهلوی - ۱۶
 مسرج: چراغدان - ۲۹، ۳۱، ۴۲
 مسرجه: چراغدان - ۴۳ ح
 مسکر: آنچه مست کند و مستی آورد - ۵۶
 مسلخ: جامه کن - ۱۱۶
 مسلم: بی گزند، رهاپیش یافته - ۸۶
 مسمار: میخ آهنین - ۴۷، ۴۸، ۹۶، ۹۷
 مشاعل: جمع مشعل - ۹۹
 مشاعیل: جمع مشعل - ۹۹ ح
 مشاهد: جمع مشاهد - ۱۸، ۶۰
 مشاهرات: جمع مشاهر، مقرری ماهانه - ۷۲، ۷۳
 مشاهره: مقرری ماهانه - ۷۲، ۷۶، ۷۶ ح -
 ۱۰۰

مجرفه: بیل - ۶۱
 مجمره دار: دارنده عود سوز - ۶۱
 محراب: استادن گاه امام در مسجد . پیشگاه -
 ۳۴، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۷، ۲۱
 ۴۱، ۶۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۸
 ۱۱۰، ۱۰۷، ۱۱۰
 معاذی: برابر، روبرو - ۳۹
 محرف: برگشته . تحریف شده - ۹۴ ح
 محمل: بابار، باردارنده - ۷۸
 مخاطره: خود را بخطر افکندن - ۱۰۵
 مخرج: جای بیرون رفتن - ۱۰، ۱۰ ح، ۵۵
 مخمس: پنج پهلوی - ۷۴
 مخوف: ترسناک - ۱۰۷
 مخیر: اختیار داده شده - ۷۸
 مد (بفتح میم): بالا و پیش آمدن آب دریا - ۱۰۹،
 ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹
 مدام: پیوسته همیشه - ۴۷، ۶۵، ۷۸، ۸۱، ۱۰۶
 ۱۰۹، ۱۲۲
 مدرس: بسیار درس گوینده - ۶۵
 مدفون: پنهان در زیر زمین - ۷۸
 مدور: کرد - ۱۶، ۳۶، ۹۲، ۹۵، ۹۶
 مندوری: کردی - ۹۱
 مدهن: چرب شده و طلا کرده بروغن - ۴۵
 مدهون: روغن مالیده - ۱۰، ۱۰ ح
 مذاهب: جمع مذهب - ۱۲۲
 مربع: چهار گوش . چهار بر - ۱۶، ۳۶
 مرتفع: بلند - ۵۶ ح
 مرخم: از رخام کرده . مرمری کرده - ۱۰،
 ۲۳، ۲۳ ح، ۲۸، ۹۸

مشبك: شبكه دار. سوراخ سوراخ. ۱۱، ۱۰، ۱۱، ۷۱، ۹۱
 مشتری: (ستاره): برجیس-۱
 مشتری: خرنده-۶۸
 مشرعه: جای آب دو آمدن-۱۵
 مشروب: آشامیدنی-۷۱
 مشغله: کار و بار که باز دارد کسی را از کار-۴۸
 مشوش: شوریده-۱۲۱
 مشهد: کوا اصطلاح مصنف خانه ای که بر مثال
 رباطی بنا کرده باشند در مسجد و
 در لغت بمعنی جای حاضر آمدن
 مردمان و جای اثبات دعویست بشهود-
 ۱۵، ۱۰، ۱۷، ۷، ۲۲، ۴۱، ۴۲، ۴۳
 ۱۱۶، ۱۰۹، ۴۳
 مشهدك: مشهد كوچك - ۱۵ ح
 مصانع: جمع مصنع - ۱۲۵، ۸۹، ۴۷
 مصر: مشهر-۸۴
 مصراع: لنگه. هريك از دو قسمت در دولختی
 یکی از دولخت در - ۳۸، ۳۸، ۳۴ ح
 ۱۰۰، ۹۶، ۹۵
 مصروع: دارای علت صرع - ۴۸، ۴۸ ح
 مصصلی: جای نماز - ۲۱، ۲۱ ح ۴۲
 مصنع: جای گرد آمدن آب باران-۴۷
 مضافات: توابع-۴
 مضرت: گزند-۵۷
 مطالبان: (مطالبیان): رجوع به مطالبی شود
 ۷۷ ح
 مطالبی: در اصطلاح مصنف آنکه در گوهای مصر
 طلب گنج و دوفینه کنند-۷۷
 مطول: بدراژه کشیده شده - ۴۶
 مظله: سایبان-۶۱
 معارضه: مقابله. برابری-۱۳
 معتاد: عادت گرفته شده. خو کرده-۷۳-خ
 معبر: گذرگاه-۶۸
 معتد: مورد اعتماد-۵۰
 معجون: سرشته. خمیر-۱۶، ۱۶ ح
 معد: آماده-۷۳، ۷۳ ح

معشر المسلمین: گروه مسلمانان-۷۳
 معصیت: نافرمانی-۷۰
 معلوف: فربه-۱۱۲
 معمور: آبادان-۱۱۴، ۱۲
 معیشت: خوردنی و نوشیدنی که بدان زندگانی
 نمایند-۴۹
 معین: یاری کننده-۱۲۵
 مقاتلات: جنگگاهها-۱۴، ۱۴ ح
 مقادیر: جمع مقدار، اندازه ها-۶۹
 مقام: جای اقامت. جای ایستادن-۱۲۳
 مقام کردن: جای گرفتن. ماندن. اقامت کردن-
 ۱۱۶، ۱۵
 مقبره: گورخانه-۲۶، ۲۶ ح، ۴۳، ۴۷
 مقدم: پیش پیامده-۵۱
 مقدمه: پیش از این. سابق-۵۱ ح، ۸۴، ۹۰ ح
 ۱۱۸، ۱۱۸، ۹۱ ح
 مقر (بضم میم): اقرار کننده-۱۰۹
 مقرض: دو کارد. قیچی-۴۷، ۴۷ ح
 مقصوره: سرای كوچك استوار بنایاخانه که از
 دار كوچکتر باشد، ۲۸، ۳۱
 ۳۱ ح، ۳۲، ۴۱، ۴۳، ۱۰۳، ۱۲۷
 مقنطیس: آهن ربا و کنایه است از نیروی جذب
 کننده-۱۱۱
 مقوس: کمائی-۹۸
 مقیم: آرام گیرنده در جائی-۴۷
 مکاری: گرایه دهنده ستور یا خانه که از دار
 كوچکتر باشد-۱۱۵
 مکمل: درخشان. ملمع-۵۸، ۶۱
 ملازمان: جمع ملازم. گماشتگان-۱۳
 ملاقی: رسنده. دیدار کننده-۵۲، ۵۲ ح
 ملمع: چهار. دورنگ. ابرش-۲۴
 ملوث: آلوده-۳۳
 ملون: رنگین-۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۶، ۹۸
 ممر: جای گذشتن-۴۹، ۳۴
 منادی: آواز دهنده. خواننده-۴۹، ۶۸، ۷۳

مناسك : جمع منسك، روش عبادت - ۱۰۳
منبع : چشمه . محل خوشیدن - ۶۹
منتصف : نیمه . بنیمه رسیده - ۱۱۹
منظر : جای نگریستن . بالاخانه - ۵۵، ۶۷، ۱۱۹
منقش : دارای نقش و نگار - ۲۳، ۱۷، ۲۸، ۳۱، ۳۹
منقط : خجك دار - ۳۹
منقوش : نگاشته . دارای نقش - ۱۰، ۱۰، ۱۶
منكسر : شكسته - ۴۷
منهيات : جمع منهيه ، باز داشته شده - ۲
مواجبات : جمع مواجب - ۷۲
مؤذنان : جمع فارسی مؤذن ، بانك نماز
گویندگان - ۷۲
مورد : درختی بابر گهای بسیار سبز - ۶۲
موضع : جای - ۱۲۳
موقف : جای ایستادن - ۲۴
موهبت : دهش - ۱۹
مویز : قسمی انگور كلان كه خشك كنند - ۴۳، ۵۶
موی سرباز كردن : رها كردن موی سر كه فرو
ریزد - ۱۱۴
مهد : گاهواره - ۳۰، ۳۱
مهلك : كشنده - ۱۰۷
مهندم : باندام و آراسته - ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۶، ۳۹
میثاق : عهد و پیمان - ۸۰
میدون : نوعی خرما - ۱۰۶
میعادگاه : وعده جای . وعده گاه - ۲۶
میقات : موضعی كه از آنجا حج را احرام
گیرند - ۷۵
میل : كمی . انحراف . خم . گردش - ۵۳
مینا : لنگر گاه . گشتی - ۱۸، ۱۸
مینا : شیشه ریزه آلوان . گلجام . رنگی شیشه
خردم ملون - ۲۸، ۲۸، ۳۱
ن

نسق : روش . قاعده - ۲۶
نسیه : پسادست - ۱۰۷
نشیب : پستی . مقابل فراز و بلندی - ۳۳، ۳۳، ۳۴
۴۴، ۳۷، ۴۲
نغز : نيكو . نيك - ۳۰، ۶۶
نقعه : خرجی - ۱۹
نقارت : كنده گری در چوب - ۹۶
نقاری : كنده گری در چوب - ۲۹
نقب : سوراخی كه در زمین مرنند جائی و سراز جای
دیگر برون برند - ۳۳
نقصان : كمی - ۴۹، ۵۰
نمأزدیگر : نماز عصر - ۸۲
نواب : جمع نائب ، قائم مقام - ۱۳
نوبت : پاس - ۱۱۱، ۱۱۱
نهنك : تمساح - ۵۳
نيك منظر : نيكودیدار - ۱۷
نيكولقا : خوب روی نيكودیدار - ۲۳
نیمروز : ظهر . میانه روز - ۱۰۰
نیم كرد : نیم دایره . نیمه مدور - ۹۳
و

وادی : گشادگی میان دو كوه و دوپشته و جز
آن - ۲۶، ۲۷
واقف : آگاه . مطلع - ۱۳
وداع : بدرود - ۱۰۳
وظیفه : راتبه . مستمري ، مقرری - ۷۶
وقایة : معجز زنان - ۴۶
وكيل : كارران - ۷۲، ۸۴، ۸۴
ولا : ترتیب . منوال - ۸۷
ولايت كبرى : فتح بلاد . شهرستاندن - ۳
ه

هامش : حاشیه کتاب - ۹۶
هامون : دشت و زمین هموار - ۱۱۷، ۱۱۲
۱۲۲
هليله : دانه گیاهی دارویی - ۶۶
همسك : هموزن - ۹۲
هنجار : راه غیر جاده . راه باریك موازی جاده و
راه اصلی - ۷
هياكل : جمع هيكل ، جنف - ۵۳
ی

يارستن : توانستن - ۷۱
يك لخت : يك تکه . يك پارچه . متصل - ۹

